

# شورش بر امتیازنامه رژی

تحلیل سیاسی

فریدون آدمیت

# شورش بر امتیازنامهٔ رژی

تحلیل سیاسی

نوشتهٔ

فریدون آدمیت

۱۳۶۰



انتشارات پیام

تهران، ۱۳۶۰



کتابخانه پیام

فریدون آدمیت

شورش بر امتیازنامه رزی

چاپ اول، ۱۳۶۰

همه حقوق برای مؤلف محفوظ است

تهران، خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، تلفن ۶۴۵۷۷۲

## نشانه‌های اختصاری :

انگلیس = اسناد وزارت امور خارجه انگلیس.

اسناد رژی = مکاتبات راجع به امتیازنامه دخانیات ایران، لندن، ۱۸۹۲.

اسناد نایب السلطنه = مجموعه دستخطهای ناصرالدین شاه به کامران میرزا نایب-السلطنه.

رساله دخانیه = رساله دخانیه واجاره کمپانی وتلگرافسات، تألیف شیخ حسن کر بلائی، خطی.

## فهرست

پیشگفتار

یادداشت تاریخی

از حرکت اعتراض تا طغیان

از اعتصاب پرهیز «شرب‌دخان» تا برانداختن رژیم

درس‌نمایش اسناد و مآخذ

نام‌کسان

۱

۶۸

۱۴۳

۱۴۸

## پیشگفتار

امتیازنامه دخانیات معروف به «رژي» یکی از انحصارنامه‌هایی بود که حکومت ایران به بیگانگان واگذار کرد - رشته امتیازنامه‌هایی که توالی و پیوستگی داشت، با حوزه فعالیت اقتصادی بسیار گسترده - از شراب‌سازی گرفته تا کارخانه قند و راه‌سازی و معدن‌کاری و بانکداری و راه آهن و غیره، همه را در بر می‌گرفت. این امتیازنامه‌ها مبحث وسیع اقتصاد استعماری مغرب‌زمین را در دوره بیست و پنج ساله آخر سده نوزدهم می‌سازد؛ انحصارنامه‌هایی که بر رویهم نفی می‌کرد استقلال اقتصادی مملکت را، همچنانکه محصورکننده حاکمیت سیاسی دولت بود. در میان آن همه امتیازنامه‌ها، تنها رژي بود که به اعتراض و مقاومت برخورد؛ طغیان و ستیز برانگیخت.

مطالعه در اقتصاد تنباکو که ماده بسیار مهم اقتصاد ایران را می‌ساخت، و بررسی سیاست ایران در برابر سیاست استعماری مغرب، موضوع تحقیق مضبوطی است که دوست و همکارم دکترهما ناطق دردست نگارش دارد. تحقیقی که همچون دیگر آثار او بکر و بدیع است و در مرتبه بلند فکر تاریخی؛ سهم او در ترقی دادن فن تاریخ نویسی و مطالعه در تاریخ ایران سده گذشته، درخشان است.

نگارش بخشی از آن کتاب را من پذیرفتم که فقط فصلی است از داستان امتیازنامه رژي؛ محدود به حرکت سیاسی ضد رژي، حرکتی که سرانجام رژي را به خاک افکند. همین است که فعلاً منتشر می‌شود تا بعد.

توضیحی درنگرش تاریخی خود بدهم:

از نظرگاه تفکر تاریخی، مفهوم تاریخ بیان وقایع تاریخی است بدانگونه که وقوع یافته‌اند یعنی نه کم و نه بیش با همهٔ زیر و بم و سایه و روشن آنها؛ شناخت وقایع و حوادث است به طریق تحلیل علل و عوامل آنها یعنی عللی که خصلت فاعلی دارند و عواملی که به درجات تأثیر فعلی داشته‌اند یا تعیین کننده بوده‌اند؛ و بالاخره تحلیل مجموع واقعیات و علل و عوامل است در تعقل جریان تاریخی. همهٔ اینها به دایرهٔ مقصد است که گذشته قابل فهم ددک باشد. در این نگرش تاریخی، مآنوسات ذهنی کناره‌نهاد می‌شوند، همه جا شك دستوری به کار گرفته می‌شود که سره از ناسره باز شناخته گردد، افسانه راه نمی‌یابد و جلوه‌ای ندارد. لاجرم، واقعیات می‌مانند و نتیجه‌گیری‌های تاریخ. حال اگر ذات حقیقت، با مزاج افسانه‌پسند ساخت یا باب طبع افسانه‌پرداز نیفتاد، چه اعتنا. همچنین اگر نتیجه‌گیری‌های واقعیات عینی، مفروضات ذهنی و معادلات تاریخی را برهم زد، چه باك.

شرح اسناد و مدارکی که این رساله بر پایهٔ آنها نوشته شده، همراه بحث انتقادی دربارهٔ آن منابع را داده‌ام. فقط در تشکر از دوستان بگویم: آنچه از گزارش‌های تجار از ولایات نقل شده، به وسیلهٔ دکترهما ناطق در اختیار من قرار گرفت. بخشی از اسناد آرشیو وزارت امور خارجهٔ انگلیس که در دسترس من نبود، از مجموعه‌هایی که دوست ارجمندم آقای احمد اشرف گرد آورده‌اند استفاده کردم. عکس نسخهٔ خطی معتبر رسالهٔ دخانیه، تألیف شیخ حسن کربلایی، به کوشش آقای دکتر حمید غفارزاده فراهم آمد. و چنانکه در شرح مآخذ آمده این خود کمک کرد به ادای حقوق نویسندهٔ ملایی که به زمان ماجرای رژی، رسالهٔ بسیار سودمندی حاوی اطلاعات گوناگون و اسناد معتبر تدوین کرده، اما حقوقش مهجور مانده بلکه ناسپاسی‌ها بر او رفته است. از آن دوستان که مرا یاری دادند تشکر صمیمی دارم.

فریدون آدمیت

اردیبهشت ۱۳۶۰

## یادداشت تاریخی

موضوع « امتیازنامه » یا « انحصارنامه » رژی شناخته شده است. قرارنامه مقرر می‌داشت: دولت ایران « خرید و فروش و ساختن، در داخل و خارج، کل توتون و تنباکو » را که در ایران بعمل آورده می‌شود به مدت پنجاه سال در انحصار تالبوت و شرکاء واگذار می‌کند؛ « بجز صاحبان امتیازنامه، احدی حق نداشته و نخواهد داشت که به جهت خرید و فروش توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انقیه و مثله، اجازه کتبی به احدی بدهد؛ صاحبان امتیازنامه متعهداند که سالیانه پانزده هزار لیره به خزانه ایران بپردازند؛ از عایدی خالص کمپانی نیزیک چهارم به خزانه ایران می‌رسد؛ کمپانی متعهد است که « تمامی مقدار توتون و تنباکو که در ایران حاصل می‌شود و قابل استهلاك باشد نقداً ایتباع نمایند؛ رار عین توتون و تنباکو متعهد خواهند بود که « به نزدیک‌ترین گماشته کمپانی از مقدار توتون و تنباکوی محصول خودشان بلا درنگ اطلاع بدهند » که قرار خرید آن داده شود؛ هر کس که « معلوم شد که بدون اجازه کمپانی، توتون و تنباکو و سایر دخانیات فروخته است، مورد تنبیه سخت خواهد گردید و جریمه خواهد شد؛ خرده فروشان فعلی توتون و تنباکو می‌توانند با اجازه‌نامه کمپانی به کسب خود ادامه دهند؛ حل هر اختلاف بین ایران و کمپانی به حکمیت واگذار می‌شود.

انحصارنامه‌ای که اصول مهمترین مواد آن نقل شد، در ۲۷ رجب ۱۳۰۷

(۲۰ مارس ۱۸۹۰) در تهران به امضا رسید.



## از حرکت اعتراض تا طغیان

حرکت بر علیه کمپانی انگلیسی دخانیات، طغیان سیاسی مهمی بود در سلسله موج خیز حوادث - جریان تاریخی مشخصی که پیش از داستان رژی آغاز گردیده بود، و پس از آن با نیروی انگیزش امتداد یافت.

مبارزه با کمپانی خارجی رژی تاحدی که فقط مربوط به خود این قضیه است، آغاز گشت با بحث و انتقاد بر اصل امتیازنامه دخانیات؛ اعتراض های پراکنده «زرّاع و تجار» را به دنبال آورد؛ به رشته «اعتراض های منظم» رسید که در «خشونت - آمیزترین مخالفت تجار» جلوه یافت؛ در پایتخت و چند ایالت و ولایت به صورت ایستادگی در برابر دستگاه رژی و ستیزگی با دولت با مشارکت برخی از طبقات شهرنشین ظاهر گشت؛ به اعتصاب در پرهیز «شرب دخان» کشید که در تعبیر رسمی به «شورش و نافرمانی ساکت و پنهانی» درآمد؛ و سرانجام با جوش و خروش چند روزه تهران رگه ای از حرکت شبه انقلابی در افق سیاسی پایتخت ظاهر گشت.

در شناخت زمینه کلی تاریخی، جنبش انفعالی ضد رژی را لزوماً در محیط اعتراض فعلی زمانه بررسی می کنیم، هر چند سخن ما درباره این پدیده تاریخی سخت فشرده است.<sup>۱</sup>

۱. از این مقوله مفصل در تصنیف «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران» سخن گفته ام.

اعتراض بر هیأت مجموع نظام حاکم (بنیادهای اساسی) روح تاریخ اجتماعی ایران را از آغاز سده چهاردهم هجری می‌سازد. البته انتقاد و اقدام در جهت «رفورم» و تغییر نظام حکمرانی، بازمی‌گردد به دوران سی و چند ساله پیش از آن. همچنانکه اندیشه تجدد دینی نمودهای متنوع داشت؛ از بدعتگری تا عنوان «پروستانتیزم» را در برمی‌گرفت. جهش‌های اصلاح سیاسی که از درون دستگاه حاکم برخاست در نهایت به ناکامی انجامید، هر چند تأثیر مستقیم فکری و اجتماعی برجای گذارد. همچنانکه فکر تجدد دینی در ایران قوت نگرفت اما تأثیر نهاد. هیأت نظام حاکم خود سد راه تغییر و ترقی بود.

بسا شکست جنبش‌های رفورم - دولت به حرکت قهقری افتاد. لاجرم، به ضرورت با «پروتست»، پرخاش، و حتی تهدیدهای قهرآلود از جانب برخی عناصر ورده‌های اجتماعی تقابل یافت. یکی در گزارش رسمی تأکید داشت که «تخم افکار انقلابی» در ایران پاشیده شده.<sup>۱</sup> دیگری می‌گفت: آنانکه «وضع ایران را خراب و عاقبت آنرا خراب دیده» سخن از «عدل و آزادی» می‌رانند.<sup>۲</sup> وزیر دولت گواهی می‌داد: «خیلی عجیب است... بطور عموم فهمیده‌اند که دیگر امید بقا نمانده است، و بطور قطعی وقایع را پروتست می‌کنند».<sup>۳</sup> از نظر گاه دولت هم «تنها چیزی که محل ملاحظه و مایه وحشت» گشته بود اینکه «تدریجاً خیالات مردم پخته و ساخته شود و به حقوق خودشان آگاه شوند».<sup>۴</sup> پس می‌شنویم که: «مشکلات و اضطراب» هر روز بیشتر می‌شود و به «شوریدگی خیالات عامه» رسیده، حتی «از روی تحقیق همه دلها» از پادشاه برگشته و به «دلتنگی و انضجار مطلق تبدیل شده است».<sup>۵</sup>

چون دولت آهنگ ستیز مردم را شنید - به جای چاره‌اندیشی درست، به خشونت دست برد. باز به تعبیر همان وزیر: «کار از گفتگو و مباحثه و استدلال

۱. انگلیس، کندی به سالیسبوری، ۳۰ مارس ۱۸۹۱ (۱۹ شعبان ۱۳۰۸).

۲. «خاطرات حاج سیاح»، ص ۳۳۲-۳۳۱.

۳. مجموعه اسناد ملکم، امین الدوله به ملکم، ۲۰ رجب [۱۳۰۸].

۴. همان، امین الدوله به ملکم، ۱۹ مه ۱۸۹۰ (۲۰ رمضان ۱۳۰۷).

۵. همان، امین الدوله به ملکم، ۸ شوال [۱۳۰۸].

### از حرکت اعتراض تا طغیان / ۳

گذشته است... از کاغذ پرانی‌ها که حتی در خوابگاه همایونی با مضامین سخت و تهدیدات دلخراش به دست آمد... هرروز تشویش و وسواس شدت می‌کند. و از آنجا که شاه «در جنون اضطراب و اضطراب» می‌گذراند «مصمم شده‌اند دوباره به حقوق سلطنت خودشان مراجعه کنند» (یعنی بر استبداد تکیه کند). از اینرو دیگر نباید «تأویل و تعبیر پرسید».<sup>۱</sup> از پزشک فرانسوی شاه هم می‌شنویم: در پایتخت «نشانه‌های آشکار ناخرسندی به چشم می‌خورد، نامه‌های تهدیدآمیز بی‌امضا تا به اندرون [شاه] می‌رسند، شایعه‌هایی در توطئه نسبت به جان شاه شنیده می‌شوند، ماده کهن باییت جان می‌گیرد».<sup>۲</sup> از برخی ولایات هم نوشته‌های سخت می‌فرستادند که مانند کاغذهای شهری در «شکوه از وضع دولت و تهدید به شاه» بود.<sup>۳</sup> گفتند: «اجامر و او باش... بعضی اعلانات به دیوارها می‌چسبانیدند و دم از آزادی می‌زدند».<sup>۴</sup> لحن حمله همچنان تیزتر می‌گردید؛ کاغذی به شاه نوشتند با آهنگ انقلابی و به مضمونی که از آن تندتر متصور نبود.

«ما به جان آمده‌ایم. این دفعه از آن دفعات نیست، تورا پارچه پارچه می‌کنیم، سهل است نسل قاجاریه را از جهان برمی‌اندازیم». همین سبب شد که «هراس عظیم بر نفوس سلطنت مستولی گردد».<sup>۵</sup>

این پرخاش‌ها و تلخ‌گویی‌ها در خاطر اهل دربار بیم انداخت. باز به قول طیب شاه: «نگرانی بروی همه چهره‌ها هویدا است، همه کس بیش از همیشه در گفتار خویشان دارند، از این هراس دارند که مبدا متهم به هم پیمان بودن بانارا بیان کردند».<sup>۶</sup>

روح اعتراض بر مجموع نظام حاکم در سه بیاننامه‌ای که همان اوان در

۱. همان، امین‌الدوله به‌ملکم، ۲ مه [۱۸۹۱] مطابق [۲۳ رمضان ۱۳۰۸].

۲. Fevrier, Trois Ans A Cour de Perse, p. 268 (۲۲ مه ۱۸۹۱ مطابق ۱۳

شوال ۱۳۰۸).

۳. اعتمادالسلطنه، «روزنامه خاطرات»، ۱۳ رمضان ۱۳۰۸، ص ۵۸۴.

۴. اعتمادالسلطنه، «خلسه»، ص ۱۲۶.

۵. مجموعه اسناد ملک، میرزا آقاخان کرمانی به‌ملکم، [۱۳۰۸؟].

۶. Fevrier, p. 275 (۲۰ ژوئن ۱۸۹۱ مطابق ۱۳ ذیحجه ۱۳۰۸).

پایتخت منتشر شد (اواسط ۱۳۰۸) نیک جلوه می‌کند: یکی خطاب به شاه است، دیگری عالمان دین را مخاطب قرار داده، و سومی روی سخن به مردم دارد.<sup>۱</sup>

اعلامنامه اول کارنامه سلطنت ناصری را منهای دوران زمامداری امیر کبیر، سر بسر محکوم می‌کند. ضمن تأکید بر مسئولیت شاه در نابسامانی امور می‌نویسد: مثل امیر کبیر آدمی را که «امیدگاه يك ملت و نجات‌دهنده يك مملکت... بود بی‌تقصیر برافکندید»؛ لشکر ایران را در جنگ مرو (۱۲۷۶) به اسیری ترکمانان دادید بطوری که هر کس توانست اسیر خود را همچون «گاو و خر خریداری کرد»؛ از «اراذل» زن و مرد گذشته، حتی گربه را به مقام و منصب دولتی مفتخر داشته «بر عقلا و بزرگان... ترجیح دادید»؛ «در هر سری شور مملکت خواهی و عدل و نظم و وطن پرستی دیده شد چون میرزا تقی خان اتابیک لگدکوب اراذل و وطن-فروشان گردید»؛ این «حکام حریص ظالم وحشی» را بر مردم هر ولایت مسلط کردید و اهل ولایت عور و عریان زوبه‌خاک اجنبی گذارده «به عملگی و گدایی و حمالی» به مهاجرت رفتند؛ «بسا وضع امروزه طاقت اطاعت [بمردم] نمانده» و بار ظلم چنان گران است که ناگزیر «بار برداران از دوش بیفکنند». و البته «مغرضین آنرا عصیان جلوه خواهند داد». بدانید که «کار به جان و کارد به استخوان رسیده... طاقت نمانده ما را».

از عنوان بیانیۀ خطاب به شریعتمداران برمی‌آید که نسخه آنرا به هر کدام، به اسم و رسم فرستاده‌اند. نه فقط به اهمال ناشی از بی‌قیدی نسبت به آنچه بر مردم می‌گذرد ملامت رفته، از دیگر جهات نیز بی‌پروا مورد مؤاخذۀ قرار گرفته‌اند.

از علما پرسیدند: «آیا حالت حالیه و رفتار بزرگان و مقتدران را با رعایا و اصناف و کسبۀ ایران که همه مسلمان و برادران یکدیگراند می‌دانید یا خیر؟» این مردم «هزارها از علما و طلاب و سادات را غرق نعمت و رحمت و راحت داشته، ایشان را آقا و خودشان را بنده [خوانده]... هر زحمت را قبول کرده، آقایان را صدر نشین گردانیده، بهترین نعمت و زنها و عمارت‌ها و لباس‌ها و اسب‌ها و باغات و املاک را برایشان روا داشته - خود ذلت را قبول کرده‌اند».

۱. متن هر سه اعلامنامه را حاج سیاح که این زمان در تهران بوده آورده است («خاطرات حاج سیاح»، ص ۳۳۹-۳۴۳).

## از حرکت اعتراض تا طغیان / ۵

اما شما «آقایان چه توجهی به حال ضعیفان کرده اید؟» این همه صدمات و بلیات که بر سر مردم می‌رسد «حضرت آقایان را کجا دل سوخته، و به یک اقدامی جلوگیری از این ظلم‌های بی‌حساب کرده‌اند؟» در تضاد این حالت «می‌بینیم هرگاه صدای یک دفی در خانه یک فقیری بلند شود، رگ امر بمعروف حضرت آیت‌الله به حرکت آمده، لشکر طلاب تا ریختن خون صاحب‌خانه ایستادگی می‌کنند. اما فریاد مظلومان که در زیر چوب و فلک از دربار دولت و حکام به آسمان بلند می‌شود، آقایان را کیک نمی‌گردد». به این مردم که «برای تحصیل شما [آقایان] کرور کرور پول تحمیل آنها شده، چه نتیجه‌ای... عاید گردیده؟» این همه توهین و غارت و حبس و زنجیر و شکنجه که بر مسلمانان وارد می‌آید «نزد آقایان گویا از عادیات است... اگر بفرمایید از ما پیشرفت نمی‌کند - اولاً در بسیاری از این کارها خود به ایشان [یعنی به جباران] باری می‌کنید. ثانیاً کی شما اتفاق نموده، ملت را دعوت به رفع ظلم نمودید و کسی نشنید؟ ملت را ظالمان گوسفند کرده سر بریده، از گوشت و دنبه آن هم شما طعمه می‌برید». اگر جوابی دارید «به ما هم بفهمانید».

بیاننامه آخر خطاب به «هموطنان و غیرتمندان و برادران» است با لحنی شورانگیز. مظلوم را از جهت ستم‌پذیری سرزنش می‌کند، نظریه گذشتگان که مردم را رمه می‌شمرد مطرود است، و روح عصیان خیره‌کننده است.

به مردم گوید: چشم عبرت باز کنید، ببینید چقدر خوار و سیه‌روز گارید! مظلومان در رفع ظلم از «امیرالمؤمنین» چاره‌جویی کردند. فرمود: «تا حال به ظالمان گفتند ظلم نکنید. نشنیدند. حالاً من به شما می‌گویم: قبول ظلم نکنید. اطاعت این امر ایشان را آسوده کرد. ای برادران... مطیع ظالم نشوید تا شمارا گوسفند ندانند. اگر پدران ما قبول ظلم نکرده بودند، ما الان آسوده بودیم. ایشان تکلیف خودشان را ندانسته یا [ادا] نکردند، ما باید قرض ایشان را ادا کنیم». نمی‌دانید «اهل عالم در چه امنیت زندگی می‌کنند» - اما مردم بیگناه ایران چه لطمه‌ها و آزارها می‌بینند، و حال آنکه «اشرار و ظلام و مقصرین و خورندگان مال مردم بالکلیه از مؤاخذه و سؤال و جواب آزاداند». مگر اهل ایران مرده‌اند! میرزاتقی‌خان را کشتند، کسی نگفت چرا؟ شصت فوج سرباز را به اسارت ترکمان دادند، گویی در ایران چیزی واقع نگشته! «مردم، به چه امید سکوت کرده اید؟...»

کی اقدام به خلاصی خود کردید و نشد؟ برخیزید.»

مضمون اعلامنامه‌ها حکایت از این دارد که نویسندگان یا نویسندگان آنها از هشیاری اجتماعی برخوردار بودند. هدفی روشن، سیاسی و دنیوی داشتند. سه اعلامنامه سه جهت عمومی داشت: حمله بر ظلم سلطنت؛ انتقاد بر ظلمت بیحرکت تا شاید همراهی شریعتمداران را در اقدام اجتماعی بدست آورند؛ و برانگیختن مردم به راه‌حقوق‌طلبی و رهایی از زنجیر ستم. دورنیست که نگارش آن اعلامنامه‌ها کار میرزا عبدالله حکیم قائمی باشد که به اتهام نوشتن نامه‌های سیاسی، فرستادن آنها به سفارت‌های خارجی، و پخش در شهر دستگیر شد.<sup>۱</sup>

اعلامیه‌های قهر آمیز که در شهر پخش می‌گردید و نامه‌های پرخاش جویانه‌ای که به دربار می‌رسید - مایه‌هراس دولت بود. در فرهنگ سیاسی زمان اصطلاح‌های «جمهوریان»، «بسیان»، «دهریان» و «آزادیخواهان» شناخته شده و بسرجماعت مخالفان سیاسی اطلاق می‌گردید - مخالفانی با نظر گاه‌ها و مشرب‌های گوناگون که به درجات بادستگاه حاکم بر سر ستیز بودند. بطور کلی در میان آنان آزادیخواهان اصلاح طلب بودند که می‌کوشیدند «چشم و گوش مردم را نسبت به نوع حکومت ستمگر فاسد باز کنند... و اندیشه قدرت‌دموکراتی را در ذهن مردم تلقین نمایند».<sup>۲</sup> گروه دیگر (یا احتمالاً گروه‌های دیگر؟) با گرایش مشخص انقلابی دست‌اندرکار و خیلی فعال بودند. در هویت عناصر انقلابی، گواهی مقامات رسمی و ناظران خارجی و داخلی هم‌زمان خاصه محل نظر است.<sup>۳</sup> از آن جمله وزیراعظم به

۱. «خاطرات حاج‌سیاح»، ص ۳۶۳.

۲. انگلیس، کندی به‌سالیسبوری، ۲۹ آوریل ۱۸۹۱ (۲۰ رمضان ۱۳۰۸).

۳. گفته دکتر فوریه پزشک شاه را بیشتر آوردیم که: «نامه‌های تهدیدآمیزی امضا تا به اندرون می‌رسند. شایعه‌هایی در توطئه نسبت به جان شاه شنیده می‌شوند، ماده‌کهن بایت جان می‌گیرد». کاسا کوفسکی فرمانده قزاقخانه از جماعت «بسیان یا ملیون انقلابی» سخن می‌گوید که معتقد بودند: کشورهای هستند که «پادشاه ندارند... ملت در تمکن و رفاه زندگی می‌کنند، و بنابراین در ایران نیز باید انقلاب شود». («خاطرات کلنل کاسا کوفسکی»، ترجمه عباسقلی جلی، ص ۶۳). اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «در داخله مملکت خصوصاً شهر تهران آثار شیست‌های ایرانی یعنی بابی‌ها زیاده از پنجاه هزار

## از حرکت اعتراض تا طغیان ۷/

میرزا حسن شیرازی پیشوای مذهبی شیعیان می‌نویسد: «بعضی از فرق مختلفه غالیه از بایی و دهری و غیره در میان مردم پنهان هستند، و خود را در لباس دینداری و اسلام محفوظ داشته، در موقع از هیچ فتنه و فساد و بهم انداختن مردم مضایقه ندارند». انتشارنوشته‌های تحریک آمیز در شهر کار آنان است.<sup>۱</sup> عضدالملک نماینده دولت در مجلس گفت و شنود با علمای تهران نیز راجع به مخالفان سیاسی گفت: «طرف مدعای این جماعت در حقیقت خصوص سلطنت و... ستیزگی با شخص سلطان است.» هر وقت مسأله‌ای بمیان آید آنرا «بهانه» قرار داده، به راه مقصد خویش می‌خواهند «مردم مملکت را بردولت بشورانند».<sup>۲</sup> گفتنی است که فرقه‌ای از همان مخالفان، در نامه‌ای به شاه از اتهام شورش طلبی تبری جسته نوشتند: «چنین واقع شده که بعضی نظر به غرضی زبان به افترا گشودند» که این طایفه «سرفتنه‌جویی دارند و سودای آشوب و... آهنگ خروش و شورش دارند» که همه بهتان و تهمت است.<sup>۳</sup>

→

نفر... دشمن قدیم استبداد هستند («روزنامه خاطرات»، ص ۱۱۸۰). گوردن دبیر امور شرقی سفارت انگلیس که برخی از پیروان این فرقه را می‌شناخته، ضمن شرحی می‌نویسد: «عده زیادی ملا و سید عالم به این فرقه پیوسته‌اند». (T. Gordon, p. 82). شاه نیز ضمن نامه مهمی به مجتهد آشتیانی از موضوع تخاصم این جماعت صحبت می‌دارد. شرح این نامه خواهد آمد. این فرقه سوسیالیست‌مآب، با تفسیر و تأویل باره‌ای احکام خاصه تکیه بر معانی نهج البلاغه، با استبداد و قشریت هردو سر یکار داشتند، در میان این انقلابیون نهج البلاغه‌ای، دانشمندان حکمت و اصول کم نبودند. آنان خود را داعی قوانین «مترقی» اسلام و از معتقدان عمل مسلحانه می‌دانستند. جانشین مستقیم آنان، از لیان در نهضت مشروطیت حضور داشتند، و در زمره آنان نویسندگان و خطیبان شناخته شده‌اند.

۱. رساله دخانیه، امین السلطان به میرزای شیرازی، جمادی الثانی ۱۳۰۹. شرح نامه خواهد آمد.

۲. رساله دخانیه، از مذاکرات این مجلس باز صحبت خواهیم داشت.

۳. نامه‌ای منسوب به فرقه بایی به ناصرالدین شاه، ۱۰ محرم ۱۳۰۸ «اسناد سیاسی»<sup>۴</sup> چاپ ابراهیم صفائی، ص ۲۸۶. فقط قسمت اول نامه منتشر شده و از امضای آن آگاهی نداریم.

باری، در این احوال و با آن برداشت رسمی، هر کس مورد بدگمانی قرار می‌گرفت، فراشان حکومت سراغش رفته می‌گفتند: «تو هم از بایان و جمهوریان هستی». گاه عاملان خبر می‌دادند: «چند نفر بابی را گرفته‌ایم که می‌خواستند شاه را بکشند». یا می‌گفتند: «اینها جمهوری‌اند و می‌گویند باید... زنها روباز باشند».<sup>۱</sup> در نیمهٔ رمضان ۱۳۰۸ یک عدهٔ ده دوازده نفری را به اتهام‌های سیاسی گوناگون دستگیر کردند.<sup>۲</sup> به روایت نمایندهٔ انگلیس: دستگیری آنان در ارتباط کشف جریان «انقلابی» عنوان شده بود.<sup>۳</sup> همه را به زنجیر ستم کشیدند. چنین بود موضوع حکومت در تقابل معترضان سیاسی از هر گروه و مردمی که در میانشان هویت عنصر مشخص انقلابی شناخته شده بود. حضور این گروه در جریان مبارزهٔ ضد رژی، و پس از آن، گاه متمایز و مستقل از آن جریان به چشم می‌خورد.

تلاش و فعالیت مخالفان سیاسی به کنار - ناخرسندی عامه هم از دولت جای خود را داشت. مایهٔ نارضامندی عمومی، فقر و گرانی ارزاق بود که خود در درجهٔ اول از ثمرات قحطی و وبا و ستم عاملان حکومت بود که مسئولیت جملگی به خود دولت بازمی‌گشت.<sup>۴</sup> در نارضایتی مردم کندی شارژ دافر انگلیس به‌امین - السلطان وزیر اعظم سفارش نمود که: برای از میان برداشتن «شکایت حقّهٔ مردم، یعنی گرانی احتیاجات روزمره مثل نان و گوشت و سوخت اقدام کند».<sup>۵</sup> او در

۱. «خاطرات حاج سیاح»، ص ۳۳۵.

۲. از آن جمله بودند: میرزا رضا کرمانی که بعدها ترور شاه بدست او انجام گرفت. دیگر میرزا احمد کرمانی دانشمند حکمت و اصول که پس از کشتن شاه مردم را به «جمهوریت» دعوت کرد («مقدمهٔ تاریخ بیداری ایرانیان»، ص ۱۱۱). عکس او در زندان به چاپ رسیده که شاه زیر آن نوشته: «حاجی میرزا احمد کرمانی بابی». («خاطرات حاج سیاح»، ص ۳۶۹). شخص دیگر حکیم قائنی که شاه زیر عکس او نوشته: «میرزا عبدالله حکیم قائنی، ایسن شخص خیلی پدرسوختهٔ خسری است». (همان مأخذ، ص ۳۶۸).

۳. انگلیس، تلگراف کندی به سالیسبوری، ۷ مه ۱۸۹۱ (۲۹ رمضان ۱۳۰۸).

۴. نگاه کنید به تحقیق بکر و ارزشمند دکترهما ناطق: تأثیر اجتماعی و اقتصادی بیماری وبا در دورهٔ قاجار (مجلهٔ تاریخ، شمارهٔ ۲).



## از حرکت شورش تا طغیان ۹/

گزارش خود توضیح می‌دهد: برای اینکه حد زورستانی مأموران بلدی ( که ابوابجمع نایب السلطنه بودند) بدست آید، کافی است بدانیم که قیمت نان و گوشت در تهران «دقیقاً» دو برابر قیمت آن بیرون دروازه شهر است؛ یعنی عوارضی که از نان و گوشت می‌گیرند معادل بهای اصلی فروش آنهاست.<sup>۱</sup> کندی در نامه‌اش به وزیر اعظم اعلام کرد: «طبقه فقیر» مردم به سبب گرانی نیازمندی‌های زندگی بس ناراضی هستند. و از آنجا که دستور شاه در تعدیل قیمت بی‌اثر مانده، از جانب اکثر اهالی «درنهان احساس ناخوسندی می‌گردد».<sup>۲</sup> شاه مقرر داشت که: تجار و رؤسای اصناف انجمن کنند، به وضع ارزاق شهر برسند و قرار منصفانه‌ای بگذارند. اما به گفته امین السلطان این مذاکرات حاصلی نخواهد داشت، زیرا سران اصناف همدست و از گماشتگان نایب السلطنه بودند.<sup>۳</sup>

نکته اینجاست که شکایت شهرنشینان از بابت گرانی ارزاق و غیره چیز تازه‌ای نبود. اما با تشکل هر حرکت اجتماعی، نارضامندی عامه و بکار گرفتن آن می‌توانست مشارکت انفعالی آنرا در آن جنبش مسلم گرداند. نکته ظریف دیگر اینکه سفارت انگلیس یکباره وقتی به‌یاد غمخواری مردم افتاد که رژی می‌خواست کارش را تازه آغاز نماید. از اینرو از نارضامندی مردم سخت اندیشناک بود.

\*

در آن محیط سیاسی پرخلجان بود که کمپانی دخانیات آمد که دستگاه خود را برپا کند، هنوز شروع نکرده، زنگ اعتراض به صدا در آمد.

تالیوت، صاحب امتیازنامه، اوایل رجب ۱۳۰۸ به تهران آمد. پای او به

→

۵. انگلیس، کندی به سالیس‌ری، ۲ مه ۱۸۹۱ (۲۴ رمضان ۱۳۰۸).

۱. همان مأخذ.

۲. انگلیس، کندی به امین السلطان، ۳۰ آوریل ۱۸۹۱ (۲۱ رمضان ۱۳۰۸)، ضمیمه

گزارش مذکور.

۳. انگلیس، گزارش نواب حسنعلی خان منشی سفارت انگلیس درباره مذاکراتش با امین-

السلطان، ضمیمه گزارش مذکور.

ایران نرسیده، روزنامه‌ی اختر دو مقاله‌ی مهم و پر مغز درباره‌ی انحصارنامه نوشت و در ایران منتشر گشت: یکی در انتقاد سیاسی از امتیازنامه و زمامداران ایران که به چنین کاری تن در داده‌اند. دومی بحث و انتقاد نماینده‌ی اختراست با تالبوت، آنگاه که او در راه به ایران در اسلامبول توقف کرد. بیگمان هر دو مقاله به قلم میرزا آقاخان کرمانی است که در این زمان نویسنده‌ی نامدار اختر بود؛ بهر حال شیوه‌ی فکری نویسنده‌ی ترقیخواهی را می‌نمایاند که بر استعمار خارجی حمله می‌برد، از حقوق ملی ایران هوشمندانه دفاع می‌کند.<sup>۱</sup>

مقاله‌ی اول صحبت از این می‌دارد که: در این آخریها زمامداران ما دو سه امتیازنامه به اجانب داده و شرایطی گذارده‌اند که امثال آنها «در هیچ مملکتی دیده و شنیده نشده است». حتی انگلیس در زنگبار، فرانسه در داهومه، و ایتالیا در حبشستان نتوانسته‌اند «با آن شرایط خفیه» انحصارنامه‌ای بدست آورند. به حقیقت «حقوق هیچ مملکت و ملتی بدین پایه به رایگان فروخته نمی‌شود». مگر حکومت ایران «هیچ وجدان ندارد و پیش خود نمی‌اندیشد که این امتیازات متضمن حقوق عمومی است» - و نمی‌توان مفت به بیگانگان داد. بدانید با این سیاستمداری «مملکت اصلاح نمی‌پذیرد، بلکه روز به روز تباهی می‌گیرد».

در گفت و شنود نماینده‌ی اختر با تالبوت که فعلاً صاحبکار بود، اصل قرار-نامه‌ی رژی به انتقاد کشیده شد. تالبوت مدعی بود که انحصارنامه به نفع زارع و تاجر و دولت است: به نفع زارع است برای اینکه او پیش از این محصولش را به نسیه می‌فروخت یا با چیت و کرباس مبادله می‌نمود، اما حالا پول نقد خواهد گرفت. همچنین به سود دولت است زیرا علاوه بر سالی پانزده هزار لیبره حق امتیاز-نامه، یک چهارم مداخل کمپانی به خزانه می‌رسد.

نویسنده‌ی اختر گفت: این دعوی بی‌دلیل است. زیرا زارع همیشه محصولش را به نقد می‌فروخت، بلکه بسا پیشکی هم پول از تاجر می‌گرفت که هنگام برداشت

۱. اصل روزنامه‌ی اختر در دسترس ما نبود، آنچه شیخ حسن کسربلایی از آن دو مقاله نقل کرده مورد استفاده قرار گرفت. فکر و سبک نگارش میرزا آقاخان خاصه در مقاله‌ی اول به چشم می‌خورد.

محصول جنس بدهد. زارع صد مشتری داشت، واز روی رواج وقت مالش را هر طور دلش می‌خواست می‌فروخت. اما حالا باید به یک نفر بفروشد، آنهم به قیمتی که خریدار تعیین می‌کند. پس «این موجب ضرر بزرگ زارع شده نه منفعت» او. آمدیم بر سر «نفع دولت»: بی‌اثید با رژی عثمانی مقایسه کنیم: در حالی که محصول توتون عثمانی خیلی کمتر از تنباکو و توتون ایران است، دولت عثمانی بابت حق انحصار خارجی سالانه معادل هفتصد هزار لیره عثمانی می‌گیرد، یک پنجم مداخل رژی نیز عایدش می‌گردد. از آن گذشته صادرات توتون عثمانی از قید انحصار آزاد است؛ زارع و تاجر هر دو می‌توانند صادر نمایند. دولت هم به ملاحظه حال زارع و تاجر، از محصول صادراتی دیناری گمرک نمی‌گیرد که از رغبت زارع در پرورش محصول نگاهد. بنابراین مبلغی که رژی ایران بابت حق انحصار داخلی و خارجی به دولت می‌دهد، ناچیز است و «آن همه مداخل به کیسه شما خواهد رفت». دست تجار ایرانی هم بکلی بسته شده، به سبب اینکه امر صادرات تنباکو در اختیار کمپانی قرار گرفته است. امروزه از تجار ایران هستند کسانی که تنها برای صدور انحصار تنباکوی اصفهان سالی بیست هزار لیره به دولت می‌دهند. خلاصه «از این انحصار و امتیاز منافی به ملک و ملت عاید نخواهد شد، سهل است خیلی مضرت... به مملکت وارد خواهد آمد که از حالا تعداد آن ممکن نیست». باید پرسید: «اولیای دولت به چه ملاحظه زیر این بارگران رفته‌اند» امتیازنامه‌ای که «هیچکس زیر بار آن نتواند رفت».

اینکه هر دو مقاله را شیخ کربلایی نقل کرده، خود دلیل بر این است که نشر آنها در ایران به همان زمان تأثیر نهاده است. او از مقاله نخستین به عنوان نوشته «یکی از غیرتمندان از همه جا آگاه» یاد می‌کند که در واقع نظرگاه عنصر معترض سیاسی روشنفکر را باز می‌نماید. از آن مقاله که بگذریم، انتقاد با ارزش دیگری از گروه روشنفکر سراغ نداریم، گروهی که در حرکت بسرعلیه دستگاه رژی سهم دیگری نداشت.

از طبقات و رده‌های اجتماعی-گروه توتون و تنباکو کاران، تنباکو فروشان، و خاصه تجار عمده فروش و صادر کنندگان تنباکو بودند که هستی‌شان مستقیماً مورد تهدید دستگاه رژی قرار می‌گرفت. متنفذترین همه تجار بودند. در شناخت

پایگاه اجتماعی این طبقه توضیحی لازم است.

طبقه فعال تجار در مرحله رشد و تشکل اجتماعی جدید - از هشیاری طبقاتی استثنایی برخوردار بود. با تکیه به پیوند صنفی خویش اعتقاد داشت که: اتفاق تجار «اتفاق است با جمیع ممالک محروسه به سبب اینکه رشته تجار به یکدیگر بسته است». و با تأکید به نیروی تشکل اجتماعی خود معتقد بود که: «عمده امور ممالک محروسه با تجار است که این طایفه همه جور قوه در آنها متصور است، اسباب آبادی مملکت هستند». این طبقه با فعالیت اقتصادی و بازرگانی همراه آگاهی سیاسی - از یکسو بر نفوذ استعمار غربی حمله می برد که: «چسه جهت دارد خارجه بر داخله مسلط شده است؟» و این رواج امتعه فرنگک «سیل بنیان کن» ثروت مملکت و عامل فقر مردم است. از سوی دیگر آنرا در تقابل قدرت سیاسی حاکم قرار می داد؛ این نیرو را در خود می دید که معترضانه به شاه بنویسد: «اینکه اغلب امورات [مملکت] پیشرفت نمی شود، جهت این است که امورات را به اهل خبره و با سررشته رجوع نمی فرمایند». و این «حکام ولایات به چه جهت مال مردم باید بر آنها حلال باشد... در حقیقت خیانت به ملت و دولت می کنند». زبان انتقاد تجار بر بعضی حکام شرع نیز باز بود - یکی بابت «مسأله رشوه و احکام ناسخ و منسوخ» که صادر می کردند، و دیگر اینکه آنان را شریک و همدست حکام عرف می شناختند. و می گفتند: در سایر ممالک مردم «مالیات نباید به مسالها بدهند». همه آن معانی را از اسناد و اساسنامه «مجلس و کسلاهی تجار ایران» آوردیم، مجلسی مرکب از نمایندگان منتخب تجار سراسر مملکت که در ۱۳۰۱ بنا گردید و اساسنامه اش به امضای شاه رسید. آن دستگاهی بود با صلاحیت حقوقی، شخصیت اقتصادی و اعتبار سیاسی.

با سرنوشت مجلس نمایندگان تجار و انحلال رسمی آن کاری نداریم. مطلب اصلی این است که طبقه تجار تشکل صنفی خود را با شاخه های گسترده اش

۱. برای تفصیل راجع به مجلس نمایندگان تجار ایران نگاه کنید به: «افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار»، هما ناطق و فریدون آدمیت،

## از حرکت اعتراض تا طغیان ۱۳/

در همه ایالات و ولایات، حتی در بنادر تجارتی همچنان حفظ کردند. و در هر شهری هیأتی داشتند که ریاستش با رئیس‌التجار محل بود. بالاخره بازاریبان و تجار طبقه متشکل و نیرومند مملکت را می‌ساختند.

اینکه انحصارنامه دخانیات، اعتراض دسته‌جمعی را برانگیخت و به طغیان سیاسی رسید. دو علت بزرگ در کار بود:

۱. این امتیازنامه با رشته زندگی و نفع گروه‌های وسیعی از زارع و کاسب و تاجر ارتباط داشت. رقم مجموع این اصناف را امین‌الضرب دویست‌هزار نفر برآورد می‌کند: «اقلا دویست‌هزار نفر مشغول زراعت و خرید و فروش و تجارت توتون و تنباکو بودند».<sup>۱</sup> تنباکو از مهمترین اقلام صادراتی ایران بشمار می‌رفت؛ قطع دست تجار را در این تجارت پرسود ممکن نبود آسان گرفت.

۲. توتون و تنباکو را ماده مصرفی روزمره کمابیش يك چهارم جمعیت مملکت تخمین زده‌اند. نفوس ایران را در این زمان معمولاً از نه تا ده میلیون نفر برآورد کرده‌اند. در گزارش کنسول انگلیس، رقم مصرف کنندگان دخانیات دو میلیون ونیم نقل شده.<sup>۲</sup> احصائیه‌ای که کتابچی‌خان رئیس کل گمرکات به کمپانی رژی اعلام داشته، دومیلیون نفر است.<sup>۳</sup> اما همه این ارقام تخمینی است و برپایه احصائیه علمی قرار ندارد. به بیان مغالطه‌آمیز شاه: «غلیان یا چبق از ضروریات زندگانی نیست، به‌خلاف نان و گوشت و برنج و آب که مایحتاج انسان است».<sup>۴</sup> اما انکارپذیر نیست که قرارنامه رژی در زندگی جمع کثیری از مردم، خواه تولید کننده، خواه کاسب و سوداگر، و خواه مصرف کننده توتون و تنباکو - تأثیر فعلی و محسوس داشت.

لاجرم، طغیان ضد رژی پدیده طبیعی بود. گواهی صریح دولت بر اینکه:

۱. امین‌الضرب به امین‌السلطان [۱۳۱۲؟].

۲. اسناد رژی، پی‌تون به‌کندی، ۶ مه ۱۸۹۱م (۲۶ رمضان ۱۳۰۸).

۳. اسناد رژی، ارنستین به امین‌السلطان، ۱ ژانویه ۱۸۹۲ (۲۹ جمادی‌الاول ۱۳۰۹).

۴. انگلیس، تلگراف شاه به صاحب‌دیوان، ۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۹ (از ترجمه انگلیسی برگردانده شد).

«زرّاع و تجار و رعایای دولت علیه به مقام عرض و اظهار مضار [رژی] بر آمدند»<sup>۱</sup> دقیقاً بیان کننده واقیعت تاریخی است که حرکت اعتراض از زارع و تاجر آغاز گشت. مدیر رژی نیز اعتراف دارد که: رژی در ایران مثل همه جا «منفور» بود و «از بدایت کار باخسونت آمیزترین مخالفت تجار تنباکو مواجه گشت».<sup>۲</sup> دستور شاه نیز چنین بود که: دستخط رسمی او را (مبنی بر تغییر سیاست دولت نسبت به امتیازنامه) اول «برای تجار محترم و غیر تجار معتبر قرائت نمایند» و شخص ملكالتجار آنرا «به همه جا منتشر نماید».<sup>۳</sup> این نشان دهنده توجه ذهنی و درك اوست بر اینکه رضایت صاحبکاران معترض اصلی شامل «تجار محترم» و «غیرتجار معتبر» (یعنی توتون و تنباکوفروشان) برای اصلاح کار ضرورت اولی داشت. خاصه اینکه، باز به تعبیر شاه در همان دستخط: هرگونه شبهه‌ای «باعث ناایمنی کسبه و تجار» گردد و مخل «امور جمهور» باشد. جای دیگر نیز تأکید شاه بر این است که: «تجار و تنباکوفروش‌ها و توتون‌فروش‌ها بودند که آن اسباب‌های فسادانگیز را فراهم آوردند، و عمل رژی را برهم زدند».<sup>۴</sup> گرچه شکایت زارعین توتون و تنباکو را جسته گریخته می‌شنویم، اما جنبش جدی و پایداری از آنان نمی‌بینیم.

با این زمینه کلی حالا بهتر می‌توانیم ماهیت حرکت بر علیه کمپانی دخانیات را بشناسیم. سیر این حرکت را در ربط با عوامل سازنده آن، درجه مشارکت گروه‌ها و رده‌های اجتماعی، تأثیر عناصر دیگر، و نظرگاه‌های مختلف مورد بحث و انتقاد قرار می‌دهیم. و باید دانسته شود که در تحلیل هر حرکت اجتماعی لزوماً سه قضیه از هم متمایز است: کیفیت تنظیم حرکت؛ عناصری که به آن پیوستند و

۱. نامه امین السلطان به میرزا حسن شیرازی، جمادی الثانی ۱۳۰۹. از این نامه سخن خواهیم گفت.

۲. انگلیس، تلگراف انستین به گروونر مدیرعامل کمپانی، ۱۵ مارس ۱۸۹۲ (۱۵ شعبان ۱۳۰۹). از این سند باز صحبت خواهیم داشت.

۳. دستخط شاه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۹۰۴. در جای خود باز به این سند توجه خواهیم داد.

۴. متن دستخط خواهد آمد.

## از حرکت اعتراض تا طغیان / ۱۵

همراه آمدند؛ و عناصری که به آن جریان کشانده شدند یا به دنبال روان گشتند. بدون شکافتن مجموع این معانی، هر نوشته‌ای از نظرگاه تعقل تاریخی سست‌مایه و بی‌مقدراست. نوشته‌های بازاری و هوچیگری‌های سیاسی يك چیز است، سنجش و تفکر تاریخی از مقوله دیگر و در مقام دیگر.

\*

از نظر ترتیب تاریخی تا آنجا که مدارک رسمی نشان می‌دهند، اعتراض مستقیم نخست از صنف تجار پایتخت برخاست در اوایل رجب ۱۳۰۸، آنگاه که تالبوت صاحب امتیازنامه هنوز در تهران بود و مقدمات تأسیس دستگاه رژی را فراهم می‌آورد. کندی شارژدافر انگلیس تلگرافی خبر داد که: «تجار تنباکو عرضحالی در اعتراض برانحصارنامه رژی» توسط امین‌الدوله به‌شاه فرستاده‌اند. امین‌الدوله شهرتی به‌اصلاح‌طلبی کسب کرده بود. در مجلسی که با حضور تالبوت در خانه یحیی‌خان مشیرالدوله وزیر تجارت و عدلیه منعقد شد، تجار مخالفت خود را با امتیازنامه اعلام داشتند. شاه همین اندازه به‌تالبوت پیغام فرستاد که: کمپانی «نسبت به‌دشواری‌های فراوانی که به یقین در آغاز کارش بروز خواهند کرد، باید شیوه مسالمت‌آمیز داشته باشد، و با تجار راه مراقت پیش گیرد». اما از تأکید این معنی باز نایستاد که: رژی «از پشتیبانی جدی دولت ایران مطمئن باشد، و امتیازنامه کاملاً معتبر است».<sup>۱</sup>

باید دانست که تجار تنباکو اعتراض‌نامه خود را يك هفته پیش از انتشار امتیازنامه در روزنامه رسمی، به شاه فرستاده بودند. همزمان آن لایحه تجار، شبنامه‌ای هم در شهر منتشر گشت سربرس حمله بر سیاست دولت. آن‌سرا به در سفارتخانه‌ها، کاروانسراها و مساجد چسباندند. شبنامه ضمن مطالب گوناگون، راجع به قسرارنامه رژی می‌گفت: «تنباکو مال ایرانی، خریدار، استعمال‌کننده ایرانی، به‌چه دلیل فروش و خرید منحصر به‌اجانب شده» است؟<sup>۲</sup> این از نوع همان

۱. اسناد رژی، تلگراف کندی به‌سالیسبوری، ۲۳ فوریه ۱۸۹۱ (۳ رجب ۱۳۰۸).

۲. «خاطرات حاج سیاح»، ص ۳۲۹.

اعلامنامه‌های تند و تیزی بود که این اوان در پایتخت پخش شد، و سه نمونه‌اش را بیشتر خواندیم. نکته مهم دیگر اینکه نامه «متحدالمآل وار بدون امضا» به همه ولایات فرستاده شد که «سیاست شاه را محکوم می‌کرد، خاصه از این بابت که او امتیازنامه‌های زیادی به انگلیسیان داده، مملکت را به فرنگیان فروخته است».<sup>۱</sup> در واقع پایتخت بود که مملکت را به عصیان بر علیه رژی دعوت کرد. گفتنی است که همین زمان میرزا رضای کرمانی هم (پیش از اینکه در رمضان ۱۳۰۸ به زندان افتد) به نایب‌السلطنه خاطر نشان کرد: «در میان تمام طبقات مردم حرف و همه است، بلوا و شورش خواهند کرد برای مسأله تنباکو، پیش از وقت علاج بکنید». به علاوه او شرحی نوشت در تخطئه امتیازنامه‌هایی که به بیگانگان داده بودند از جمله انحصارنامه تنباکو، بانک، تراموای و معادن که ضمن آن به مردم می‌گفت: «حال که شاه ما به فکر ما نیست، خودتان غیرت کنید و اتحاد نمایید، همت کنید، درصدد مدافعه بر آید».<sup>۲</sup>

باز اعتراض را از زبان تجار می‌شنویم. تاجر روشن‌بین حاج محمد رحیم اصفهانی، قرارنامه دخانیات را از نظر اقتصادی زیسان‌آور و از نظر اجتماعی و سیاسی مصیبت‌بار شمرده، خواهان برهم‌زدن آن بود. از تبریز به امین‌الضرب نوشت: گرچه به ظاهر سالی پنجاه هزار تومان از بابت امتیازنامه به خزانه دولت می‌رسد - «لکن وقتی که اقدام در این کار نمودند، آنوقت ملتفت خواهند شد که برای دولت و ملت ضرر کلی دارد». میزان زیان مالی دولت را بسا محاسبه دقیق و ذکر ارقام بدست می‌دهد. بعد می‌نویسد: «اما ضرر ملت: این تجارت که دست رعیت و تجار ایران بود، او را هم فرنگی‌ها بردند. بعد از این مردم بیکار یا این است که باید فعلگی نمایند، یا این است که راهزنی و دزدی بکنند، دیگر کاری که ندارند. فردا فلان آدم هم خواهد آمد، تریاک، پشم، کتیرا، گندم و برنج را منحصر خواهد کرد. چنانچه ممکن باشد رفع این فقره [دخانیات] را بفرمایید، خدمتی به دولت و ملت و اسباب دعاگویی مردم است».<sup>۳</sup> جای دیگر گفت: ایس

۱. انگلیس، پی‌تون به‌کندی، ۱۱ آوریل ۱۸۹۱ (۲ رمضان ۱۳۰۸).

۲. صورت‌استنطاق میرزا رضا کرمانی. «مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان»، ص ۱۰۳.

۳. حاج محمد رحیم اصفهانی به امین‌الضرب، تبریز، ۲۹ رجب ۱۳۰۸.



حضرات صاحب امتیازنامه «خیالشان این است رنگ و ریشه در ایران کرده، رعیت را مقروض خودشان نموده، مثل هندوستان یکمرتبه گرفته باشند». همانجا راجع به قضیه رژی هشدار داد: «مردم تبریز خیلی از این فقره در گفتگو هستند؛ خیلی احتمال بلندشدن صدای آنها هست»<sup>۱</sup>.

تازه اول کار بود. دولت ایران و کمپانی هردو مصمم به پیش بردن امتیازنامه بودند. در شعبان ۱۳۰۸ فرمان شاه به همه حکام صادر گشت که: «در اجرای قرارنامه کمپانی رژی مساعدت کنند و آنرا معتبر شناسند»<sup>۲</sup>. در عین حال خواهیم دید که دولت از همان لحظه اول نغمه اعتراض انگیز تجار را به گوش کمپانی رساند، و مخالفت سه طبقه زارع و تاجر و مصرف کننده دخیانیات با رژی، بین دولت و کمپانی به میان کشیده شد. خاصه رژی توجه یافت که با مقاومت تجار، رژی سر نخواهد گرفت. از اینرو در پی خنثی نمودن مخالفت آن بود.

اکنون ارنستین مدیرعامل رژی به تهران آمد (۱۱ رمضان ۱۳۰۸) که دستگاه رژی را برپا دارد. در نخستین دیداری که با امین السلطان داشت، وزیر اعظم «در کمال وضوح و با اطمینان مؤکد حمایت رسمی دولت» را به او ابلاغ کرد. و گفت: شاه و شخص او «به موفقیت رژی علاقه مند هستند». ارنستین جواب داد: «چنانکه انتظار می رود اگر رژی در کار خود موفق گردد، این خود مایه تشویق زیاد برای بکارافتادن سرمایه انگلیسی در ایران خواهد بود». در ضمن امین السلطان به او گوشزد نمود که: «در نواحی مختلف راجع به مقاصد کمپانی اضطراب و هراس فراوان هست. و چون خیلی از کسانی که در تجارت تنباکو ذینفع هستند، می ترسند که ضرر بکنند، از همین حالا بنای اعتراض را اندازده اند. از این جهت لازم است که در شروع کار، احتیاط و تدبیر زیاد بکار برده شود». ارنستین گفت: «سعی می کند که همه تجاری را که در تجارت خارجی تنباکو دخیل هستند، و عددها هم زیاد نیست، به خدمت [کمپانی] بگمارد، یا اینکه خسارت از دست دادن کسب و کارشان را بپردازد. و اطمینان داد که او خوب متوجه هست که خیلی اهمیت دارد

۱. حاج محمد رحیم اصفهانی به امین الضرب، تبریز. ۲۱ شعبان ۱۳۰۸.

۲. اسناد رژی، تلگراف کندهی به سالیسبوری، ۱۷ مارس ۱۸۹۱ (۶ شعبان ۱۳۰۸). ترجمه فرمان شاه به ظل السلطان نیز ضمیمه است.

که از هر تصادمی با تجار پرهیز شود».<sup>۱</sup>

دو هفته پس از صحبت با امین السلطان، ارنستین حضور شاه بار یافت و از هر در سخن رفت که در گزارش ارنستین آمده است. مدیر رژی که از مصر آمده بود به رجزخوانی پرداخت - و از خدمات شایسته‌ای که انگلستان پس از اشغال مصر به این کشور کرده بود سخن راند تا رسید به انحصارنامه دخانیات ایران. او به عرض شاه رساند که: در اجرای این امتیازنامه «سه طبقه‌ای که ما با آنها سروکار داریم - یعنی زارعین، مصرف‌کنندگان و تجار باید متقاعد گردند که میل ما این است که آنها راضی باشند». به خیال او چه از این بهتر؛ شاه این سیاست را پسندید و سفارش مؤکد نمود که: «در روابط با اهالی صبر و حوصله بخرج داده شود، چه در این مملکت مطمئن‌ترین طریق موفقیت همین است».<sup>۲</sup>

چنین بود آغاز کار کمپانی، و اول دفتر اعتراض‌های گوناگون و مخالفت تجار با رژی. گرچه شاه و وزیر اعظم حمایت بیدریغ خود را درباره اجرای امتیازنامه اعلام داشتند، اما از اعتراض تجار اندیشناک بودند. و در همین لحظه که هنوز از نظامات رژی خبری نبود، آیه یأس و نوای ناساز تجار را به گوش مدیر رژی خواندند. از همین بابت و برای دلجویی تجار بود که دولت مهلت شش ماهه‌ای برای عمده‌فروشان تنباکو قائل گشت که بازرگانان ذخیره توتون و تنباکوی خود را به دلخواه بفروشند. مهلت که به سر می‌آمد، بازرگانان مکلف بودند که جنس خود را با عاملان رژی معامله کنند، همچنانکه توتون‌کاران می‌بایستی «همه محصول بعدی خویش را منحصراً به کمپانی بفروشند».<sup>۳</sup>

دانستیم که فرمان شاه مبنی بر اجرای انحصارنامه دخانیات به حکام ایالات و ولایات در شعبان ۱۳۰۸ صادر گشت؛ از حکام خواسته شد که عاملان کمپانی را در انجام مسئولیتی که دارند یاری دهند. شاه خود در دو مجلس که از هیأت تجار تهران تشکیل گردید حضور یافت، و اصول امتیازنامه تشریح شد. حضور شاه در آن انجمن به این منظور بود که شاید تجار از معارضه با رژی دست بردارند. به

۱. اسناد رژی، کندی به سالیسبوری، ۲۳ آوریل ۱۸۹۱ (۱۴ رمضان ۱۳۰۸).

۲. اسناد رژی، ارنستین به کندی، ۱۱ مه ۱۸۹۱ (۲ شوال ۱۳۰۸).

۳. همان مأخذ.

حکام نیز دستور رفت که مضمون قرارنامه رژی را برای آگاهی مردم انتشار دهند. کمپانی کار عملی خود را در رمضان ۱۳۰۸ آغاز نهاد. اعلامنامه‌های متعدد منتشر کرد و به همه جا فرستاد بدین مفاد: عمل رژی اولاً به نفع تنباکوکاران است که قیمت محصولشان را نقد دریافت می‌کنند؛ ثانیاً به نفع مصرف‌کنندگان است که جنس مطلوبشان را به مقدار درست می‌خرند بدون اینکه قیمتی بیشتر از سابق بپردازند؛ ثالثاً کسبه تنباکوفروش هم ضرری نخواهند دید زیرا حالا از جانب رژی می‌فروشند؛ و بالاخره تجار می‌توانند با کمپانی مشارکت داشته باشند.<sup>۱</sup>

\*

اینک کمپانی به تعبیه دستگاه خود در ولایات پرداخت، و کارگذارانش را رفته رفته به نواحی مختلف فرستاد، از جمله به ایالت فارس، مهمترین منطقه تنباکوی خیز ایران. تجارت تنباکوی فارس در دست پنجاه شصت تاجر با اسم و رسم بود. نماینده رژی «بینز» با سفارشنامه رسمی از تهران به شیراز آمد.

مقاومت با رژی در فارس در نیمه اول رمضان ۱۳۰۸ برخاست. در تلگراف شارژدافر انگلیس آمده که: «از شیراز اعتراض‌های پی‌درپی به شاه و امین‌السلطان می‌رسند». اجتماع مردم را هم خبر داد. امین‌السلطان به حکمران (اویس میرزا معتمدالدوله) دستور داد که به تجار و کسبه بگوید: «از آنجا که امتیازنامه قابل فسخ نیست، باید آنرا بپذیرند. و آنان را مطمئن گردانند که ضرری به ایشان نخواهد رسید، بلکه نفع خواهند برد».<sup>۲</sup> اما این توضیح و توجیه فایده‌ای نبخشید.

گروه معترضان کوشیدند پشتیبانی ملایان را بدست آورند، گرچه سعی‌شان فعلاً باطل بود. به قول شیخ حسن کربلایی: در شیراز مردم «برسر علمای بلد شورش نمودند. علمای بلد نیز به صلاح دین و دولت از پذیرفتن اینگونه تکلیف شاق از دولت که منافی مقاصد ملت و ملک و دین است، اظهار گرانباری کردند».<sup>۳</sup> در تأیید آن اعتمادالسلطنه هم می‌آورد: علمای شیراز «قبول ریاست عارضین

۱. اسناد رژی، گزارش ارنستین به ناصرالدین‌شاه، راجع به کارنامه چهارماهه اول رژی،

۲۹ اوت ۱۸۹۱ (۲۴ محرم ۱۳۰۹).

۲. انگلیس، تلگراف‌کندی به سالیسبوری، ۲۷ آوریل ۱۸۹۱ (۱۸ رمضان ۱۳۰۸).

۳. رساله دخانیه.

تجار و کسه را نمودند». ولی باز به گفته او: تجار در شهر افتاده مردم را باخود همراه ساختند، و دور سید علی اکبر فال اسیری (داماد میرزا حسن شیرازی) را گرفته وی را بر آن داشتند که برود بالای منبر «از دولت بد بگوید و دادن امتیازات را تشییع نماید».<sup>۱</sup> سید مقام ممتاز علمی نداشت، اما همگام شدنش با مخالفان رژی بر اعتبارش در انظار مردم افزود. باردیگر تجار سراغ مجتهدان شهر رفته، از آنان به جد خواستند که در اعتراض بر رژی همراه گردند. میرزا شفیع تاجر از شیراز ظریفانه می نویسد: «اطراف آقایان را گرفته اند که شما به مسجد نروید، نماز نکنید، و درس ندهید». علما هم برای اینکه «خلاف میل و رضای مریدها نباشد، به مسجد نمی روند... گاهی می گویند اگر به مسجد برویم، مرید نداریم و عقب ما کسی نماز نمی کند، گاهی می گویند از بابت تنباکو است که فرنگی اجاره کرده است».<sup>۲</sup>

بدین قرار حرکت شیراز به ابتکار و کوشش تجار آغاز شد، مردم را همراه کردند، و ملایان که در اول کار بی حرکت بودند و از همکاری پرهیز می جستند، تحت فشار افکار عام به صحنه مخالفت با رژی کشانده شدند. از مأمور سیاسی انگلیس در شیراز خبر رسید (۱۷ رمضان ۱۳۰۸) که: حالا علما به مسجد نمی روند، مؤذن اذان نمی گوید، و مأموران جزء حکومت نیز به صف مخالفان کمپانی پیوستند. بین نماینده کمپانی دوبار خواست با اویس میرزا معتمدالدوله حکمران فارس ملاقات کند، اما او را نپذیرفت. همان مأمور سیاسی سه روز بعد خبر داد که: «مردم حاضر نیستند به مسجد بروند». در ضمن میرزا محمدعلی مجتهد به او پیغام فرستاد که: نماینده کمپانی بایستی از فارس بیرون شود، ورنه شهر را آشوب خواهد گرفت. مجتهد گفته بود: «کمپانی بدون شک مملکت را پراز فرنگی خواهد کرد، و اینها کسه با مردم حشر و نشر دائمی دارند، در مذهب فساد می اندازند». کارگذار انگلیس خود معتقد بود که: «اوضاع روبه شدت می رود» و اگر جریان فعلی امتداد یابد «مردم را نمی توان آرام کرد».<sup>۳</sup>

۱. اعتمادالسلطنه، جلسه، ص ۱۲۵-۱۲۳.

۲. میرزا محمد شفیع به امین الضرب، شیراز، ۱۸ شوال ۱۳۰۸.

۳. اسناد رژی، به نقل گزارش کندی به سالیسبوری، ۲ ژوئن ۱۸۹۱ (۲۳ شوال ۱۳۰۸).

## از حرکت اعتراض تا طغیان ۲۱۷

مدیر رژی که وضع حادثه‌انگیز فارس را با امین‌السلطان بمیان گذارد، از وزیر اعظم جواب شنید که: «هیجان زودگذر است». تدبیری که دولت برای فرو- نشانیدن هنگامه شیراز اندیشید، دستگیری سید فال‌اسیری، ساکت کردن علما، و بکار بردن زور و هراساندن مردم بود. فال‌اسیری به‌وسیله سواران بهارلو توقیف گردید، و به‌وسیله فراشان حکومت روانه بوشهر گشت (۸ شوال ۱۳۰۸). خانواده‌اش را هم به بوشهر فرستادند، و حکمران فارس دو‌یست تومان خرج سفر آنان را داد. از سوی دیگر، دستور امین‌السلطان به معتمدالدوله رسید که: «ملایان عاصی را به‌زور یا به‌رشوه ساکت گرداند».<sup>۱</sup> خلاف آنچه وزیر اعظم می‌انگاشت، جنبش مردم چندان زودگذر نبود. کارگذار سیاسی انگلیس از شیراز می‌نویسد: اهل شهر در بقعه شاه چراغ گرد آمدند، بازار و کیل را بستند، و بر علیه حکومت شعار می‌دادند. شعارهایی که بر پرچم نوشتند یکی «در اعتراض بر آمدن فرنگی» تنباکویی بود، و دیگر در محکوم ساختن تبعید ملای فال‌اسیری. شهر را دو روزی آشوب گرفت (۹ و ۱۰ شوال)، جمعیت از شاه‌چراغ بیرون نمی‌آمد، و احتمال می‌رفت که بانک شاهی و تلگرافخانه و مقر کارگذاری انگلیس در معرض تهدید قرار گیرند. حکومت به‌قوه قهریه دست برد، «چند تن را کشتند و بیست تن زخم خوردند». بانک شاهی را هم تفنگچیان قوام‌الملک پاسداری می‌کردند.<sup>۲</sup>

سیاست خشونت‌آمیز دولت البته بسبب طبع استعماربان همچون سفارت انگلیس و کمپانی بود. کندی می‌نویسد: «تهنیت‌های صمیمی خود را در سرکوبی آشوب شیراز به‌امین‌السلطان تقدیم داشتیم» زیرا اقدام دولت «به‌حداعلا در حفظ منافع اروپائیان سودمند است».<sup>۳</sup> همچنین مدیر کمپانی در گزارش چهار ماهه‌اش

۱. انگلیس، کندی به‌سالیسبوری، ۲۶ مه ۱۸۹۱ (۱۷ شوال ۱۳۰۸).

۲. انگلیس، گزارش مأمور سفارت به‌کندی، ۱۸ مه ۱۸۹۱ (۹ شوال ۱۳۰۸) - و گزارش کندی به‌سالیسبوری، ۲۶ مه ۱۸۹۱ (۱۷ شوال ۱۳۰۸) به‌مأخذ گزارش‌های همان مأمور از شیراز. همچنین گزارش نواب حسنعلی‌خان منشی سفارت انگلیس به ربرت کندی راجع به مذاکرات او با امین‌السلطان درباره وقایع شیراز، ۱۹ مه ۱۸۹۱ (۱۰ شوال ۱۳۰۸).

۳. انگلیس، کندی به‌سالیسبوری، ۲۰ مه ۱۸۹۱ (۱۱ شوال ۱۳۰۸).

به شاه راجع به حادثه شیراز نوشت: «روش سختی که حکومت در سرکوبی بلوا-هایی که به وسیله دشمنان رژی برپاگشته بود، پیش گرفت - درسی بود به اغواگران سراسر ایران». این بیانات، ماهیت سیاست خشن استعماری را در برانداختن مقاومت معارضانش روشن می‌دارد. و از همین قرار به دولت سفارش‌های مؤکد می‌نمود که به قهر توصل جوید.

در جهت دیگر، ارنستین با تصویب امین‌السلطان دستورنامه تلگرافی مفصلی به‌بیزر نماینده کمپانی در شیراز فرستاد (۱۱ شوال ۱۳۰۸). و مقرر داشت که متن فارسی آنرا به صورت اعلان در شهر منتشر کند، بلکه در آرام‌ساختن مردم مؤثر افتد. متن فارسی اعلان به‌دست ما نرسیده، از متن انگلیسی برمی‌گردانیم:

«شما باید تمام سعی‌تان را در جهت نشر هدف‌ها و مقاصد ما بکار ببرید. در این جهت اعلام بدارید که: در اجرای امتیازنامه‌ای که اعلیحضرت اعطا فرموده‌اند، مقصود ما هیچوقت این نیست که نان مردم بریده شود. به‌عکس قصد ما این است که مردم به‌کار گمارده شوند، و در کاری که اقدام می‌کنیم ایشان را به‌حداعلی علاقه‌مند نماییم. کمپانی سرمایه عمده‌ای به ایران می‌آورد و بر منابع سرمایه آن به‌مقدار معتنا بهی افزوده خواهد شد. همه هدف کمپانی این است که این سرمایه در اختیار بیشترین و سزاوارترین طبقات اهالی قرار گیرد یعنی طبقه زارع که محصولاتش به وجه نقد خریداری می‌شود، و حال آنکه تاکنون مجبور بود محصول خودش را به‌اعتبار طولانی بفروشد. مصرف‌کنندگان هم باید به‌ر صورت راضی باشند، زیرا می‌توانند توتون و تنباکو را به‌همان قیمت سابق و شاید هم ارزان‌تر بخرند، در ضمن از حیث درستی و نوع جنس تضمین خواهند داشت. همچنین طبقه کاسب و تاجر محلی راضی خواهند بود برای اینکه قصد کمپانی این است که آنها را به‌کار فروش محلی در سرتاسر مملکت معین نماید، و بابت این کار حق الزحمه خوبی

۱. اسناد رژی، گزارش چهارماهه ارنستین به ناصرالدین‌شاه، ۲۹ اوت ۱۸۹۱ (۲۴ محرم ۱۳۰۹).

بگیرند.

«به وضوح باید دانسته شود برای اینکه این دستگاه عظیم به حرکت آید، کمپانی صدها منشی و کارگر استخدام می کند. و نیت کمپانی این است که این عده را از همه طبقات اهالی انتخاب کند. و فقط گروه معدود اروپایی را که از سی نفر بیشتر نخواهند بود، به امر اداره و تنظیم کارها بگمارد - زیرا در ایران این کار تازه ای است و هرگاه این امور به دست افرادی تجربه سپرده شود، پشیمانی بار خواهد آورد. «بنابه این مراتب، جای تأسف است که هیأتی از علمای عالیمقام که در واقع در امر زراعت و یا تجارت نفع مستقیمی ندارند، این اندازه از حقیقت دور باشند که تصور نمایند کمپانی می خواهد مملکت را پراز فرنگی کند، یا اینکه اجازه دهد در عقاید مذهبی مردم مداخله ورزند - و حال آنکه عیان است که انگلیسی ها همه جا به دین اسلام احترام می گذارند»<sup>۱</sup>.

مضمون آن دستورنامه که به صورت اعلان در آمد، سر بر ریاکارانه است. در واقع نوعی ریشخند سیاسی بود برای دلجویی تحمیق آمیز از زارع و کاسب و تاجر و مصرف کننده، یعنی گروه ها و طبقاتی که رژی با آنها سروکار داشت و از اعتراضشان بیمناک بود - و در عین حال (چنانکه گذشت) سر کوبی آنانرا در مخالفت با رژی لازم می شمرد. نماینده کمپانی و کارگذار سیاسی انگلیس در شیراز خواستند آن اعلان را در مسجد بخوانند و منتشر گردانند. گویا از بیم برانگیختن مردم از آن پرهیز جستند. همین اندازه می شنویم که متن آنرا «برای اطلاع تمام طبقات مردم به همه جا فرستادند»<sup>۲</sup>.

جوش و خروش شیراز، شورش را در پی نداشت. فقط مقاومت تجار و کسبه تنباکوفروش با رژی امتداد یافت. در یک مورد هم از شکایت زارعین تنباکو بر علیه دلایان رژی آگاهی داریم که خواهد آمد. قضیه مهم دیگر که به اشاره می-

۱. اسناد رژی، تلگراف ارستین به بینز، ۲۰ مه ۱۸۹۱ (۱۱ شوال ۱۳۰۸).

۲. انگلیس، کارگذار سیاسی انگلیس در شیراز به کندی، ۳ ژوئن ۱۸۹۱ (۲۴ شوال ۱۳۰۸).

گذریم اینکه ماجرای دخانیات، مصادۀ مخالفت طبقۀ بازرگانان را با بانک شاهی غلیظتر کرد. می‌دانیم اکثریت تجار ایران از فعالیت‌های گسترده بانک شاهی از اول ناخشنود بودند. حالا تجار فارس به ایجاد «بانک ایرانی» و تحریم بانک شاهی برآمدند. از کارگذار سیاسی انگلیس در شیراز می‌شنویم: «تجار که از بانک شاهی بسیار ناراضی هستند، برای تأسیس بانک ایرانی تشکیل کمپانی داده‌اند... از بانک شاهی نه برات می‌خرند و نه به آن برات می‌فروشند. این بانک بیش از رژی سبب نارضامندی مردم گشته است»<sup>۱</sup>. وجهه نظر کلی عنصر تاجر این بود: «دولت که معلوم نیست درباره رعیت خودش چه خیال دارد؛ مردم هم البته تکلیف خود را نخواهند دانست»؛ از سوی دیگر «علما هم که حالشان... معلوم است». و در هر حال بایدکاری کرد که این «پدرسوخته بانک دست‌ازسر مردم بردارد» برای اینکه خیلی اذیت می‌کند و «مردم به ستوه آمده» اند.<sup>۲</sup> آن سخن نمودار دیگری است از تعرض طبقۀ تاجر بر دولت نامسئول، دلخوری از سکوت بیحرکت علما، و تصمیم در سخت‌پایی بر علیه آن بانک اجنبی.

باری، دولت هنوز در موضع قدرت بود و سیاست خود را پیش می‌برد. کمپانی‌هم که از حمایت جدی دولت برخوردار بود، به راه خود می‌رفت. کمپانی به تجار و عمده‌فروشان تنباکو اخطار کرد که اجناسشان را «قلیلاً و کثیراً» می‌بایستی فقط به عاملان او بفروشند؛ هیچکس مآذون به خریدن تنباکو و توتون نیست مگر برای مصرف شخصی و به اندازه حاجت فعلی خویش. کمپانی در پی تصرف اجناس تجار بود، و بر سر تعیین قیمت میان بازرگانان و دلالان رژی اختلاف افتاد و مشاجره بالا گرفت. اما اینجا مسأله مهم فقهی پیش می‌آمد، یعنی شرط صحت معامله همانا رضایت صاحب مال بود. این خود با عمل رژی تعارض داشت. دولت ناگزیر مقرر داشت: بدون انجام معامله مال کسی را به ضبط و تصرف در نیاورند، و معامله «جز به رضای صاحب مال واقع نشود». اما اشکال دیگر این بود که اگر صاحب مال به قیمتی که کمپانی می‌پرداخت تن در نمی‌داد، مقرر بود که

۱. همان مأخذ.

۲. از نامه‌های حاج آقامحمد صدرملك التجار به امین‌الضرب، راجع به تأسیس بانک محالی

با مشارکت تجار فارس و اصفهان.



## از حرکت اعتراض تا طغیان / ۲۵

مالش را «نزد خودش تحجیر و توقیف کند تا زمانی که راضی گردد».<sup>۱</sup> اینکه شاه یکجا می‌نویسد: گذشته از قرارداد اصلی با کمپانی، دولت «باز هم کمپانی را وادار کردند که برای فروشنده و خریدار تسهیلاتی بدهد و داده است»<sup>۲</sup> - اشاره به همان معنی است.

اما این «تسهیلات» ماهیت اجباری داد و ستد با کمپانی را بهیچ وجه تغییر نمی‌داد. وانگهی آن تسهیلات برای مدت محدود یعنی در مهلت شش ماهه بود. همینکه تکلیف تنباکوی موجود عمده‌فروشان معلوم می‌گشت، و نوبت برداشت محصول سال بعد می‌رسید - نه زارع و نه تاجر را بر آن محصول اختیاری بود، بلکه به‌الزام می‌بایستی آنرا به دلالت کمپانی بفروشدند. پس عنوان آن تسهیلات مغالطه صرف بود. به‌هرصورت، بودند تجاری که مقاومت می‌ورزیدند و از معامله با کمپانی به‌طور مطلق سرباز می‌زدند. راضی بودند جنس خود را به‌رایگان میان مردم تقسیم کنند یا حتی به‌آتش بسوزانند، اما به‌فرنگی جماعت نفروشند. این روایت را از نویسنده هم‌زمان می‌شنویم: یکی از معتبران فارس دوازده هزار کیسه تنباکو در انبار داشت. او معامله با کمپانی را از امروز به‌فردا انداخت. شبانگاه کیسه‌های تنباکو را در فضای آزاد خرمن ساخته، بانفت به‌آتش کشید. فرنگیان را فردا بر سر تل خاکستر برد. گفت: تمامی تنباکو را «بکسره به‌خدا فروختم».<sup>۳</sup> (این قضیه در اصفهان هم تکرار شد که خواهد آمد).

از شکایت کشاورزان فارس هم نمونه‌ای داریم: رعایای توتونکار جهرم بر علیه یکی از مهم‌ترین دلالت‌تنباکو ابراهیم قلی نام زبان اعتراض گشودند. دو طومار به‌او ایس میرزا حکمران فارس نگاهشتند که یکی را نود و چهار نفر مهر کردند، و دومی را یکصد و بیست و یک نفر. زبده حرفشان این بود: این مردك «عالیشان» دلال «ابراهیم بیك چه می‌کند»؟ پارسال قریب شش، هفت هزار من تنباکوی اطراف جهرم را به‌قیمت ارزان خرید از قرار منی یک هزار و سی شاهی. به‌علاوه به‌ناحق باعث خون فقیری هم شد. امسال چهار هزار تومان بلکه بیشتر از بابت «خریدن

۱. رساله دخانیه.

۲. تلگراف ناصرالدین‌شاه به‌ظل‌السلطان، شرح آن خواهد آمد.

۳. رساله دخانیه.

تباکو و مضاف کردن [وزن] و حمل و نقل... مداخل از تباکو خورده و برده است». تباکو «به سنگ صفحات گرمسیر دو من زیاد است، موقع تحویل دادن دومن علاوه انگک می نماید که کیسه ای چهار من مداخل آن شده است». این امر باعث «طغیان» شده، از دست او «به ستوه آمده ایم». در واقع این آدم «از شأن تجارت خارج شده است». حال اگر «به عرض ما نرسیدید، عریضه به شاه نجف می نمایم، اگر قبول نشد عریضه به او لبای زرات خواهیم کرد». از تجار هم جویا شوید، و جواب ما را بدهید - «فرار بنماییم از دست ابراهیم قلی و این دزدها...: یا اینکه مؤاخذه می فرمایید؟»

اما باید دانسته شود این شکایت نامه ها از نوع عرض حال هایی بود که همواره از دهقانان به «مجلس تحقیق مظالم» می رسید. یعنی نه دلالت داشت بر هشیاری اجتماعی طبقه زارع، نه ظاهراً جنبشی متشکل از آنان دیده شده، و نه آن شکایت نامه ها علت فاعلی حرکت ضد رژی بوده است. کما اینکه رژی هیچ هراسی از زارعین نشان نمی دهد. اما آن شکایت در حد خود ناراضماندی بزرگان را منعکس می دارد.

در این مرحله که سه ماه و نیمی از کار نیم بند کمپانی می گذشت، پای میرزا حسن شیرازی مرجع عالی شیعیان خواه یا ناخواه بمیان کشیده شد. اما کوشش صادقانه مجتهد بزرگ یکسره بی حاصل بود. او از پرهیزکارترین مجتهدان بود. این وارستگی را داشت که به گفته خود شاه در سفرش به کربلا و نجف (۱۲۸۷) «به استقبال هم نیامده بود» و تنها یکبار در صحن حرم همراه مشیرالدوله با شاه دیدار کرد.<sup>۲</sup> و این سیاست مآبی را نداشت که هم در نهان با دولت سروسری داشته باشد، و هم اهل حیل و مردم فریب باشد. شاه خود در سفرنامه اش او را به «وارستگی و آراستگی فضایل» انسانی می ستاید. از سیاست یکسره پرهیز می جست. به تعبیر شیخ حسن کربلائی: «تعرض داشتن به وظیفه غیر وظیفه... بکلی منافی وضع و مسلک ستوده بی طرفانه ای» بود که او از نخست پسندیده خاصه «تعرض

۱. دوعریضه از رعایای چهارم به او ایس میرزا معتمدالدوله، بدون تاریخ. غلط های املائی آنرا تصحیح کردیم.

۲. ناصرالدین شاه، روزنامه سفر از طهران الی کربلا و نجف، ص ۱۶۸.

داشتن به آنچه از وظایف دولت باشد» آنرا بیرون از تکلیف خود می‌شمرد. از اینرو «در امور و مطالب ملکی و نوعی دولت و مملکت را در آن حضرت نوبت و مجال تصور و خیال» نبود، چه جای اینکه به اقدام بر آید. اما «کثرت عرایض شکایت آمیز» که می‌رسید، وی را بر آن داشت که تا آنجا که ممکن باشد اهتمام نماید.<sup>۱</sup> روی آوردن مردم به سوی آن مرجع دینی در مزاج غیرسیاسی اش مؤثر افتاد. میرزای شیرازی در ۲۷ ذیحجه ۱۳۰۸ تلگراف مهمی به وسیله کامران میرزا نایب السلطنه به شاه فرستاد بدین مضمون: گرچه دعاگو تاکنون به دعاگویی محض اکتفا نموده، استدعایی از حضور انور همایونی نکرده، اما از جهت توالی وقایعی چند که مفسد آنها خلاف «حقوق دین و دولت» است عرضه می‌دارد که: «اجازة مداخلة اتباع خارجه در امور داخله مملکت، و مخالطه و تودد آنها با مسلمین، و اجرای عمل بنک و تنباکو و راه آهن و غیره‌ها از جهاتی چند منافی صریح قرآن مجید و اخبار و نوامیس الهیه، و موهن استقلال دولت و نظام مملکت، و موجب پریشانی رعیت است». چنانکه حادثه شیراز، قتل و جرح جماعتی از مسلمانان، و تبعید سیدعلی اکبر شیرازی «نمونه‌ای از نتایج ایسن امور است» که البته «مفسد آنها در اعصار لاحقہ دامنگیر دین و دولت و رعیت» خواهد گشت. تقاضایش اینکه: «در این امور به اتفاق کلمه ملت متعذر شده، این گونه مفسد را به احسن وجه تدارک نمایند» و سیدعلی اکبر فال اسیری را «به تلافی این وهن مورد عواطف خسروانه فرمایند».<sup>۲</sup>

سخن متین میرزای شیرازی همین بود که جملگی امتیازنامه‌های خارجی را تهدید مستقیم به استقلال مملکت و مایه پریشانی ملت اعلام کرد. ایسن معنی را تحت تأثیر شکایت‌نامه‌های پی‌درپی که از طبقات مختلف مردم خاصه تجار و کسبه

۱. رساله دخانیه.

۲. تلگراف میرزا حسن شیرازی به ناصرالدین شاه مورخ ۲۷ ذیحجه ۱۳۰۸ در منابع مختلف ثبت گردیده از جمله روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۹۳-۸۹۲؛ رساله دخانیه؛ «مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان»، ص ۳۳-۳۴. متن آن همه‌جا به یک مضمون آمده گرچه چند لغت به اختلاف ثبت شده، بدون اینکه تغییری در معنی بدهند. نسخه‌ای نیز در آرشیو وزارت امور خارجه ایران است، و ما همین نسخه را مأخذ قرار دادیم.

به او می‌رسید، نوشت. تذکر هوشمندانه او بر اینکه دولت می‌تواند در اقدام به نفی امتیازنامه‌ها، به «اتفاق کلمه ملت» (یعنی رأی جمهور مردم مسلمان) متعذر گردد، مؤید همان معناست. اما اینکه دستگاه بانك و راه آهن فی نفسه منافی «اخبار و نوامیس الهیه» باشد، از نظرگاه عقل عرفی و سیاست عملی مطرح نبود. اساساً معترضان انحصارنامه‌های خارجی (و حتی خود میرزای شیرازی) در پی تأسیس حکومت الهی نبودند. منطق اعتراض، سیاسی صرف و بر علیه خصلت استعماری آن قرارنامه‌ها بود، ورنه همان تجار معترض آماده برپا کردن بانك و راه آهن و سایر تأسیسات اقتصادی جدید بودند. کما اینکه چندبار به این کارها برآمدند.

نگفته نگذیریم که اغلب به‌نامه‌ای هم که سید جمال‌الدین اسدآبادی به میرزای شیرازی فرستاده، اشاره رفته است. می‌دانیم که سپید آنجا بردولت جور و فسادناخته، بر سیاست روس و انگلیس حمله برده، و مجموع امتیازنامه‌های خارجی را باقوت طرد کرده است. این نامه با محتوای سیاسی‌اش، در شناخت وجهه نظر او شایان توجه است، اما در تأثیر آن نباید گزاف گفت. پیام اسدآبادی نه در تکوین حرکت ضد رژی تأثیر فعلی داشت، نه عامل برانگیختن میرزای شیرازی در اعتراض بر دولت بود. جنبش بر علیه کمپانی پیش از پیام اسدآبادی آغاز گشته و نیرو گرفته بود. و اقدام میرزا حسن شیرازی تنها بر اثر شکایت‌های پیاپی بود که از هرسو به او می‌رسید. وانگهی اختلاف در منش و سلیقه آن مرد سیاسی و آن مرجع تقلید به حدی بود که کمتر تصور می‌رود میرزای شیرازی به پیام اسدآبادی چندان اقبال نموده باشد.

در جواب میرزای شیرازی، نایب‌السلطنه از جانب شاه در ۷ محرم ۱۳۰۹ همین اندازه اطلاع داد که: مطلب مفصل است، میرزا محمودخان مشیرالوزاره کارگذاو ایران در بغداد حامل جواب دولت خواهد بود. در این خصوص دستخط بالابلندی از شاه به نایب‌السلطنه به دست ما رسیده که وجهه نظر دولت را نیک منعکس می‌دارد. متن آنرا می‌آوریم تا برسیم به نقد آن.

«نایب‌السلطنه،

«تلگراف حاجی میرزا حسن شیرازی را دیدم. اولاً جواب

تلگراف او را اینطور بنویسید: که تلگراف شما رسید، به حضور رساندم.

فرمودند: چون جواب مفصل دارد، جواب را پیش مشیرالوزاره، بغداد فرستاده‌اند که به‌شما خواهد رساند.

«حَقِيقَةً حَالَتِ اَيْنَ عِلْمًا وَمَرْدَمَ مَحَلِّ تَعَجَبٍ اَسْتِ كِهَ چَقْدَرِ دَرِ جِهَالَتِ هَسْتَنَدِ، وَهِيَجَ نَمِي فِهْمَنَدِ كِهَ حَالَا دُنْيَا دَرِ چِه حَالَتِ وَ وَضْعِ اَسْتِ. خِيَالِ مِي كَنَنَدِ حَالَا عَهْدِ وَ زَمَانِ اِمير تيمور گوركان اَسْتِ، يَا نادرشاه وَ كَرِيم خان زَنَدِ. هِر وُقْتِي هِر زَمَانِي اِقْتِضَايِي دَارَدِ، حَالَا نَمِي تَوَانِ بَطُورِهَا وَ وَضْعِ هَايِ سَابِقِ رِفْتَارِ كَرَدِ.

«آمديم برسردخانيات و بانك و راه آهن: اولاً ليس هذا اول قارورتاً كسرت في الاسلام. دولت عثمانی و سلطان آن كه خود را خلیفه پیغمبر صلوات الله علیه و آله می دانند، پنجاه سال است كه تمام اینها را بلکه چندین صد دفعه از اینها بالاتر را به دول خارجه اروپا و کمپانی های آنها اعطا کرده و داده است. و اگر می دانستند كه خلاف قرآن و شریعت و خلاف استقلال سلطنت است، چرا می دادند. ما يك فرسنگ راه آهن الی حضرت عبدالعظیم داده ایم، آنها پانصد فرسنگ راه آهن داده اند كه حالا از تمام فرنگ به اسلامبول پایتخت با راه آهن آمد و شد می شود. و انگهی سپهسالار مرحوم يك قرارداد خیلی بد مضری برای دولت و ملت ما با کمپانی انگلیس بست كه اجازه داد راه آهن از دریای مازندران الی دریای فارس بکشند. و البته پانصد فرسنگ راه و زمین رانصاحب می کردند. و همچنین شرایط دیگری داشت كه در حقیقت ایران را فروخته بودند. ما به هزار زحمت و به هزار تدبیر این چندكار بیمعنی را به آنها عوض داده، آن قرارداد مضره را از آنها پس گرفته، پاره کردیم. در حقیقت دوباره ایران را احیا کردیم.

«مثلاً بانك: مرد فرنگی پولی در صندوقش گذاشته است. هر كس از او قرض بخواهد، به منفعت كم می دهد. و از گرو و بیع شرط زمین و ملك ممنوع است. فقط پول باید بدهد و پس بگیرد. هیچكس هم مجبور نیست كه برود از فرنگی قرض بکند؛ هر كس به میل خود قرض كرد بکند، هر كس نكرد نكند. و هر وقت هم بلیط بانك او را به او

بدهد، پول خواهد داد. و همچنین کمپانی دخانیات : پول نقد در اول حاصل تنباکو به رضای مالک می دهند، تنباکو می خرنند، یا حمل به خارجه می کنند یا در داخله می فروشند. آنرا هم به دستگیری تجار و دلالهای ایرانی می کنند. اینها چه ضرری برای دولت و ملت و شریعت دارد؟ وانگهی ز عشق تا به صبوحی هزار فرسنگ است. این عوض هایی که داده شده است در مقابل آن قرارنامه سپهسالار که باطل شد، در حقیقت هیچ است.

«اینها به کنار. حالا به قول آقامیرزا حسن شیرازی این قراردادها و کمپانی ها را جواب داده، می گوئیم نمی خواهیم، بروید. مگر آنها و دولت انگلیس به همین يك حرف ما که خلاف شرع است و بروید، خواهند رفت و قبول خواهند کرد؟ یا دولیشان با ایران جنگ خواهد کرد، نعوذ بالله. هنوز آن فتره جهادیه علمای کربلا و نجف که آمدند طهران، و فتحعلی شاه بیچاره را واداشته بادولت روسیه به جنگ و جدال انداخته - از نظرها فراموش نشده است. و هرچه دولت ایران تا به حال می کشد، از نتیجه همان نصایح علمای آنوقت کربلا و نجف است. و حالا یقیناً تجدید آن لازم نیست. یا می گویند: بیاید خسارت و مخارج ما را با منفعت پولهای ما بدهید، تا ترك حقوق خود کرده برویم. حالا ببینیم این مبلغ را دولت و ملت چگونه می توانند به آنها بدهند. البته این ادعاهای آنها سر به دهه کرور تومان، بلکه بالاتر می زند. وقتی که از عهده مخارج و خسارت آنها نتوانند بر آیند، خواهند گفت: بسیار خوب، پس در عوض جزایر بحر عمان و بنادر فارس و گمرکهای بنادر فارس را به ما بدهید. اینهم حقیقتاً نور علی نور خواهد شد.

«پس، آدم عاقل چرا باید این حرفها را بزند؟ چرا باید این فکرهای بیمعنی را بکند؟ چرا قدر تدابیر و قابلیت کارگزاران را نداند که الحمدلله نمی گذارند کارها به اینجاها بکشد. خلاصه، حاجی میرزا حسن البته اعلم علماست، لیکن اگر ساعت سازی و نجاری نداند عیب او نیست. اگر از کارها و رموز امور دولتی عاری و عاطل است،

## از حرکت اعتراض تا طغیان / ۳۱

بحثی ندارد. بهتر این است شما با پست مفصلاً ایشان را از این مقوله که نوشتم اطلاع بدهید.<sup>۱</sup>

بر آن دستخط انتقادهای اصولی وارد است: این سخن شاه درست بود که «هرزمانی اقتضایی دارد» - اما ضرورت روزگار متغیر تسلیم بی‌چون و چرا به استعمار غربی نبود؛ توجیه امتیازنامه بانک و راه آهن و دخانیات به مأخذقرارنامه رویتر مغالطه سیاسی بود گرچه بساط رویتر در اصل خطا بود؛ عثمانی امتیاز رژی را به کمپانی انگلیس داده بود - اما رژی عثمانی با امتیازنامه زیان بار دخانیات ایران ابداً قابل قیاس نبود؛ اعلان جهاد علما به زمان فتحعلی شاه خطای سیاسی بود - اما حالا میرزا حسن شیرازی در پی اعلان جهاد نبود؛ تهدید نظامی انگلیس هم به اشغال بندر و گمرک جنوب ایران جدی نبود؛ میزان خسارت واقعی کمپانی رژی بهیچ وجه به ده کرورتومان نمی‌رسید و مبلغ گزافی که بالمآل دولت پرداخت دلیل بر بی‌کفایتی‌اش بود که به شلتاق و دغلتکاری کمپانی تن در داد؛ میرزای شیرازی این بزرگواری و انصاف را داشت که نه در فن ساعت‌سازی و نه فلسفه حکومت ادعایی داشته باشد؛ اما سخن شاه هم راجع به «تدابیر و قابلیت کارگزاران» دولت ادعای بی‌وجه بود. کار این اولیای دولت عین بی‌تدبیری و آغشته به نادرستی بود. لاجرم، دولت با آن عذرهای فریبنده، سیاست خود را به وسیله مشیرالوزاره به مرجع دینی حالی کرد که انحصارنامه دخانیات همچنان نافذ است و خیال برهم زدن آنرا ندارد. به قول شیخ حسن کربلایی: «اقدام رئیس علمای ملت نیز درستی... دوا نساخت».<sup>۲</sup> اما آهنگک شورش که در آذربایجان، اصفهان و خاصه تهران برخاست - جنبش برعلیه رژی را به بستر تازه‌ای انداخت. در یکی دو ولایت دیگر نیز جوش و خروشی محسوس افتاد. به سیر این حرکت ادامه می‌دهیم.

\*

پیش در آمد طغیان آذربایجان، تالی حادثه فارس بود، گرچه پی آمد آن تفاوت کلی داشت. بدین معنی که در تبریز نیز نخست تجار با همراهی مردم به

۱. اسناد نایب‌السلطنه، دستخط شاه به نایب‌السلطنه [اوایل محرم ۱۳۰۹].

۲. رساله دخانیه.

معارضه آمدند، و ملایان یکسره دامن فراییدند - تا اینکه در برابر تهدید مردم به صحنه کشانده شدند. باید دانسته شود که از نظر اقتصادی، محصول توتون و تنباکوی آذربایجان چیز قابلی نبود، و مختصری که به عمل می آمد در ارومیه و ناحیه همجوار کردستان بود. از اینرو آذربایجان به خلاف فارس و اصفهان و کاشان، طبقه توتونکار زیادی نداشت. اما تجارت خارجی تنباکوی ایران عمدتاً در دست تجار آذربایجان بود. این خود توجیه می کند پیشگام شدن گروه تجار را در مقابله جویی با رژی.<sup>۱</sup>

نماینده کمپانی در تبریز او انز<sup>۱</sup> نامی بود از مأموران کهنه کاربانگ انگلیسی عثمانی که در ۲۵ رمضان ۱۳۰۸ به آنجا آمد. با چند تن از تجار معتبر به گفتگو نشست. او با سیمای حق بجانب گفت: «رژی قصد ندارد که نفع تجار را نادیده بگیرد، و نانشان را بیرحمانه قطع کند - بلکه حاضر است منصفانه عمل کند و با ایشان قرار و مدار مطلوبی بدهد». او انز حاصل صحبتش را با تجار «خیلی رضایت بخش» می انگاشت.<sup>۲</sup>

همین او ان بیاننامه بدون امضایی با مهر پستخانه تهران، در همه شهرها از جمله تبریز منتشر گشت. مفاد آن در نکوهش سیاست دولت بود، خاصه با تأکید بر اینکه: «شاه امتیازنامه های زیادی به انگلیسیان داده و مملکت را به فرنگی ها فروخته است».<sup>۳</sup>

یکچند نگذشت که در پایتخت خبری از تبریز شایع شد که: ملایان در مسجد بر علیه امتیازنامه به وعظ و خطابه پرداخته اند. از کنسول انگلیس در تبریز سؤال شد. او به صراحت نوشت: بنا بر اطلاع «موثق ترین منابع» شایعه مربوط به خطابه ملایان حقیقت ندارد. اما «در بازار و محافل خصوصی همه جا صحبت بر سر قضیه تنباکو است، گرچه تحقیق شد و معلوم گشت که این قضیه در مساجد بمیان کشیده نشده است».<sup>۴</sup>

#### 1. Evans

۲. اسناد رژی، پی تون به کندی، ۶ مه ۱۸۹۱ (۲۶ رمضان ۱۳۰۸).
۳. انگلیس، پی تون به کندی، ۱۱ آوریل ۱۸۹۱ (۲ رمضان ۱۳۰۸).
۴. اسناد رژی، پی تون به کندی، ۶ مه ۱۸۹۱ (۲۶ رمضان ۱۳۰۸).



به دنبال آن شرحی در برداشت کلی «هوشمندان ایرانی» از انحصارنامه می‌نگارد که چنین استدلال می‌کردند: از مجموع نفوس ایران دست کم دو میلیون و نیم نفر مصرف‌کننده دخانیات هستند. اگر کمپانی حداقل يك تومان از ماده مصرفی هر نفر سود ببرد، رقم نفع سالیانه آن تنها از بسابت فروش داخلی به دو میلیون و نیم تومان (معادل هفتصد و هشتاد هزار لیره) می‌رسد. از این مبلغ پانزده هزار لیره به‌اضافه بیست درصد عساید خزانه ایران می‌شود، و بقیه به کیسه رژی خواهد رفت. و حال آنکه کمپانی هیچگاه رقم درست نفع خود را به دولت باز نخواهد نمود. بنابراین، با وجود اینکه محصول دخانیات ایران خیلی بیشتر و مرغوب‌تر از مال عثمانی است، میزان درآمد ایران نسبت به عایدی عثمانی ناقابل است. به‌علاوه آن کسان می‌گویند: «در دادن این امتیازنامه دقت لازم نشده؛ همینکه دولت به‌نتیجه آن پی ببرد، هرگز رژی اجازه نخواهد یافت که کار انحصار را ادامه دهد».<sup>۱</sup>

کنسول انگلیس می‌افزاید: «بسیاری از مردمان معتبر» تبریز در آن عقاید شریک‌اند. همه جا «آزادوار» از رژی صحبت می‌دارند «اما تاکنون هیچ بحث و طرد علنی آن به‌اطلاع او نرسیده». کسانی بر این عقیده‌اند که «هر قضیه‌ای در ایران بستگی به عقاید اهالی آذربایجان دارد؛ و اگر آنان مخالف انحصارنامه باشند کار رژی سر نخواهد گرفت».<sup>۲</sup> چنانکه خواهد آمد واقعیات غیر از این بود.

آنچه شنیدیم با انتقادنامه میرزا آقاخان کرمانی که در روزنامه اختر خواندیم، نیک می‌خواند. بیگمان نوشته او به تبریز رسیده بود. به گزارش حاج محمد رحیم اصفهانی مقیم تبریز هم پیشتر توجه دادیم که قرارنامه دخانیات را در ربط با استعمار اقتصادی و سیاسی انگلستان ارزشیابی کرده، آنرا از اصل زیان‌بار و مردود می‌شناخت. و سفارش مؤکد در برهم‌زدنش می‌نمود.

نشانه‌های هیجان عمومی در اوایل شوال ۱۳۰۸ در تبریز ظاهر گشت. کنسول انگلیس به تهران خبر داد که: نماینده کمپانی «سخت می‌کوشد که مخالفتی که در آذربایجان بروز یافته فرو بنشانند».<sup>۳</sup> ارنستین هراسان حضور شاه باریافت.

۱. همان مأخذ. ۲. همان مأخذ.

۳. اسناد رژی، به نقل تلگراف‌کندی به سالیسبوری، ۱۲ ۴۰ ۱۸۹۱ (۳ شوال ۱۳۰۸).

شاه اقدام نماینده کمپانی را در تبریز برای «جلب طبقات ذینفع» پسندید - و ضمن اعلام پشتیبانی دولت خاطر نشان نمود که: «همه دشواری‌ها با کاردانی و صبر و حوصله به تدریج از میان بر خواهد خاست». <sup>۱</sup> روز بعد (۴ شوال) کنسول اعلام داشت: نامه‌هایی به ولیعهد و امیر نظام پیشکار حکمرانی آذربایجان رسیده که بر کمپانی به شدت ناخفته‌اند. اینجا اندیشیده گوید:

«از مجموع چنین می‌فهمم که قسمت زیادی از مردم هنوز سخت مخالف رژی هستند. گرچه به قرار معلوم مستر او انز در اردوی مخالفان جدایی افکنده... اما چنانکه آگاهید بینهایت دشوار است که در چنین قضیه‌ای بتوان عقاید حقیقی مردم را بدست آورد. تصور می‌کنم اکنون در تهران قضیه بدتر از تبریز باشد، هر چند انتظار می‌رود که پس از این احساسات مردم شدیدتر ظاهر گردد... از مجتهد [حاج میرزا جواد] خواسته بودند که به واعظان بگوید در مسجد بر علیه رژی سخن گویند. اما مجتهد نپذیرفته بود». <sup>۲</sup>

بدین قرار در آذربایجان همچون در فارس - حرکت آشکار بر علیه انحصار - نامه را صنف تجار با همراهی مردم آغاز نهادند، در حالی که علما فعلاً مشارکتی نداشتند و از همکاری تن می‌زدند. طرفه اینکه در تبریز همچون در تهران اعلامیه تندی در حمله تهدید آمیز بر علما منتشر گشت. آنرا به دیوارهای کسوی و برزن چسبانند. متن اصل آن به دست ما نرسیده، از ترجمه انگلیسی بر می‌گردانیم:

«علمای شهر،

«قانون، قانون شرع است نه قوانین فرنگی. لعنت بر علمایی که با ملت همراهی نکنند. لعنت بر کسانی که مال و جانشان را فدا نکنند. هر کدام از علما که با مردم همراه نباشد، جاننش را از دست می‌دهد. لعنت بر کسی که يك منقال تنباکو به فرنگی‌ها بفروشد. لعنت بر فرنگی‌هایی که بخواهند این عادات کفار را تحمیل کنند. ما اول فرنگی‌ها را می‌کشیم و بعد اموالشان را تاراج خواهیم کرد. لعنت بر ارامنه که به قتل خواهند رسید، اموال و خانواده‌هایشان برباد خواهند رفت. لعنت بر کسانی که ساکت بنشینند. این اعلامیه را در جواب همان اعلان [کمپانی]

۱. همان مأخذ.

۲. اسناد رژی، پی‌تون به کندی، ۱۳ مه ۱۸۹۱ (۴ شوال ۱۳۰۸).

می‌نویسیم. لعنت بر پندر کسی که این اعلان را پاره کند»<sup>۱</sup>. آن اعلامیه همان اندازه که منادی حرکت مصمم و فعال است - همکاری با کمپانی و حتی سکوت در برابر آنرا گناه نابخشودنی می‌شمارد. حمله‌ای که اینجا بر ملایان رفته خیلی تندتر از لحن اعلامیه‌ای است که قبل از این در تهران بر علیه ایشان انتشار یافته بود. تهدید براقلیت ارمنی ظاهراً ناشی از این بود که اسقف ارامنه از مشارکت در حرکت جمعی بر علیه کمپانی سر بر تافته بود. توضیح آنکه سراغ اسقف رفته بودند که ارامنه هم مثل سایر اهالی در مقاومت و مقابله با رژی همگام شوند. به او خاطر نشان شده بود که: «ارامنه همچون مسلمانان جملگی اتباع ایران هستند؛ از اینرو ملزم به پشتیبانی مردم می‌باشند». اما اسقف تعهدی نسپرد، تنها امیرنظام را از آن معنی بی‌گانه‌انید.<sup>۲</sup>

لاجرم، تهدید و هن‌آمیز مردم بر علما بود که ایشان را به راه همکاری با گروه معترضان کشاند. اما ابتکار عمل همچنان به دست کسانی بود که پیکار با رژی را تنظیم می‌کردند. ماه محرم آمد. روز هفتم محرم تلگرافی از اهالی تبریز به سفارتخانه‌های انگلیس و روس و عثمانی در تهران رسید مبنی بر اینکه: ما اهالی تبریز روز عاشورا همهٔ فرنگی‌ها و عیسویان را می‌کشیم، از حالا به شما اعلام می‌کنیم و دانسته باشید که این غیظ و خشم به جهت عمل رژی است، و اینکه شاه مملکت را به فرنگی‌ها فروخته است.<sup>۳</sup> همان روز واعظ شهر (حاج میرزا یوسف) هم در مسجد گفت: «کفار آمده‌اند که در کار تنباکو دخل و تصرف کنند. هر مسلمانی که با آنان همراهی نماید، او هم کافر و واجب‌القتل است»<sup>۴</sup>.

روز بعد (۸ محرم) امیرنظام پیشکار مقتدر آذربایجان تلگرافی فرستاد که: روز عاشورا مردم تبریز قصد دارند عیسویان را به قتل برسانند و «من از عهدۀ این کار بر نمی‌آیم». او به استعفا برآمد. این تلگراف شب هنگام رسید. شاه را در تشویش و هراس از خواب بیدار کردند. بیدارنگت تلگرافی از شاه به حاج میرزا

۱. اسناد رژی، ضمیمه گزارش کندی به سالیسبوری، ۲۷ ژوئیه ۱۸۹۱ (۲۰ ذیحجه ۱۳۰۸).

۲. اسناد رژی، پی‌تون به کندی، تبریز، ۲۳ مه ۱۸۹۱ (۱۴ شوال ۱۳۰۸).

۳. اعتمادالسلطنه، روزنامهٔ خاطرات، ص ۸۷۵.

۴. اسناد رژی، پی‌تون به کندی، تبریز، ۱۵ اوت ۱۸۹۱ (۱۰ محرم ۱۳۰۹).

جواد مجتهد صاحب نفوذ تبریز مخابره گشت که: «رفع این فتنه را از شما می‌خواهم». روز تاسوعا مجتهد بر منبر شد. گفت: «فخر کائنات» را به خواب دیده، فرمودند: «ردالت اهالی تبریز اوقات مرا تلخ دارد که در سر یک کار بی‌معنی خون چندین هزار بیگناه ریخته خواهد شد». با این حیلۀ ملایبی مردم را آرام کرد به این شرط که نخست به شاه عریضه‌ای بنگارند. نامه‌ای نوشتند پر خاش آمیز به مهر گروهی از تاجر و ملا و سایر اصناف، بدین مضمون: چهل و دو سال است سلطنت می‌کنی، محض طمع مملکت را قطعه قطعه به فرنگی فروخته‌ای. «اما ما اهالی آذربایجان، خودمان را به فرنگی نمی‌فروشیم و تا جان داریم می‌کوشیم».<sup>۱</sup>

شارژ داد انگلیس درست می‌گوید که در تهدید مردم و هراس جماعت مسیحی مقیم تبریز هردو «ظاهراً مبالغه رفته بود، چه عاشورا گذشت و اتفاقی رخ نداد».<sup>۲</sup> البته کاری هم که مجتهد شهر کرد در فرونشاندن خروش مردم مؤثر افتاد. به هر صورت، جنبش مردم در جهت برانداختن دستگاه رژی امتداد یافت. جریان امور به روشنی می‌نمایاند که مجتهد توانای تبریز به عنوان عامل تعدیل کننده میان مردم و دولت عمل می‌کرد. این تدبیر هم از امیر نظام بود که در گرما گرم هیجان تبریز به نمایندۀ رژی دستور داد: اداره دخیانیات را تعطیل کند و باب معاملات را یکسره ببندد.<sup>۳</sup> پس از آنهم اجازه نداد که رژی بساطش را از نو پهن کند.

در شناخت افکار عمومی و حد مشارکت طبقات مختلف در این مقاومت همگانی، به چند گزارش کنسول انگلیس توجه می‌دهیم. می‌نویسد: «بسیار مشکل است که شخص واحدی را مسئول برانگیختن شهر شمرد، از آنکه [حرکت] محدود به گروه واحدی نیست بلکه تمام اهالی شهر از بزرگ و کوچک برانگیخته‌اند، و آنرا [رژی را] مداخله‌ای در حقوق ملی و دینی خویش می‌دانند». در اعتراض بردولت، طوماری آماده شده که در بازار تبریز برای امضای همه کس دست بدست می‌گردانند، و به امضای «بالاترین و پائین‌ترین» رده‌های مردم رسیده است. امضا کنندگان «خواستار انحلال رژی هستند زیرا کمپانی تنباکو را خیلی

۱. اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۸۷۵.

۲. اسناد رژی، تلگراف کندی به سالیسبوری، ۱۷ اوت ۱۸۹۱ (۱۲ محرم ۱۳۰۹).

۳. اسناد رژی، گزارش ارنستین به ناصرالدین‌شاه، ۲۹ اوت ۱۸۹۱ (۲۴ محرم ۱۳۰۹).

ارزان خواهد خرید و خیلی گران خواهد فروخت؛ همه تجار فعلی تنباکو نابود خواهند گشت و از کار و کاسبی می‌افتند؛ و رژی در عمل به‌زور می‌خرد و به‌زور می‌فروشد. همه اینها خلاف شرع است. و سرانجام انگلیسیان کاری در ایران خواهند کرد که در مصر کرده‌اند». در ضمن به‌کارکنان ایرانی که در خدمت کمپانی هستند، هشدار داده شده که هرگاه از همکاری با رژی دست برندارند، جانشان در خطر است.<sup>۱</sup>

کنسول در گزارش بعدی می‌آورد: طومار اعتراضی که به‌شاه فرستاده شد، به‌امضای چهار هزار نفر رسیده بود که اکثرشان افراد «پایین‌ترین طبقات» بودند از جمله «حمالان، قهوه‌چیان و خرده‌کاسبان» به‌علاوه عده‌ای از مردم طبقه مرفه که آنرا امضا کردند. شنیده شد که امیرنظام و برخی علمای تبریز مخالف نوشتن این طومار به‌شاه بودند. به‌ر صورت «طغیان در اصل محدود است به پایین‌ترین رده‌ها و تنی چند از معترضان طبقات بالا». <sup>۲</sup> جای دیگر می‌نویسد: انحصارنامه دخیانیات «احساسات خصمانه‌ای بر علیه انگلیسیان برانگیخته، انگلیسیانی که تا همین اواخر بدون شك از طرف بسیاری از مردم به‌دوستانان ایران شناخته‌شده بودند... اکنون عقیده جمهور مردم بکلی عوض شده، و لعنتی نیست که نثار انگلیسیان نکنند... تاحدی که اطلاع دارم امیرنظام کمترین کاری برای بی‌اثر ساختن این حالت خصمانه نکرده است، حالتی که از نجوای ناراضماندی به تظاهرات آشکار رسیده». <sup>۳</sup>

اما راجع به‌روش میرزا جواد مجتهد، کنسول انگلیس همین اندازه تصریح دارد که: مجتهد «با اطلاع و تصویب» امیرنظام تلگرافی به‌شاه فرستاد دایر بر اینکه: «همه اهالی آذربایجان از بابت قضیه رژی از پادشاه ناراضی هستند، و اگر پادشاه رژی را برقرار بدارد، او (مجتهد) نمی‌تواند مسئول نظم ایالت باشد و احتمال

۱. انگلیس، پی‌تون به‌کندی، تبریز ۱۵ اوت ۱۸۹۱ (۱۰ محرم ۱۳۰۹). در مجموعه چاپی «اسناد رژی» همین سند نیز انتشار یافته (ضمیمه سند شماره ۲۷) اما جمله مربوط به قیاس سیاست انگلیس در مصر با ایران، حذف شده است.

۲. انگلیس، پی‌تون به‌کندی، ۱۹ اوت ۱۸۹۱ (۱۴ محرم ۱۳۰۹).

۳. انگلیس، پی‌تون به‌کندی، ۲۹ اوت ۱۸۹۱ (۲۴ محرم ۱۳۰۹).

شورش می‌رود».<sup>۱</sup>

بنابراین، در سنجش دقیق تاریخی باید گفت که پیش در آمد طغیان تبریز با اعتراض گروه تجار و برخی افراد «معتبر» دیگر شهر آغاز گرفت، زمینه يك حرکت همگانی با مشارکت کسبه و پیشه‌وران و با همراهی بعضی معترضان طبقه مرفه جامعه فراهم آمد - ونشر «لعنت‌نامه» همراه تهدیدی که بر ملایان رفت سکوت آنان را شکست. بدین معنی که واعظ شهر به دفاع خواست‌های مخالفان رژی برآمد، و مجتهد همین اندازه گام پیش‌نهاد که به شاه اعلام دارد که با دوام رژی مردم سرشورش دارند، و دولت مسئولیت آرام ساختن مردم را از وی نخواهد که از عهده‌اش ساخته نیست. به عبارت دیگر، رهبری آن حرکت را گروه بازرگان با همکاری برخی عناصر سرشناس شهر داشتند، و ملایان همراه جریان عمومی روان گشتند. اکنون وضع کمپانی دخانیات آذربایجان می‌رفت به بن بست برسد. کنسول انگلیس به این معنی پی‌برد، در دهم محرم ۱۳۰۹ نوشت: «در حدت قضیه کمترین تردیدی نیست... اگر قرار باشد رژی در آذربایجان پیش برود وضع فعلی آن بدون شك باید تغییر پذیرد».<sup>۲</sup> اما کمپانی انگلیسی به شیوه ماجراجویانه خود فکر سرکوبی طغیان تبریز را در ذهن شاه تلقین کرد. ارنستین مدیرعامل رژی در شرحی که به شاه نوشت مطلب را چنین عنوان کرد: در بحبوحه آشوب تبریز در ایام سوگواری محرم، به دستور امیر نظام اداره کمپانی تعطیل گشت و معاملات قطع گردید. «این دلالت داشت بر انهدام رژی» در آذربایجان. اکنون که زمان سوگواری به سر آمده لازم است که کمپانی کارش را از سر بگیرد. گرچه ممکن است «خروش مردم باز اوج گیرد» اما اگر قرار باشد که «تدبیر غریب» حکمران تبریز در تعطیل رژی امتداد یابد «نه تنها يك سوم جمع محصول تنباکوی ایران از دست کمپانی بیرون می‌رود، بلکه موضع کمپانی در سایر نواحی ایران سخت به مخاطره می‌افتد». لاجرم تأکید می‌نماید که: «به عقیده بعضی آشوب تبریز برای آینده بدفرجام است، و حال آنکه به اعتقاد دیگران سرکوبی آن برای دولت دشوار نیست».<sup>۳</sup>

۱. انگلیس، پی‌تون به‌کندی، ۱۵ اوت ۱۸۹۱ (۱۰ محرم ۱۳۰۹).

۲. اسناد رژی، پی‌تون به‌کندی، ۱۵ اوت ۱۸۹۱ (۱۰ محرم ۱۳۰۹).

۳. اسناد رژی، گزارش چهار ماهه ارنستین به ناصرالدین شاه، ۲۹ اوت ۱۸۹۱ ←

آن سخن مدیر کمپانی، دولت را به سیاست قهر بر علیه معارضان رژی در آذربایجان ترغیب می کرد، همچنانکه پیشتر نیز حکومت را به رویه خشونت در دفع مخالفان در فارس رهنمون بود. این نبود مگر خصلت پلید سیاست استعماری؛ هر کجا نفع استعماریان به مخاطره می افتاد، سر کوبی را واجب می شمردند. اما اعتراضنامه چهار هزار نفری که از تبریز به دربار رسید، در دستگاه دولت هراس انداخت. فکر الغای انحصارنامه دخانیات نخستین بار مطرح گشت، گرچه زود کنار نهاده شد. بهر حال میان شاه و وزیر اعظم اختلاف سلیقه بروز کرد. این قضیه سیاسی باریکی است در خور سنجش و بررسی.

در تلگراف کندی (۲۲ محرم ۱۳۰۹) آمده که: «لحن تهدید آمیز عرض حال اهالی تبریز شاه را سخت پریشان ساخته، لحظه ای به جد می اندیشید که تسلیم معترضان گردد و امتیازنامه را فسخ کند. تنها استدلال امین السلطان بود که شاه را از این اقدام بازداشت». او به شاه «در تأثیر مصیبت بار الغای رژی در روابط ایران و انگلیس، و در اداره داخلی مملکت هشدار داد». این هشدار در جهت تهدید انگلیس به ایران بود، و دیگر اینکه انحلال رژی به نفع ناتیوانی دولت تعبیر خواهد گشت. پس، شاه به چاره جویی دیگر بر آمد. و به وسیله وزیر اعظم به شارژدافرا انگلیس پیغام داد که: «خیلی میل دارد که امتیازنامه دخانیات فسخ گردد، و در ازایش امتیازنامه های با ارزش دیگری که معادل همان باشد بدهد». کندی پیشنهاد شاه را نپذیرفت. او در گفت و شنود سه ساعتی با وزیر اعظم خاطر نشان کسر د: «الغای امتیازنامه انتحار سیاسی شاه است، زیرا ایران به راه سقوط می افتد و هرگز هیچ سرمایه داری حاضر به سرمایه گذاری در ایران نخواهد گشت... دادن امتیازاتی معادل رژی هم مقدور نیست».<sup>۲</sup>

معهد شاه موضع مشروط گرفت. در دستور تلگرافی به حکمران آذربایجان اعلام کرد: «امتیازنامه فسخ نخواهد شد، مگر اینکه قبل از آن قراری با کمپانی داده شود». در ضمن شاه به تأکید گفت: «برای تسکین هیجان تبریز، دولت با کمپانی

← (۲۲ محرم ۱۳۰۹).

۱. انگلیس، تلگراف کندی به سالیسبوری، ۲۷ اوت ۱۸۹۱ (۲۲ محرم ۱۳۰۹).

۲. انگلیس، تلگراف کندی به سالیسبوری، ۱ سپتامبر ۱۸۹۱ (۲۶ محرم ۱۳۰۹).

مذاکره خواهد داشت که تدابیری در رفع همه علل ناراضمانندی و هراس مردم به کار گرفته شود.<sup>۱</sup> اینجا کندی تصریح دارد که «غیر از فرستادن آن تلگراف فشاری نیاوردم، زیرا اقدام دیگری ممکن بود وضع امین السلطان رانزد شاه خراب کند».<sup>۲</sup> شاه که از روش نامصمم حکومت آذربایجان در برابر مخالفان رژی (و احیاناً همراهی نهانی با آنان) ناخرسند بود، بر آن شد که بیدرنگ فرستاده مخصوصی به تبریز روانه نماید. قرار بود محمدحسن خان اعتماد السلطنه که از معتمدان بسود برود. تلقین کردند که: اعتماد السلطنه «با روس‌ها خصوصیت دارد؛ مأموریت او ممکن است به عکس نتیجه دهد».<sup>۳</sup> پس شاه به استخاره بر آمد که حلال هر معما بود. آنجا که عقل سستی پذیرد و هم تدبیر گر بود. سرانجام میرزا علی خان امین حضور را به آن مأموریت برگزیدند که خود از ابلهان بود. دستخط‌های شاه خطاب به ولیعهد، به میرزا جواد مجتهد و سایر علمای معتبر تبریز صادر گشت بدین مضمون: «اگر قرار باشد که تسلیم مخالفان رژی گردد، او خود و مملکت را گرفتار مشکلات خیلی جدی با انگلیس خواهد کرد... این امتیازنامه بهیچ وجه خدشه‌ای به دین و ملت وارد نمی‌آورد، و نمی‌تواند امتیازنامه را فسخ کند... اهالی دولتخواه آذربایجان باید بدانند که اگر به کشتن فرنگیان و ایجاد اغتشاش دست ببرند، این کارها بالمآل به ویرانی ایران و به مداخله نظامی [خارجی] منتهی می‌گردد که دلخواه روس است».<sup>۴</sup> امین حضور حامل این پیام بود.

فرستاده دربار به تبریز نرسیده، یک رشته تلگراف‌های «هراس انگیز» به شاه و امین السلطان رسید در اعتراض بر مأموریت امین حضور. امیر نظام خبر داد که: «اگر اطمینان موثق در الغای امتیازنامه داده نشود، مردم به زور از ورود امین حضور جلوگیری خواهند کرد».<sup>۵</sup> شاه وحشت‌زده گشت. تلگراف مفصل و بسیار مهمی

۱. همان مأخذ.

۲. همان مأخذ.

۳. اعتماد السلطنه، جلسه، ص ۱۲۸.

۴. انگلیس، تلگراف کندی به سالیسبوری، ۲۷ اوت ۱۸۹۱ (۲۲ محرم ۱۳۰۹).

۵. انگلیس، کندی به سالیسبوری، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱ (۲۸ محرم ۱۳۰۹).



به خط خود نوشت و به امیرنظام فرستاد. نخست از مأموریت امین حضور گفت: «عرض کردن مردم که رژی را موقوف دارند، عریضه فرستادن، تظلم کردن، نخواستن رژی - خیلی خوب. اما استیحا ش مردم از آمدن امین حضور خیلی غریب است. آیا شاه حق ندارد پیش خدمت خودش را به شهر خود بفرستد که جواب آنها را برساند... [او] حامل خلع است نه جواب مردم».

به دنبال آن، شاه قضیه انحلال کمپانی را بطور مصمم چنین مطرح کرد: «مشغول این کار هستم و با کمپانی مذاکره می‌کنم که بلکه انشاء الله کلیتاً این کار را موقوف [کنیم] و آسوده شویم. شاید هم تا چند روز دیگر کار تمام شود. اما موقوف کردن هم ترتیبی دارد و چند روز صبر اقللاً لازم دارد. شما و ولیعهد که می‌دانید این کار حالا از تحت حکم و اختیار ما خارج است، بلکه دولت انگلیس هم نمی‌تواند به یک کمپانی بگوید: من موقوف کردم. باید او را راضی کرد. والا اگر قبل از اتمام مذاکره، ما برداریم به شما تلگراف کنیم که موقوف باشد، فوراً دچار تمام خسارت و دعاوی بی‌شمار و بی‌حساب کمپانی خواهیم شد. شما البته به اشخاصی که باید گفت بگویید، و حالی کنید که شاه مشغول موقوف کردن است، آسوده باشید... دیگر بهتر از این و مساعدتر چه جوابی باید داد. کمپانی و آدم‌های انگلیس هم که حالا کند به گردن مردم نگذاشته‌اند که حکماً عمل دخانیات را رواج بدهند. عجالتاً اشخاصی هستند در آنجا بیکار، تا کمپانی را راضی نکنیم و با او حرف بزنیم. حالا اگر فوراً حکم نسخ بشود، شما البته می‌دانید که روها باید ضرر دولت بشود. لیکن وقتی که آنها را راضی کردیم و عوض به آنها دادیم، رفع این محظورات هم می‌شود. یعنی بدانید که به زودی احکامی صریح‌تر از این در این فتره بشود، خواهد شد».<sup>۱</sup>

در این مرحله، شاه در پی الغای امتیاز نامه و برچیدن بساط کمپانی بود، اما از اقدام قاطع می‌هراسید یا وی را می‌هراساندند. البته کمپانی هم به آسانی دست بردار نبود. به همین سبب آن وعده صریح شاه که: «به زودی احکامی صریح‌تر»

۱. متن تلگراف شاه بدون ذکر تاریخ در روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه (ص ۸۸۰-۸۷۹) ثبت شده است. تاریخ آن بیگمان در هفته آخر محرم ۱۳۰۹ است که از مأموریت امین حضور سخن رفته. چنانکه خواهد آمد متن آنرا امیرنظام در ۲۸ محرم در تبریز منتشر ساخت.

صادر خواهد گشت بلکه از دشواری رژی «آسوده شویم»، تحقق نپذیرفت. فعلاً کار به مجرای دیگر افتاد. در این باره شارژ دافر انگلیس می‌نویسد: با اخبار سهمناکی که از تبریز می‌رسید - امین‌السلطان به دستور شاه او را احضار کرد و ضمن چند ساعت گفتگو، پیشنهادهای گوناگون را در جهت «ابطال مطلق امتیازنامه، یا فسخ بخشی از امتیازنامه به نحوی که ایالت آذربایجان مشمول آن نباشد، مطرح می‌نمود». در آن مجلس تصمیم‌گیری گرفته نشد. بار دیگر کندی همراه ارنستین مدیر کمپانی با وزیراعظم به بحث نشستند، و بر اساس «متوقف ساختن موقتی عمل رژی در آذربایجان» به توافق رسیدند، توافقی که با عقیده اصلی شاه که برهم زدن کامل امتیازنامه بود منافات کلی داشت. این رأی سه جانبه بر شاه تحمیل گردید، و او را متقاعد ساختند که از الغای انحصارنامه انصراف جوید. به گواهی کندی: «این تنبیر عقیده شاه عمده‌تأ نتیجه استدلال و قاطع بودن امین‌السلطان بود. شایسته است که توجه خاص دولت انگلستان را نسبت به حمایت وفادارانه و دلیرانه او از منافع انگلستان معطوف بدارد». بدین قرار کمپانی رژی بر اثرش کوشش ارنستین با همراهی کندی و با همدستی وزیراعظم، فعلاً از انحلال نجات یافت. و دستور مشروط تلگرافی به امیرنظام پیشکار آذربایجان رفت که: «باید وسایلی بیندیشند که مخالفت با رژی را از میان بردارند، زیرا اعلیحضرت تصمیم دارند که اگر ممکن باشد امتیازنامه برقرار بماند».<sup>۲</sup>

اما همین زمان در تبریز چه می‌گذشت: شهر در شور و التهاب بود. امین-حضور در آخر محرم یا روزهای اول صفر ۱۳۰۹ به مأموریت سیاسی به تبریز رسید. این روایت را از میرزا آقاخان کرمانی از اسلامبول می‌شنویم: فرستاده شاه «علما را جمعاً در محضر حضرت ولیعهد احضار نموده که در آنجا احکام شاهی را تبلیغ نمایند... مردم هم تماماً شورش نموده که اگر یکی از علما و مجتهدین به منزل ولیعهد برود، او را تکه پارچه خواهیم کرد. سگی را در بازار می‌گردانیدند

۱. انگلیس، کندی به سالیسبوری، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱ (۲۸ محرم ۱۳۰۹).

۲. همان مأخذ.

۳. انگلیس، کندی به سالیسبوری، ۶ سپتامبر ۱۸۹۱ (۲ صفر ۱۳۰۹).

که این امین حضور است، و لوله کاغذی برگردن او که این فرمان «ملوکانه»<sup>۱</sup> در گزارش کنسول انگلیس هم می‌خوانیم که: در بازار اعلان چسباندند که: امین حضور باید از تبریز برود، ورنه جاننش در خطر است. دیگر اینکه فرستاده دربار به میرزا جواد مجتهد اطلاع داده که: «رژی بایستی به اجرا درآید، و بدین منظور انتظار می‌رود که مجتهد نفوذ خود را نزد مردم بکار ببرد». اما مجتهد جواب داده بود که: «مردم هرگز تن در نخواهند داد، و او نمی‌تواند چنین چیزی را به مردم بگوید».<sup>۲</sup> ملاحظه می‌شود که مجتهد بزرگ شهر همچون سایر علما ناگزیر بود که باز در برابر تهدید مردم و تحت نفوذ افکار عام، از مسلك خویش که معمولاً همکاری با دولت بود، منحرف گردد و به راه مردم بیاید. امیر نظام پیشکار حکومت آذربایجان نیز که از اصل مخالف بساط رژی بود، راست و پوست کنده به دربار اعلام کرد: «او دیگر نمی‌تواند مخالفان کمپانی رژی را متقاعد گرداند که از اعتراض دست بکشند».<sup>۳</sup> شارژ دافر انگلیس هم آگاهی یافته بود که: شاه «مخالف بکار بردن قوه قهریه است مگر به عنوان آخرین وسیله».<sup>۴</sup> اما آن حربه را هیچگاه بکار نیست. خلاصه «جنبش که قوت گرفت، نخست از دست حکومت و بعد از دست علما خارج گشت».<sup>۵</sup> حکمران ایالت، و مجتهد شهر هیچکدام را یارای آن نبود که خشم مردم را فرو نشانند.

در باره مرحله آخرین حوادث آذربایجان گزارش رسمی گوید: «هیجان تند» اهالی تبریز هنگام عصر روز ۲۶ محرم ۱۳۰۹ و صبح روز بعد «به حدی رسید که طغیان سختی را در پیش داشت. تنها اقدام امیر نظام در انتشار متن تلگراف شاه بود که جلو آن طغیان را گرفت». او تلگراف شاه را به چاپ رساند و بر «جمعیت هیجان زده» خواندند.<sup>۶</sup> سوادش را هم برای مجتهدان فرستاد. بدین تدبیر

۱. مجموعه اسناد ملکم، میرزا آقاخان کرمانی به ملکم [صفر ۱۳۰۹].

۲. اسناد رژی، پی تون به کندی، ۱۰ سپتامبر ۱۸۹۱ (۶ صفر ۱۳۰۹).

۳. اسناد رژی، کندی به سالیسبوری، ۹ سپتامبر ۱۸۹۱ (۵ صفر ۱۳۰۹).

۴. انگلیس، کندی به سالیسبوری، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱ (۲۸ محرم ۱۳۰۹).

۵. همان مأخذ.

۶. انگلیس، پی تون به کندی، ۵ سپتامبر ۱۸۹۱ (۱ صفر ۱۳۰۹). مقصود از تلگراف شاه ←

شورش برنخاست. ازسوی دیگر با قرار و مداری که همین اوان راجع به متوقف کردن عمل رژی در آذربایجان داده شد، عصیان تبریز رفته رفته فرونشست. این قضیه مهمی بود که باید شکافته شود.

پیشتر اشاره رفت که دولت و کمپانی برسر «متوقف ساختن موقتی عمل رژی در آذربایجان» به توافق رسیدند. اما آن توافق تنها يك مصالحه موقت محدود بود؛ تغییری در ماهیت امتیازنامه نمی داد. دستور تلگرافی که از زبان شاه اما به قلم امین السلطان به حکمران آذربایجان نوشته شده، موضع کمپانی را روشن می دارد:

«کمپانی می گوید: موقوف کردن «امتیازنامه» بهیچ وجه امکان ندارد، زیرا که با دو سه کمپانی فرانسه و عثمانی کنترات بسته و تنباکو فروخته ام، و کرورها تنباکو در شیراز و کاشان و طهران و غیره و غیره خریده ام. اما در کار آذربایجان هر نوع تسهیلات بخواهند می کنم. مثلاً حرف آنها در فرنگی است، مأمورین فرنگی خود را برمی دارم، سهل است از خارج مذهب [یعنی از اقلیت های مذهبی] هیچ نمی گذارم، کارهای آذربایجان را به خود آذربایجانی ها رجوع می کنم... این است حرف های کمپانی. حالا ببینید در این صورت و با این تعهدات دیگر چه حرفی باقی می ماند؟»<sup>۱</sup>

پیش از اینکه دنبال آن تلگراف را بگیریم باید معنی آنچه را که نقل شد بسنجیم: می دانیم که در اقتصاد تنباکوی ایران، اهمیت آذربایجان به تجارت خارجی تنباکو بود که در اختیار تجار معتبر آذربایجان بود، نه به تولید تنباکو در آن منطقه. پیشنهاد کمپانی راجع به برداشتن مأموران فرنگی و واگذار کردن امور رژی در آذربایجان به عهده خود اهالی - حیلۀ اقتصادی بود. زیرا به هر حال صدور تنباکوی ایران مطلقاً در انحصار کمپانی می ماند، و فقط تجارت مصرف داخلی

<sup>۱</sup> همان تلگراف مفصلی است که راجع به مذاکره با رژی برای الغای امتیازنامه، به مأخذ خاطرات اعتماد السلطنه، پیشتر نقل کردیم. امیر نظام متن آنرا در ۲۸ محرم منتشر کرد. ترجمه آن ضمیمه گزارش کنسول انگلیس در تبریز نیز هست.

۱- تلگراف شاه به خط امین السلطان به امیر نظام [اوایل صفر ۱۳۰۹] «اسناد سیاسی»، چاپ ابراهیم صفائی، ص ۱۷.

تباکو را در آن ایالت به بازرگانان آذربایجان می‌سپرد. آنرا هم چنانکه خواهیم دید کمپانی می‌خواست فقط یکساله به‌تجار آنجا اجازه دهد. در واقع مدیر رژی بر آن بود که طغیان آذربایجان را به‌صورت فریبنده‌ای فرو بنشانند، و کمپانی به کار معاملات اصلی و صادرات پرسود تباکو در سایر نواحی بپردازد تا دستگاه رژی ریشه کند و قوت گیرد. نکته‌دیگر اینکه ادعای کمپانی مبنی بر انجام معامله «کرورها» تباکو دروغزنی محض است. زیرا از عمل کمپانی هنوز بیش از چهار ماهی نمی‌گذشت، مهلت شش‌ماههٔ تجار در معاملات سر نیامده بود، و فصل برداشت محصول تازه نرسیده. می‌دانیم دلان اقتصاد استعماری در فن تقلب و حسابسازی بس رند و کهنه‌کار بودند. به قول امین‌الضرب: «این دخیانیات بسیار شیطان است؛ آنچه را از رطب و یابس خرج باشد تماماً را به پای دولت می‌گذارد.»<sup>۱</sup>

برگردیم به قسمت دوم تلگراف شاه به امیر نظام: «این نکته را هم لازم است بدانید که اگر این کارها را تجار برای حمل کردن تباکو به‌خارج می‌کنند - هم دولت عثمانی و هم دولت روس قسراً داده‌اند تباکویی که به مملکت آنها وارد شود ضبط نموده، یک چیزی بسیار جزئی به صاحب تباکو بدهند. و مسلم است این تجارت تباکو بعدها با این قرارداد روس و عثمانی برای تجار ما هیچ‌صرفه ندارد، و نمی‌توانند [تجارت] بکنند. حاجی میرزا جواد آقای مجتهد از همهٔ آذربایجانی‌ها عاقل‌تر و داناتر است و مطلب را می‌فهمد. الان که این دستخط رسید بفرستید مجتهد را هم در حضور ولیعهد حاضر نموده، همهٔ این تفصیلات را برای او بخوانید و بگویید: کاری را که به این سهولت می‌توان اصلاح کرد، چه ضرورت دارد که باید دچار اشکالات شد که اقل ضرر آنها تقسیم ایران و اسلام در میان کفار است.»<sup>۲</sup>

شاه و امین‌السلطان درست تمیز داده بودند که انگیزهٔ تجار آذربایجان در همهٔ «این کارها» یعنی در برانگیزاندن مردم بر علیه کمپانی، همان قضیهٔ صادرات تباکوی ایران بود که بهیچ قیمتی حاضر نبودند به دست رژی بیفتد. اما دنبالهٔ مطلب سر بسر مغالطه است. البته روس و عثمانی محدودیت‌هایی در کار تجارت

۱. امین‌الضرب به معین‌التجار، [شعبان ۱۳۰۹].

۲. به‌مآخذ سابق.

تباکو قائل گشته بودند که چندان تازگی نداشت. اما این تلقین از حقه‌بازی‌های ارنستین مدیرعامل رژی بود که می‌گفت با قراردادهای روس و عثمانی، صادرات تباکو برای بازرگانان ایرانی «هیچ صرفه ندارد». استدلال غریبی است که برای تاجر ایرانی صرفه نداشت، اما برای کمپانی گویا پر صرفه بود که آن‌همه تکاپو می‌کرد که صادرات تباکو را در تصرف خویش بگیرد؛ همچنین تاجر ایرانی قادر به تجارت خارجی تباکو نبودند، اما کمپانی با عثمانی «کنترات» صدور تباکو بسته بود. مدیر رژی با همه طراری که داشت و امین‌السلطان با همه زرنگی‌اش، به تضادهایی که در گفتارشان بود برنخوردند. به علاوه مانعی ندارد که در نظر دولت، آن مجتهد تجسم عقل و دانایی بوده باشد، اما به یقین تاجر آذربایجانی بهتر از شاه و وزیر اعظمش نفع اقتصادی و سود تجارت خود را تمیز می‌دادند. آخرین عبارت آن دستور تلگرافی راجع به «تقسیم ایران و اسلام میان کفار» - نیز تزویر سیاسی هراس‌انگیز بود. خواه بساط رژی می‌ماند و خواه برهم می‌خورد، مسأله تقسیم ایران بدان صورت مطرح نبود. وانگهی، اگر «اقل ضرر» شورش مردم بر علیه انحصارنامه، تقسیم ایران بود، حداکثر ضررش چه بود؟ به حقیقت، تلگراف دولت به حکمران آذربایجان، منهای یکی دو نکته‌اش، شلتاق سیاسی بود.

جان‌مطلب این بود: دولت در پیش‌بردن نقشه فسخ انحصارنامه (که شاه در اواخر محرم آشکارا اعلام داشته بود) - در برابر فشار کمپانی استقامت نورزید. موضع خود را تغییر داد و به آن عذرهای نامعقول متوسل گشت. در همین جهت بود که دولت حاضر شد «عمل رژی در آذربایجان موقتاً متوقف گردد، و از ورود تباکوی نواحی دیگر ایران به آذربایجان و صدور تباکو از آنجا به خارج نیز جلوگیری شود». این درست سیاست رژی بود که می‌خواست به هر وسیله‌ای هست تجارت خارجی تباکو را از دست تاجر آذربایجانی بیرون بکشد که حتی به اعتراف شارژ دافر انگلیس: «این اقدام باعث ضرر فراوان تاجر می‌گشت». البته مدیر کمپانی آماده بود که «نسبت به تجاری که با رژی همراه‌گردند شرایط مناسبی

عرضه بدارد».<sup>۱</sup> این بدان معنی بود که تجارت‌نبا کو به صورت عاملان‌رژی در آیند، و هویت اقتصادی‌شان در نظام رژی مستهلك گردد. از اینرو ملاحظه می‌شود که مدیررژی پیشنهاد تازه‌ای به دولت داد که به گفته‌کندی از جانب شاه و امین‌السلطان با نظر مساعد تلقی گردید. پیشنهاد این بود که: «امور کمپانی در آذربایجان به کمپانی دیگری که فقط مرکب از تجار ایرانی باشد، به مدت یک سال اجاره داده شود».<sup>۲</sup> در واقع کمپانی می‌کوشید که قرار محدود و نیم‌بندی در آذربایجان بنهد، تا در این فاصله بتواند موضع خویش را در سایر نواحی ایران استوار گرداند.

نکته سیاسی ظریفی که شارژ دافر در گزارش محرمانه‌اش آورده اینک: توافقی دولت و کمپانی در متوقف‌ساختن موقتی عمل رژی در آذربایجان «چنین اعتقادی را بوجود آورده که رژی بکلی منحل گشته است، و همان موجب شد که اهالی تبریز رفته رفته بکلی آرام گیرند. و دور از مصلحت بود که در آن اعتقاد شبهه بیفتد».<sup>۳</sup> روشن نیست که آن تصور باطل از کجا برخاسته بود، گرچه معلوم است که نفع کمپانی نبود که فعلاً آنرا تصحیح نماید. به علاوه سخت بعید است که تجار از همه‌جا آگاه به ماهیت حقیقی آن توافق رسمی پی نبرده باشند، توافقی که در درجه اول راجع به منافع و کار آنان بود. آنچه خاصه شگفت می‌نماید سخن امین‌السلطان است به مأمور سیاسی انگلیس مبنی بر اینک: «اهالی تبریز از بیم عواقب کار، تمنا کرده‌اند طوماری که بر علیه رژی فرستاده بودند علنی به آتش بسوزانند».<sup>۴</sup> (مقصود همان طوماری است که به امضای چهار هزار نفر رسیده بود). دور نیست که این تقاضا از همان خیال باطل که رژی منحل گشته است، ناشی شده باشد. بهر حال، واقعیت اینک طغیان تبریز در نیمه صفر ۱۳۰۹ فرو نشست. نوبت به دو شهر دیگر رسید که به حرکت آیند.

لازم است در این مرحله چند کلمه در سیاست روس بگوییم. ضمن بررسی حوادث تبریز دانستیم که یکی از پیشنهادهای شاه به کمپانی این بود که در ازای

۱. همان مأخذ.

۲. اسناد رژی، تلگراف‌کندی به سالیسبوری، ۲۰ سپتامبر ۱۸۹۱ (۱۶ صفر ۱۳۰۹).

۳. انگلیس، کندی به سالیسبوری، محرمانه، ۱۹ سپتامبر ۱۸۹۱ (۱۵ صفر ۱۳۰۹).

۴. اسناد رژی، تلگراف‌کندی به سالیسبوری، ۲۰ سپتامبر ۱۸۹۱ (۱۶ صفر ۱۳۰۹).

فسخ قرارنامه رژی، حاضر است امتیازنامه‌های دیگری بدهد. این پیشنهاد پذیرفته نشد. اما بوتزوف وزیرمختار روس در اعتراض رسمی خود تأمل نکرد. او به یحیی‌خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه نوشت: «به‌قراری که می‌شنوم دولت ایران می‌خواهد به جای امتیازنامه رژی، امتیازهای دیگری به کمپانی دخیانیات بدهد... میل دارم اعلیحضرت بدانند که اگر شرایط امتیازنامه‌هایی که ممکن است در عوض رژی بدهند، همانند این انحصارنامه به حیثیت و اقتدار دولت ایران لطمه بزنند - به‌یقین دولت روس در برابر طمع تازه انگلستان بیطرف نخواهد ماند که بگذارد امتیازنامه جدیدی داده شود».<sup>۱</sup>

واضح است این نبود مگر عکس‌العملی از کشمکش سیاسی و اقتصادی روس و انگلیس. در همان جهت چون طغیان تبریز اوج گرفت - بوتزوف فرصت را از دست نداده «شخصاً به‌شاه اصرار ورزید که به‌الغای کامل امتیازنامه رژی برآید». جواب شاه این بود: «فسخ امتیازنامه کار بیش از حد قهرمانانه‌ای است که بتوان به آن اقدام نمود» - اما بجا خواهد بود که به کنسول روس در تبریز دستور داده شود که «تا اندازه‌ای که می‌تواند در فرونشاندن هیجان مردم همکاری کند». امین‌السلطان هم برای اینکه خودش را «از فشار مستمر و خسته‌کننده» وزیرمختار روس برهاند، در گفتگوی با او «به‌عمد اشاره نموده بود که اگر رژی فسخ گردد، ممکن است دولت انگلیس بسبب خسارت [کمپانی] مطالبه امتیازاتی کند که مطلوب روس نباشد مانند امتیاز راه آهن».<sup>۲</sup> این مطلب را خود امین‌السلطان به‌کندی بازگو کرده بود. و به‌اصطلاح، شگرد سیاسی آن وزیر بود که شاید روس را در آن ماجرا خاموش گرداند.

اما از آن سخن شاه به بوتزوف راجع به جلب یاری کنسول روس در تسکین هیجان تبریز، تأویلی شده که بکلی خطاست: شیشکین<sup>۳</sup> معاون وزیر امور خارجه روس در صحبت خود با وینو<sup>۴</sup> نماینده سیاسی فرانسه در پترزبورگ گفته بود:

۱. انگلیس، دو بوتزوف به یحیی‌خان مشیرالدوله، سری و محرمانه، ۹ سپتامبر ۱۸۹۱ (۵ صفر ۱۳۰۹).

۲. انگلیس، کندی به سالیس‌بوری، محرمانه، ۱۹ سپتامبر ۱۸۹۱ (۱۵ صفر ۱۳۰۹).

۳. Chichkine

۴. Vauvineux



شاه «با کارهای مردم ناپسندش وضع خود را به خطر انداخته، و بر سر دوراهی قرار گرفته که یا با شورشی روبرو گردد که حدت آن قابل پیش‌بینی نیست، و یا امتیاز-نامه‌ای را که به مرحله اجراست با پرداخت خرج گران پس بگیرد». تا اینجا حرف شیشکین درست است. بعد ضمن بدگویی از شاه و اهل دولت افزوده بود: شاه در برخورد با بحران کنونی آذربایجان از بوتزوف خواسته که به کنسول روس در تبریز دستور بفرستد که اهالی تبریز را تهدید نماید که «اگر فوراً آرام‌نگیرند، روسها تبریز را اشغال خواهند کرد».<sup>۱</sup> مجموع اسنادی که به دست ما رسیده آن روایت را بهیچ‌وجه تأیید نمی‌کند. گذشته از اینکه شاه هیچگاه از احتمال تعرض روس غافل نبود - در همین مورد خاص نیز هراس مداخله روس ذهن او را ربوده بود. دیدیم که یکجا به اهالی «دولتخواه» آذربایجان پیام فرستاده بود که به‌عملی دست نبرند که به مداخله نظامی خارجی منتهی گردد و بهانه‌ای به دست روس افتد. جای دیگر به‌گواهی‌کندی: «شاه از ترس، مخالف اقدام جدی است، اقدامی که ممکن است مایه اغتشاش و مداخله روس در آذربایجان گردد».<sup>۲</sup> تجاوز و جنایت و تقلب روس چیزی نبود که بتوان از آن در امان و یا غافل بود. آن بیان شیشکین بی‌مأخذ و بی‌هوده‌گویی است.

\*

طغیان تبریز که به‌ظاهر فرونشست، اصفهان سر بلند کرد (نیمه‌صفر ۱۳۰۹). جنبش اصفهان نسبت به حوادث سایر جاها، از چند جهت متمایز است: فکر پرهیز از مصرف دخانیات از آنجا برخاست و تا درجه محدودی تأثیر نهاد؛ منع کشت تنباکو عنوان شد و مورد اعتنا واقع نگشت؛ منع استعمال کالاهای انگلیسی مطرح شد و هیچ توفیقی نیافت؛ خبر جوش و خروش تنباکو کاران راهم از دهات اصفهان می‌شنویم گرچه مداومت پیدا نکرد. این موضوع‌ها را باید شکافت. دولت و کمپانی رژی هردو گمان می‌بردند که باقراری که در متوقف ساختن

۱. اسناد وزارت امور خارجه فرانسه، ۱۹۱۴-۱۸۷۱، سری اول، ج ۹، گزارش دو وینو، پترزبورگ، ۱۷ اکتبر ۱۸۹۱، شماره ۱۲۴. (این سند را دکتر هما ناطق دردسترس من قرار داد).

۲. انگلیس، تلگراف‌کندی بدسالیسبوری، ۱ سپتامبر ۱۸۹۱ (۲۶ محرم ۱۳۰۹).

عمل رژی در آذربایجان نهادند، همه کارها از این پس به مرادشان خواهد گشت، و اکنون که وقت خرمن و خرید و فروش تنباکو رسیده بود، نقشه کمپانی در سایر ولایات به اجرا درخواهد آمد. در دستور متحدالمالی که دولت به همه حکام بجز آذربایجان فرستاد، شایعه انحلال رژی را (که بر اثر نشر تلگراف سابق شاه پاگرفته بود) بکلی تکذیب کرد؛ دیگر اینکه به لزوم همکاری حکام با دستگاه دخیانیات در هر ناحیه ای تأکید رفت. امین السلطان ضمن دستور تلگرافی خود به حکام در ۱۲ صفر ۱۳۰۹ چنین اعلام کرد:

«راجع به همراهی با اداره رژی تنباکو همانطور که قبلاً دستور العمل صادر شده است، حالا که وقت خرمن تنباکو و معامله آن است به موجب امر اعلیحضرت به اطلاع می‌رسانم: باید کاملاً مراقب اجرای احکام سابق باشید و کمک لازم را به کارگزاران رژی معمول دارید، و در غیر این صورت مورد مؤاخذه قرار خواهید گرفت. هرگونه خبری که راجع به الغای امتیازنامه به آن ولایت رسیده، دروغ و بی‌مأخذ است و محل اعتنا نیست. شما به عنوان حاکم در این قضیه [رژی] در مقابل دولت مسئول هستید»<sup>۱</sup>.

مجموع پاسخ‌های رسیده از حکام در دست است. جملگی خدمت خود را به رژی اعلام داشتند، و گفتند مراقب هستند که آشوبی سر نگیرد و عمل رژی پیش برود.<sup>۲</sup> این عین خوش‌خیالی بود. برداشت کلی امین السلطان هم این بود که: «هیجان ولایات به آرامش گراییده است».<sup>۳</sup> ظاهراً تنها کندی شارژ دافر انگلیس تلفی دیگری داشت. گرچه او تقریباً همیشه با سیاست کمپانی دمساز بود، اما سختگیری‌های رژی را نمی‌پسندید و به همین سبب آتیه را مبهم می‌دید. به سالیسبوری نوشت: «آینده کار رژی سخت تاریک است. برای اینکه کمپانی کامیاب گردد، به ضرورت باید در برابر زیان‌های سنگین اولیه صبر و حوصله زیاد بخرج دهد - تا

۱. انگلیس، دستور العمل امین السلطان به حکام ولایات و ایالات، ۱۶ سپتامبر ۱۸۹۱ (۱۲)

صفر ۱۳۰۹). از ترجمه انگلیسی برگردانده شد.

۲. کندی ترجمه همه تلگراف‌های رسیده از حکام را به وزارت امور خارجه انگلیس فرستاده است.

۳. انگلیس، کندی به سالیسبوری، ۲۰ سپتامبر ۱۸۹۱ (۱۶ صفر ۱۳۰۹).

به مردم نواحی شمال ایران که ذهنشان یکسره بر علیه رژی است، فرصت آشتی با آن داده شود... اعتقاد دارم که اگر کمپانی با شکایت‌ها و فشار ناموجه خود شاه‌را ناراحت نگرداند، او تا بتواند همچنان از کمپانی پشتیبانی خواهد کرد»<sup>۱</sup>.

دستگاه رژیم در اصفهان نیرومند بود - یکی از بابت بستگی‌اش به کمپانی تجارتنی انگلیسی خلیج فارس که فعالیت اقتصادی وسیعی در آن دیار داشت. دیگر به سبب حمایت بیدریغ حکمران آنجا ظل السلطان از رژی، حکمرانی که به فرمانبرداری‌اش از انگلستان همواره می‌نازید. این خود علت بود که گماشتگان رژی، خواه فرنگی خواه ایرانی، در معاملات و مناسبات خود با مردم اصفهان روشی پرخاشگرانه پیش گیرند، و نفرت برانگیزند. گزارشگر اصفهان می‌نویسد: «هیچکس را جرأت آن نیست که به یکی از بستگان و اقوام تبعه فرنگی بلند حرف بزند، تا چهره‌سرد به اینکه کسی با آنان در امری طرف بشود. و این مردم ارادل و اوباش خودمان را هم که می‌شناسید»؛ «خوش رقصی‌ها» می‌کنند و از رساندن «ضررهای فاحش» به اهل زراعت و کسب هیچ باک ندارند. کردار پست این ناکسان در برابر فرنگی از همه چیز «جانگدازتر» می‌نمود. مردک «بادستمال دستش در حضور مردم گردو گل از کفش پای فرنگی پاک» می‌کند، و به زور او می‌خواهد در هر بلد «فعال مایشاء باشد، و هر گونه تعدی و هر قسم بی‌اعتدالی کند و کسی را بر او از هیچ راه تعرض نباشد». اگر یکچند بر این حال بگذرد، حال و روز مردم معلوم است.<sup>۲</sup> مضمون این گزارش با نوشته حاج محمد صادق اصفهانی تاجر معتبر مشهور به «قاضی» چنان می‌خواند که گویی نویسنده هردو در اصل یکی باشد. او به امین‌الضرب نوشت: «هرگاه این چند نفری که در اصفهان اجیر و نوکر فرنگی شده، و دین و دنیای خودشان را به فرنگی فروخته‌اند قدری استقامت طبع بهم رسانیده و تا یکدرجه حفظ ملت نموده... و خود داری نمایند» واضح است که کار به روال دیگر می‌افتد.<sup>۳</sup>

جنبش عمومی اصفهان نیز (همچون فارس و آذربایجان) با اقدام تجار آغاز گشت. نخست در اوایل صفر ۱۳۰۹ از اعتراض تجار بر کمپانی خبر می‌گیریم. تجار

۱. انگلیس، تلگراف کندی به سالیسبوری، ۹ سپتامبر ۱۸۹۱ (۵ صفر ۱۳۰۹).

۲. گزارش از اصفهان، به نقل شیخ حسن کر بلائی، رساله دغانیه.

۳. حاج محمد صادق اصفهانی به امین‌الضرب، جمادی الثانی ۱۳۱۲.

اعتراضنامه خود را به وسیله امام جمعه به ظل السلطان فرستادند. او امام شهر را از مداخله منع کرد، و به تجار پاسخ تهدید آمیزی نوشت بدین مضمون:

«عریضه شما توسط امام جمعه به ما رسید. حق این بود که احضارتان می کردم و نتیجه گستاخی تان را می چشیدید؛ یعنی شما را به چوب و فلک می بستند، و در حقیقت سرتان را می بریدند که هیچکس نتواند در امور مملکت چون و چرا بگوید. اما این دفعه به احترام امام جمعه از سر تقصیرتان گذشتم، به شرطی که از فضولی و اعتراض بر او امر دولت دست بردارید. اعلی حضرت مالک جان و مال اهالی ایران است، و بهتر از هر کس صلاح رعیت را می داند. شما حق ایراد ندارید، به کار خودتان بپردازید و به این امور کاری نداشته باشید»<sup>۱</sup>.

حکمران اصفهان با منطبق کشتن که شاخص حکومت بدسگال او و هر نظام ددمنش دیگر همیشه بوده است خواست جنبش اعتراض را سرکوب کند. او مقرر داشت که محصول دخانیات را بدون حرف به کارگذاران رژی بفروشند. اما آثار مقاومت از آغاز محسوس بود. به قول دکتر فوریه: یکی از «معتبرترین» تجار اصفهان حاضر به معامله بارژی نگشت، و همه تنباکوئی را که خریده بود به آتش کشید.<sup>۲</sup>

به علاوه در اول برداشت محصول، موثر نماینده رژی در ربیع الثانی ۱۳۰۹ خبر داد: «دهات به حال هیجان درآمده اند». او افزود: میزان محصول تنباکوی اصفهان به هشتاد هزار من شاه رسیده، هیجان دهات معاملات را متوقف ساخته، گرچه امید است که این وضع «موقتی» باشد.<sup>۳</sup> یکی از تجار زیان تنباکوکاران اصفهان را بیست هزار تومان بر آورد کرده بود.<sup>۴</sup>

عصیان اصفهان بر کمپانی، با ابتکار و اقدام تجار و مشارکت کسبه و همراهی مؤثر دو نفر از علما (آقاجانی و برادرش شیخ محمد علی) در نیمه دوم ربیع الثانی

۱. انگلیس، نامه ظل السلطان به تجار اصفهان، ضمیمه گزارش کندی به سالیسوری، ۱۹ سپتامبر ۱۸۹۱ (۱۵ صفر ۱۳۰۹). از ترجمه انگلیسی برگردانده شد.

۲. Feuvrier, p. 317. یادداشت دکتر فوریه مورخ ۲ نوامبر ۱۸۹۱ (۲۹ ربیع الاول ۱۳۰۹) است.

۳. اسناد رژی، تلگراف موثر به مدیر کمپانی رژی، ۲۰ نوامبر ۱۸۹۱ (۱۷ ربیع الثانی ۱۳۰۹).

۴. گزارش اصفهان، به نقل شیخ حسن کربلایی، رساله دخانیه.

## از حرکت اعتراض تا طغیان / ۵۳

۱۳۰۹ تشکیل یافت. آقاجنقی مجتهد مقتدر، ملاک بزرگ، و در کسب قدرت دنیوی هم حریف ظل السلطان بود. و شیخ محمدعلی خطیب توانایی بود. همکاری ملایان اصفهان با تجار معارض رژی، جدی تر از همراهی علمای دو ایالت دیگری بود که به طغیان برخاستند. کنسول انگلیس در اصفهان، یکی از بازرگانان آنجا حاج احمد بنکدار را «محرک» اصلی می شناسد. اما شاه در نامه خود، همه فتنه را زیر سر آقا محمد ملکالتجار اصفهانی می داند. نخست ببینیم روایات و اسناد رسمی چه می گویند:

شیخ حسن کربلایی همین اندازه می آورد: ملایان اصفهان بساط رژی را «دفع و رفعی جز بدین طریق ندیدند که مسلمانان ایران را بالمره از استعمال دخانیات ممتنع کنند، و باب دادوستد این اجناس در مملکت یکسره مسدود گردد». اگر این اجناس را در ایران «خریداری نباشد، فروشنده‌ای هم بجا نخواهد ماند». و گفتند: این اقدام «از هیچ روموجب اختلال نظمی در مملکت نخواهد بود تا منافی مقاصد حکومت دولت باشد».<sup>۱</sup>

داستان از این حد فرا می رفت و ظریف تر از آن بود. در تلگراف حکمران آنجا می خوانیم: مردم در میدان مصلی در تخت فولاد گرد آمدند؛ در کچه‌ها اعلان چسباندند در ناسزاگویی بر دولت؛ هر کجا فرنگی می دیدند داد و فریاد سر می دادند؛ برخی از علما از منبر راجع به امتیازهای بانک و تنباکوبر علیه دولت سخن می راندند؛ و گویا در مجلس درس علما نیز همان مطالب بمیان کشیده شد. علما «کشیدن غلیان را حرام، و کشت و زرع تنباکورا حرام اندر حرام، و حامی فرنگی را کافر و واجب القتل، و نوکروا بستگان آنها را نجس العین» اعلام کردند. عاملان حکومت سواران فرستاده مردم را پراکندند، اعلان‌ها را از کوی‌ها برکنند، و تنی چند را هم که دنبال فرنگی‌ها فریاد می زدند به چنگ آورده آزارشان رساندند.<sup>۲</sup> این جمله بیمعنی هم در تلگراف او آمده که: حالا «نفس کسی به خلاف قانون بیرون نیامده است».

۱. رساله دخانیه.

۲. تلگراف ظل السلطان به ناصرالدین شاه، ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۰۹، «اسناد سیاسی»، چاپ ابراهیم صفائی، ص ۲۳-۲۲. عاملان ظل السلطان در این کار سلیمان خان رکن الملک صدری و کریم خان میر پنجه بودند.

اونمی فهمید که مگر آن کارها و خروش عمومی جواز قانونی داشت؟ در ضمن همانجا پیشنهاد می کند که: اگر این علما از جانب شاه «نصیحت یا مؤاخذه سخت و بازخواست نبینند، آرام نگیرند». معلوم است او خود یارای مقابله با عصیان را نداشت. همان معانی را به علاوه چند نکته دیگر از مأمور تلگرافخانه اصفهان می شنویم: ملایان «استعمال تنباکو را حرام، و حمایت کنندگان فرنگی را مرتد، و عملجات دخانیات را نجس خوانده... کسی از این جماعت را که دخالت در کار فرنگی دارند به حمام و مسجد و سقاخانه راه ندهند. در حمامها و قهوه خانه و مجالس علما و تجار و غیره غلیان موقوف است». حتی صحبت از این می رفت که باید «رفت قهوه خانه حضرت والا را هم برچید». به علاوه آقاجفی و برادرش شیخ محمدعلی بی پروا بر حکومت تاختند و ملا محمد باقر فشار کی «قدری با ادب تر» بود. «سایر علما تماماً در باطن با آنها همراهی دارند» مگر امام جمعه شهر که «ظاهراً و باطناً با حکومت گویا همراه است». اینهم نکته ای است که ظل السلطان ملاباشی خود را سراغ آقاجفی فرستاد که: «شراب از تنباکو نجس تر است؛ همانقدر که در باب خمرنهی دارید در باب تنباکو هم همانقدر بگویند، این اقدامات چه چیز است؟» پاسخ شنید: تکلیف شرعی ما این است، شما هم به تکلیف عرفی خودتان اقدام کنید.<sup>۱</sup>

علاوه بر آن، گزارش های تلگرافی پریس<sup>۲</sup> کنسول انگلیس در اصفهان، و موئیر<sup>۳</sup> نماینده رژی نکته هایی را بدست می دهند. باید دانست موئیر مدیر عامل شرکت انگلیسی به نام «کمپانی بازرگانی خلیج فارس» بود، و به تبع آن لفظ «موئیر» نام و نشان همه کالاهای انگلیسی بود که در اصفهان می فروختند. شیخ او حالا نمایندگی رژی را هم بدک می کشید. چه کسی از او بهتر؛ اصفهان را می شناخت و اهل همه گونه دوز و کلک بود. حمله شیخ محمدعلی معطوف به رژی بسود و هم چنین به دستگاه موئیر و امتعه انگلیسی که دکانها را پر کرده بود. شیخ در خطابه خود اعلام کرد: همه اجناس موئیر نجس است. و مردم را از خرید و فروش آنها نهی نمود. به گفته

۱. گزارش مأمور تلگرافخانه اصفهان، ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۰۹ «اسناد سیاسی»، چاپ ابراهیم

صفائی، ص ۴۱.

۲. Preece.

۳. Muir.

کنسول انگلیس: «محرک» شیخ محمدعلی در حمله بررزی و بر اجناس انگلیسی کمپانی موئیر، حاج احمد بنکدار بازرگان اصفهانی بود. اولی شاه در دستخط خود به امین السلطان و در تلگراف رمز به ظل السلطان، به اسم و رسم آقا محمد ملک التجار اصفهان را (به عنوان همدست امین الضرب) بانی برانگیختن اصفهان می شمارد که با «تنبأ کو فروش هاو تو تون فروش های اصفهانی» جمع شدند، و بر ضد برزی «آن اسباب های فساد انگیز را فراهم آوردند». <sup>۲</sup> بهر صورت، موئیر که راست یادر و غمدعی بود مطالبات پس افتاده اش به سی هزار لیره می رسید، به هراس افتاد که اگر این قضیه سر بگیرد، نکند بساط کمپانی امتعه انگلیسی بر چیده شود.

باید دانست فکر منع مصرف کالاهای خارجی هیچ تازگی نداشت. در نوشته های اقتصادی و سیاسی این دوره بارها بمیان آمده، خاصه در اساسنامه «مجلس وکلای تجار ایران» گنجانده شده بود. اساسنامه اعلام کرد: دولت باید از ارباب حرفه و صنعت حمایت کند که هر ولایت «صنایع خود را کامل سازد» و احتیاج داخله تأمین گردد. در ضمن «مردم را از استعمال امتعه خارجه» ممنوع دارند و «در نهایت سختی نگذارند احدی امتعه خارجه» را مصرف کند. در مقابل «تجار ایران متعهد می شوند» صنایع قدیم را که متروک گشته احیاء کنند، کارخانه های جدید برپا دارند، و ارباب صنایع را که از حرفه خویش «بازمانده و پریشان شده اند» به کار گمارند، تا «احتیاج عامه از عتاق فرنگستان خیلی کم شود، بلکه... صنایع داخله به خارجه حمل شود». <sup>۲</sup> همین معنی را شیخ محمدعلی، به تلقین بازرگانان اصفهانی (خواه حاج احمد باشد یا ملک التجار یا هر دو فرق نمی کند) دلیرانه از منبر اعلام کرد. قضیه پرهیز از مصرف دخانیات از همین جا برخاست. خاصه اینکه بنا بر امتیازنامه برزی، محصول توتون و تنباکو از تصرف مالکان ایرانی آن خارج می گشت، و به ملکیت کمپانی خارجی و به صورت کالای آن درمی آمد.

بدین قرار، بنا بر گزارش کنسول انگلیس در اصفهان: همینکه آقاجنجفی کشیدن تنباکو را منع کرد، پیروانش رفتند بازار، هر کجا غلبانی یافتند شکستند. آقاجنجفی

۱. اسناد رژی، تلگراف پریس به لاسلس، ۲۰ نوامبر ۱۸۹۱ (۱۷ ربیع الثانی ۱۳۰۹).

۲. برای دستخط های شاه نگاه کنید به آخر بخش دوم.

۳. اساسنامه مجلس وکلای تجار ایران، به مأخذ سابق، ص ۳۲۲-۳۲۰.

و برادرش بر سلطنت شاه و حکمرانی پسرش ناخستند. کنسول با تأیید اینکه ظل السلطان «همیشه نهایت یاری را نسبت به رژی معمول داشته» پیشنهاد کرد: آقانجفی و برادرش را تبعید نمایند «و گر نه ماهرگز آسوده نخواهیم بود». اما وزیر مختار تازه انگلیس لاسلس، تبعید آنان را مصلحت ندید. موثر هم اقدام حکومت مرکزی را لازم نشمرد، چه می‌پنداشت ظل السلطان با «جرات و تصمیم» از عهده کار بر خواهد آمد. ولی روز بعد که طغیان اصفهان اوج گرفت (۱۸ ربیع الثانی) و بر علیه حکومت «سخنان آتشین» ادا شد، موثر خاطر نشان ساخت که: بدون بیرون راندن آقانجفی و برادرش «هرگز مطمئن نخواهیم بود که امور روزمره خود را از پیش ببریم». موثر خبر هیجان دهات اصفهان را نیز به مدیر رژی اطلاع داد.<sup>۲</sup> اما از نستین آن خبر را تکذیب کرد که هیجان دهات جدی نبوده است.

گفتنی است که ظل السلطان يك روز پیش از اینکه گزارش اصفهان را به شاه مخبره کند، تلگرافی به ار نستین فرستاد در تجدید مراتب خدمتگذاری خویش نسبت به دستگاه رژی. گفت: «از آنجا که اراده اعلی حضرت بر اجرای رژی تعلق گرفته، بر عهده خود واجب می‌دانم که مساعی خود را از هر جهت بکار ببرم، و تا به حال با وجود ضعف و ناخوشی از هیچ کمکی مضایقه نداشته‌ام... هر چه مستر موثر خواسته همواره بر آورده‌ام و بعد از این نیز انجام خواهم داد. به حرف‌های آخوندها نباید اعتنایی داشت. در اول کار غیر ممکن است که مردم را ساکت ساخت. اما همینکه امور کمی پیش برود، همه ایرادهای مردم مرتفع خواهند شد». <sup>۳</sup> ارزش یابی او از جریان کار غلط بود و آن سخنان را از موضع ناتوانی بیان داشت. ار نستین بیدرنگ جواب مکارانه‌ای نوشت: «زبانم عاجز است که مراتب ستایش خود را نسبت به عمل جدی حضرت و الادر خصوص اغتشاش اصفهان بیان کنم. حرف‌های نامعقول علما ممکن بود در پانصد سال پیش مؤثر باشد. اما در حکومت منور اعلی حضرت که نمونه برجسته اش را پیش چشم دارند، یقیناً این نیروهای ارتجاعی نفوذی در مردم نخواهند

۱. اسناد رژی، تلگراف پریس به لاسلس، ۲۰ نوامبر ۱۸۹۱.

۲. اسناد رژی، دو تلگراف موثر به مدیر رژی، ۲۰ و ۲۱ نوامبر ۱۸۹۱.

۳. اسناد رژی، تلگراف ظل السلطان به ار نستین، ۲۱ نوامبر ۱۸۹۱ (۱۸ ربیع الثانی ۱۳۰۸).

از ترجمه انگلیسی برگردانده شد.



داشت. به علاوه اطاعت از احکام علما موجب خرابی این رشته از تجارت خواهد گشت. یعنی زارعین و کسانی که در عمل آوردن و حمل و نقل و فروش تنها کودخالته دارند، یکباره بیکار می‌شوند که تحمیلی بر مملکت خواهند بود. بنابراین، تحریکات علما عواقب مصیبت‌باری دارد، و شایسته است از جانب هرایرانی و وطن پرستی محکوم بشود... یقین دارم که استقامت شما نه فقط آرامش را در آن ولایت مستقر خواهد ساخت... بلکه نمونه‌ای به دست سایر حکام می‌دهد.<sup>۱</sup>

بار دیگر می‌بینیم که رژی در مقابله با معارضان خویش، درس قهر و خشونت می‌داد و ضمن آن تعلیم «وطن پرستی». دولت در عین اینکه سیاست تند و تهدید پیش گرفت، در پی سازش و مصالحه می‌گشت. دو دستورنامه تلگرافی به خط شاه صادر شد که وجه نظر او را باز می‌نمایند. شاه از یکسو به حکومت استبداد تکیه جست و درباره مردم عصیانگر کیفر سخت لازم شمرد. از سوی دیگر با ملایان از در مامشات و دلجویی پیش آمد، فرونشاندن طغیان را از خود آنان خواست، شیوه‌ای که در شورش تبریز هم بکار بسته بود. در دستخط اول به ظل السلطان دستور داد:

«باید شما و علما و مردم این فقره را بدانید... که اگر در امری دولت بدانند که برای مملکت و استقلال و شریعت ضرری وارد بیاید، اول کسی که در دفع آن بکوشد دولت است. پس، هر حکمی و هر کاری که دولت می‌کند... آن کار مصلحت مملکت و رعیت و دولت است، و ابداً چون و چرایی به زبان نیاورند... اگر غیر از این باشد و برضد دولت سخن بگویند، واضح است که منتهای فضولی و جسارت است... و برعهده دولت واجب و لازم است که در همچو مقام آنچه لازمه کیفر و مجازات است به مردم نادان بدهد، و بفهماند که خلاف احکام دولت را کسی نمی‌تواند». اما در خصوص قرارنامه تنباکو: متن آنرا «چرا نمی‌دهید مردم ملاحظه نمایند؟» علاوه بر قرارداد اصلی رژی، دولت «کمپانی را وادار کردند که برای فروشنده و خریدار تسهیلاتی بدهد...<sup>۲</sup> دیگر چرا باید مردم اینقدر

۱. اسناد رژی، تلگراف‌ارنستین بدظل السلطان [۹ ربیع الثانی ۱۳۰۹]، از ترجمه انگلیسی برگردانده شد.

۲. این «تسهیلات» اشاره به مهلت شش ماهه‌ای است که برای فروش تنباکو به تجار و عمده فروشان منظور گردید. و پیشتر از آن صحبت داشتیم.

نفهمیده دنبال بکنند که اسباب اغتشاش و مفسده بشود، و بالاخره اسباب کدورت و نفاق در میان دولت ایران و انگلیس فراهم نمایند؟... زارع مسلمان، فروشنده مسلمان، خرنده مسلمان - دیگر جهت تحریم را نفهمیدم... همینکه اسم کمپانی انگلیسی روی تنباکو باشد به چه سبب باید نجس بشود؟ پس... این همه متاع‌های فرنگی که در همه بازارهای شهر ریخته است و همه کس می‌خرد و استعمال می‌کند، باید تمام ایران و دنیا نجس و نجس‌العز شده باشند. چرا باید علما و مردم... بانک را بد می‌دانند... قبل از این صرافخانه‌های خرده و تک تک وجود داشته، حالا آنها را تحت فاعده آورده، اسمش را بانک گذاشته‌اند. نمی‌دانم این مزخرفات را کی می‌گوید، و کی به دهان خواص و عوام می‌اندازد؟ اینها هیچکدام کار تازه‌ای نیست؛ فرنگیان و تجارت و معامله‌گری آنها از صد سال متجاوز است که در ایران معمول است». این دستخط تلگرافی را علما بخوانند بلکه «به همه اصفهان بدهید ملاحظه نمایند و جواب را... برسانید که تکلیف دولت معلوم شود. و البته یقین داشته باشید که اگر در این نوع حرف‌های بیمعنی امتدادی بدهند، تکلیف ما ساقط شده، آنچه لازمه سیاست است خواهیم فرمود»<sup>۱</sup>.

در دستور دوم، شاه به تأکید گفت: دستخط قبلی را «به تمام اهالی شهر اصفهان حالی کرده، نشان بدهید که از حکم ما و عقیده ما اطلاع پیدا کنند، البته البته». راجع به ملایان هم تلگرافی فرستاده شد، آنرا «به همه علما یکان‌یکان بدهید، بخوانند». خطاب به آقاجفی هم تلگراف جداگانه‌ای مخابره گشت. در ضمن از «دولتخواهی» امام جمعه قردانی می‌شود؛ «التفات مخصوص ما را به ایشان برسانید». اما اگر معترضان دست از عصیان برنداشتند، تدبیر دولت این بود: «هر قدر قشون از هر جنس از سواره، پیاده، توپخانه، قزاقخانه بخواهد برای تشبیه اشرار و الواط فوراً به عرض برسانید، فوراً فرستاده شود. و سیاست و تنبیهی از اشرار و الواط باید بکنید که سال‌های دراز یادگار بماند»<sup>۲</sup>.

۱. دستخط تلگرافی شاه به ظل‌السلطان [۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۹]. «اسناد سیاسی». چاپ

ابراهیم صفائی، ص ۱۴-۱۳.

۲. دستخط تلگرافی شاه به ظل‌السلطان، ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۹. «اسناد سیاسی». چاپ

ابراهیم صفائی، ص ۲۶-۲۵.

راستش اینکه دولت را چنان جرأتی نبود؛ آن دستورنامه قهرآلود از حد تهدید و هراساندن فراتر نرفت. نوشته‌اند: دولت از علما خواست که «باید حکماً و حتماً استعمال دخانیات را صریحاً درمنابر ترخیص و تجویز» کنند، گرچه آنان «بروضع و منع خودشان استوار» بماندند. و یکی از ملایان آقا نورالدین که «تاب مقاومت نیاورد» شبانه از شهر بیرون گشت.<sup>۱</sup>

باری، حدت جنبش اصفهان کاهش گرفت. با پیام شاه به آقاجقی، مجتهد به راه اعتدال آمد (همانطور که پیشتر در تبریز اقدام شاه، میرزا جواد مجتهد را به سازش واداشت). دیگر سخنی از منع کشت تنباکو نرفت، تحریم کالاهای انگلیسی هم منتفی گشت. معلوم است نقشه اندیشیده‌ای در کار نبوده است. حتی از قوت منع کشیدن تنباکو هم کاسته شد. به تصریح شیخ حسن کربلایی: از «ارباب عمائم» اصفهان «یک دو نفر» با حکومت همراه گشتند.<sup>۲</sup> حتی برخی از مجتهدان آن منع شرعی را از میان برداشتند. در این باره یکی از تجار سرشناس اصفهان آقامحمد جعفر کاظم اوف دقیقاً چنین گواهی می‌دهد: «قریب بیست یوم است که عملاً حکم به حرمت او [تنباکو] داده و غلیان کشیدن را حرام نموده‌اند که در بازار و حجره و مجالس فاتحه و روضه‌خوانی بهیچ وجه غلیان نمی‌کشند، هر چند یک هفته است که یکی دو تن از علما کشیدن غلیان را جایز دانسته‌اند، ولی کسی در مجالس و در انظار مردم نمی‌کشد».<sup>۳</sup>

در سنجش مجموع و تأثیر حکم مجتهدان اصفهان در پرهیز شرب دخان، سخن شیخ کربلایی که معمولاً درست روایت می‌کند شایان توجه است: «رویهم رفته کلمه ایشان در اصفهان و توابع پیشرفت و نفوذی یافت، فی الجمله سکت و وقوفی به‌اداره و کلاهی کمپانی وارد آمد». اما این معنی در سایر ولایات و نزد علمای تهران «پیشرفت درستی که دفع فاسد به‌افسد نباشد، نتوانستی یافت». به علاوه علمای اصفهان را آن رتبه «متبوعیت عمومی ایران نبودی تا کلمه ایشان را در سایر ممالک نیز نفوذی تواند بود. لاجرم، از این مقدار اقدام ایشان کار درستی

۱. رساله دخانیه.

۲. همان مأخذ.

۳. آقامحمد جعفر کاظم اوف به‌امین‌الضرب، ۳ جمادی‌الاول ۱۳۰۹.

ساخته نشد»<sup>۱</sup>.

روشن است که از نظرگاه جماعت علما خاصه مجتهدان تهران، فکر منع دخانیات «دفع فاسد به افسد» بشمار می‌رفت: اما رقابت‌های دیگر که خود عالمی دارد به کنار، منصفانه باید گفت قضیه پرهیز مصرف تنباکو از اصفهان برخاست و در حد خود مؤثر افتاد و بسیار مفید بود.

\*

اما در خراسان: طغیان مشهد در اصل پرمایه بود، اما نه چندان قوت گرفت و نه امتداد یافت. اینجا هم مثل سایر جاها اول تنباکوئیان و کسبه و همراهشان جمعی از مردم به پا خاستند. اما در تضاد جریان کلی، معترضان این شهر مذهبی در جلب یاری علمای معتبر هیچ توفیق نیافتند. شگفت اینکه مجتهدان با کمپانی رژی همداستان بودند، فقط یک واعظ و یک پیشنهاد دهنده و دست‌های طلاب با مخالفان رژی همراه شدند که برخی از ایشان هم تقاضای عفو کردند. مشارکت گروهی از زنان مشهد نیز درخور ذکر است، گرچه در اهمیت آن نباید مبالغه نمود.

اوایل صفر ۱۳۰۹، اوانز<sup>۲</sup> نماینده رژی از خدمت بانک انگلیس در عثمانی به مشهد آمد. هفته‌ای چند آنجا ماند، دستگاه رژی خراسان را برپا ساخت، و دانیل نامی را به سمت وکیل کمپانی آنجا گماشت. به گواهی شارژ دافر انگلیس: اوانز به زودی توانست «حمایت حکمران خراسان و مجتهد بزرگ مشهد و علمای آنجا را بدست آورد، و به خلاف انتظار با ایشان مناسبات دوستانه خصوصی برقرار کند»<sup>۳</sup>. حکمران خراسان فتعلی خان صاحب‌دیوان بود، و مجتهدان نامدار شهر میرزا احمد رضوی، حاج شیخ محمدتقی، سید حبیب‌الله و شیخ محمد رحیم بودند. پشتیبانی والی ایالت از رژی خلاف متعارف نبود. اما آن مناسبات «خصوصی» (ماهیتش هر چه بود) خاصه حمایت علما از دستگاه استعماری رژی، برای مردم بس گران تمام شد.

۱. رساله دخانیه.

۲. Evans.

۳. اسناد رژی، کندی به سال یسبوری، ۱۰ اکتبر ۱۸۹۱ (۶ ربیع الاول ۱۳۰۹).

خلاصه‌ای از واقعه مشهدرا بدست می‌دهیم تا برسیم به بررسی اسناد رسمی و گزارش یکی از تجار: اول ربیع‌الاول ۱۳۰۹ تنباکو فروشان و برخی از سایر کسبه دکان‌ها را بستند، و با جمعی از مردم در صحن آستانه رضوی بست نشستند. چیزی نگذشت که شهر را هیجان فراگرفت، و مردم در کوی و برزن گرد آمدند. نخست اعتراض بر علیه رژی بود. سپس رنگ سیاسی به خود گرفت و تظاهر کنندگان بر علیه انگلیس شعار می‌دادند که: انگلیس‌ها می‌خواهند در لوای تجارت، ایران را مثل هندوستان و مصر تسخیر کنند. به علاوه بر علیه فرنگیان ندا می‌دادند، و تصمیم خود را در پاسداری از دین اعلام داشتند. گروهی از طلاب که خواستند در حرم را ببندند، از خدام صحن کتک مفصلی خوردند. آن روز حکمران خراسان به کمک علما تا درجه‌ای مردم را آرام کرد، اما کسبه از بست بیرون نیامدند. شب هنگام نظامیان در برج‌های شهر جای گرفتند، برگارد کنسولگری انگلیس و بانک شاهی افزودند، و به‌خانه‌های اتباع فرنگی پاسدارانی گماردند. فردا صبح (دوم ربیع‌الاول) مردم در مسجد گوهرشاد اجتماع کردند. واعظ سبزواری، میرزا عبدالرحمان مدرس و سید محمد کسلاتی پیشنهاد و دسته‌ای از طلاب، با گروهی از زنان چوب در دست به مردم پیوستند. هر چه تظاهر کنندگان از زن و مرد کوشیدند که حمایت شیخ محمد تقی مجتهد را بدست آورند، بلکه رهبری‌شان را بپذیرد - او تن در نداد. مردم بر آن بودند که به کنسولگری انگلیس و روس هجوم ببرند و عاملان رژی را از شهر بیرون برانند. تهدید حکومت به کشتن، همراه اقدام مستقیم علما در پراکندن مردم و دعوت به تسلیم - جلو گسترش طغیان را گرفت. پیشنهاد عاصی از جانب مجتهد رضوی تنبیه گشت؛ برخی از اهل عمامه پوزش خواستند؛ و تنباکوئیان بی‌یار و یاور هم پذیرفتند که چند ماهی که از مهلت مقرر مانده بود، در خرید و فروش تنباکو آزاد باشند تا چه پیش آید. به خلاف انتظار، رژی دستگاه خود را در آن شهر تعبیه کرد.

به این اسناد که گویای آن معانی هستند توجه می‌دهیم:

در آغاز عصیان، شاه مخالفان را تهدید به سرکوبی کرد. در دستور تلگرافی (۳ ربیع‌الاول) به صاحب‌دیوان گفت: «اکیداً مقرر می‌داریم هرگاه کسبه تنباکو-فروش فوراً دنبال کارشان نروند و دست از این فضولی‌ها برندارند، باید قشون

سواره و پیاده نظام خراسان را احضار کنید، شجاع الدوله و سواران زعفرانلو را [از قوچان] به مشهد بخواهید، همه یاغیان را بدون استثنا دستگیر نمایید، صد نفر آنها را جلو توپ بگذارید و پدرشان را بسوزانید... مقرر داشتیم که اگر عرض معقولی دارند توسط شما به عرض برسانند، جواب صادر خواهد شد. در مقابل این کارهای بیمعنی، تصمیم دیگری نداریم جز اینکه همه‌شان را تنبیه کنیم. غلیان یا چپق از ضروریات زندگی نیست، به‌خلاف نان و گوشت و برنج یا آب که مایحتاج انسان است»<sup>۱</sup>.

اما حاکم مشهد خبر داد: بدون توپ و تفنگ «یاغیان» پراکنده شدند و «بر اثر مداخلهٔ علما، مدرسین هم کنار رفتند و محرکین اغتشاش هم به‌توسط اعیان شهر تقاضای عفو نمودند»<sup>۲</sup>. به‌علاوه به‌اطلاع شاه رساند که: «هیأت علما خاصه حاج شیخ محمد تقی و آقامیرزا [احمد] و دو سه تن دیگر... به دولت و ملت خدمت بزرگی کردند و درخور عنایت ملوکانه هستند»<sup>۳</sup>.

آن علمای اعلام به‌صورت انفرادی و دسته‌جمعی، مراتب خدمتگذاری‌شان را به امین‌السلطان و شاه تقدیم داشتند. ضمن یکی از تلگراف‌ها گفتند: «کسبهٔ تنباکوفروش و بعضی اوباش که از امور دولت و ملت خبر ندارند و جهات قضیه را درست نمی‌فهمند، رفتار جاهلانه‌ای داشتند که موجب تغییر خاطر اسلام‌پناه اعلیحضرت گشت... ما دعاگویان به آرام کردن مردم پرداختیم و به‌شکر خداوند... و به کفایت و تدبیر صاحب‌دیوان، ساکت و پراکنده شدند. ما در هر مورد اطاعت اوامر شاهنشاه اسلام‌پناه را بر خود واجب می‌شماریم»<sup>۴</sup>. مجتهدان کلمه‌ای از

۱. انگلیس، تلگراف شاه به‌صاحب‌دیوان، ۶ اکتبر ۱۸۹۱ «۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۹». همهٔ تلگراف‌ها از ترجمهٔ انگلیسی برگردانده شد.

۲. انگلیس، تلگراف صاحب‌دیوان به‌امین‌السلطان، ۷ اکتبر ۱۸۹۱ (۴ ربیع‌الاول ۱۳۰۹).

۳. انگلیس، تلگراف صاحب‌دیوان به‌شاه، ۷ اکتبر ۱۸۹۱ (۴ ربیع‌الاول ۱۳۰۹).

۴. انگلیس، تلگراف علمای مشهد به‌شاه، ۷ اکتبر ۱۸۹۱ (۴ ربیع‌الاول ۱۳۰۹)، به امضای سه نفر: محمد تقی، احمد رضوی، حبیب‌الله الحسینی. شیخ محمد رحیم مجتهد هم تلگرافی به‌همان مضمون فرستاد. ترجمهٔ مجموع تلگراف‌ها ضمیمهٔ گزارش کنندی به سالیسبوری، ۱۰ اکتبر ۱۸۹۱ می‌باشند.

## از حرکت اعتراض تا طغیان / ۶۳

خواست مردم یا در همدلی با ایشان نیاوردند. یگانه تقاضای آنان این بود که: چون مشهد شهر مقدس است «حکم بشود که ایرانی و فرنگی حق مشروب‌فروشی و ارتکاب سایر مناهی را نداشته باشند»<sup>۱</sup>.

مشروح‌ترین گزارش مشهد را ژنرال مک‌لین انگلیسی که خود شاهد صحنهٔ حوادث بوده، در ۶ ربیع‌الاول فرستاده است. ظاهراً اودر کار تدابیر نظامی شهر با حکمران همکاری داشته. زبدهٔ آنرا بشنویم:

«من و صاحب‌دیوان از آغاز تا پایان جریان حادثه در ارتباط بودیم. گرچه او خیلی مضطرب بود، ولی برای اینکه کار به‌خسونت آشکار نکشد، کوشید و کامیاب گردید. اما اگر شیخ‌محمدتقی مجتهد نبود که در مقابل طغیان ایستادگی ورزد، ممکن بود حادثه به‌شکل دیگری تمام بشود. تودهٔ متعصب که به حرکت درآید، معلوم نیست کجا بایستد، صاحب‌دیوان ترتیب خوبی داد: شب‌هنگام بر گارد کنسولگری افزود... پانصد سرباز در برج‌ها مستقر داشت که اگر جمعیت به آن سوی آمدند به آنان حمله ببرند؛ گنارد بانک شاهی را تقویت کرد؛ و صد سرباز را مأمور آن حوالی نمود. این کارها در کمال آرامی انجام گرفت. حرف مردم اول راجع به تنباکو بود، رفته رفته همهٔ سخنان بر علیه دولت انگلیس معطوف گشت. می‌گفتند: قصد انگلیس‌ها این است که زیر سرپوش تجارت، ایران را به تسخیر خویش درآورند یعنی همانطور که در هندوستان و مصر عمل کردند... روز چهارشنبه که وضع آرام بنظر می‌رسید، حالت خطرناکی پیش آمد. طلاب مدرسهٔ آستانه، و شیخ زین‌العابدین که ملای متعصب و برادر مجتهد سبزواری است، به تودهٔ مردم پیوستند. شیخ سعی کرد که مردم را به حمله برانگیزاند - نه فقط حمله به کنسولگری انگلیس، بلکه به کنسولگری روس. و حتی می‌خواستند فرنگی‌ها را از مشهد بیرون برانند. جمعیت زن و مرد هرچه کوشیدند که شیخ محمدتقی را وادارند که سرکردگی ایشان را بپذیرد، او تن در نداد. این افسانه هم میان گروهی که در صحن بودند شایع گشت که رژی قصد دارد بر نمک مالیات ببندد، و مردمان جاهل باور کردند... از جانب صاحب‌دیوان دروغ بودن آن قصه در صحن اعلام شد.

۱. انگلیس، تلگراف همان علما به‌امین السلطان، ۴ ربیع‌الاول ۱۳۰۹.

به علاوه به جمعیت گفته شد که: اگر پراکنده نشوند، به حکم شاه کشته خواهند شد. این خوب مؤثر افتاد، مردم متفرق گشتند، دکان‌ها را باز کردند، و کاملاً آرام گشت. از خوشبختی، خونی ریخته نشد... به عقیده صاحب‌دیوان حسادته روز چهارشنبه خیلی جدی بود، زیرا قضیه تنباکوکنار رفته و ذهن مردم سرشار از عناد سیاسی و دینی بود، جنبه غریب این ماجرا حضور زنان بود. اما آنها از گروه زنان هرزه‌ای بودند، چوب در دست آمدند که مردان را بزنند، مگر به حرکت آیند. گویا برای متوقف ساختن رژی در خراسان، هیچ وعده‌ای به آشوبگران داده نشده است. و بنظر می‌آید که به همین راضی گشته‌اند که تا چهار ماه و نیم دیگر در داد و ستد تنباکو آزاد باشند. به عقیده مستر دانیل این قرار زیانی به کار رژی ندارد... من هم گمان می‌کنم که مصلحت این باشد که در اول کار خیلی سخت نگیریم. همین اندازه که رژی توانسته پایه‌ای برای عمل خویش در چنین شهری بگذارد، خود غنیمت است. تصور می‌کنم شکست تظاهرات مشهد، تأثیر دلخواهی در سایر جاها داشته باشد»<sup>۱</sup>.

شارژ دافر انگلیس هم به تأیید آورده: «پیشوایان دینی از هیچ کوششی برای ساکت کردن مردم و اطمینان دادن به آنان دریغ نکردند»، و صاحب‌دیوان نیز نماینده رژی را در خانه‌اش مأمّن داد. بالاخره «کوشش مؤثر حکمران و پیشوایان علما، مانع شد که آشوب مشهد اوج بگیرد». بدین طریق بحران مشهد فرونشست.<sup>۲</sup> از آن اسناد رسمی گذشته، در گزارش حاج ابوالقاسم ملك التجار از مشهد به برادرش امین‌الضرب به نکته‌های تازه‌ای برمی‌خوریم. می‌نویسد: «مردم اینجا هم استعداد باطنی پیدا کرده بودند برای این کار» یعنی دربرخاستن بر علیه کمپانی. «رفته رفته این کار بزرگ شده و آخر الامر فتنه می‌شود. در این‌ولا آقامیرزا احمد مجتهد باطناً از حضرات اهل دخان طرفداری می‌نمود». برخی علما «می‌خواستند بالای منبر رفته، یعنی مردم می‌کشانیدند علما را، مخصوصاً آقا شیخ محمد تقی به جز وی ظاهراً با مردم همراهی می‌نمودند، باطناً روز موعود طفره زده بیرون

۱. انگلیس. گزارش خصوصی ژنرال مک‌لین به کنده، ۱۰ اکتبر ۱۸۹۱. ضمیمه گزارش محرمانه کنده به سالیسبوری، ۱۹ اکتبر ۱۸۹۱ (۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۰۹).  
 ۲. انگلیس، کنده به سالیسبوری، ۱۰ اکتبر ۱۸۹۱ (۶ ربیع‌الاول ۱۳۰۹).



نیامدند»<sup>۱</sup> در نامه‌دیگر از دو تن از ملایان که با مردم همراه گشته بودند یاد می‌کند: میرزا عبدالرحمان مدرس و سید پیشنماز (سید محمد کلاتی). میرزا احمد مجتهد آن سید پیشنماز را «در آن گیر و دار تنبیه کرد» یعنی به «زمانی که مردم به صدا درآمده بودند»<sup>۲</sup>.

طغیان مشهد به خلاف انتظار زود به شکست رسید - طغیانی که خصلت سیاسی محض داشت؛ از حد اعتراض بر امتیاز دخانیات گذشت و استیلاي سیاسی غربی را محکوم کرد. دانستیم که در این حرکت بار دیگر «مردم می‌کشانیدند علما را». اما آن علما نه تنها به خدمت مردم نیامدند و رهبری‌شان را نپذیرفتند، از دشمنان بیگانه مردم جانبداری کردند. با توجه به اینکه متولیکگری آستانه رضوی با پادشاه بود و علمای آنجا از موقوفات کلان آستانه فراوان بهره می‌بردند، شگفت نیست که آن پیشوایان دینی همواره جانب دولت را نگاه‌دارند، و موضع محافظه‌کارانه‌ای پیش گیرند. اما سخت شگفت می‌آید که مجتهدان تا آن حد با کمپانی استعماری دمساز گردند. حتی در مسلك ملائی و جمع مرید، روش آنان غریب می‌نماید. دست کم می‌توانستند همچون علمای شیراز خود را کنار بکشند، و مردم را به حال خویش بگذارند که راه خود را بجویند. به حقیقت «حمایت» مجتهدان از بساط دخانیات؛ برقرار کردن «مناسبات دوستانه خصوصی» با عاملان رژی، همدست بودن مجتهد رضوی با «حضرات اهل دخان»؛ تنبیه سید پیشنماز از جانب مجتهد شهر؛ ایستادگی شیخ محمدتقی در برابر مخالفان رژی و اقدام او در پراکندن مردم؛ و سکوتشان در دفاع از حقوق مردم - سربسر کردار ناستوده آن علمای می‌رساند، کرداری که به حرکت نافرجام مردم انجامید. به هر حال جنبش اعتراض کسبه و مردم در دل دولت هراسی انداخت.

\*

چند کلمه هم از ولایت کرمان بگوییم و این بخش را تمام کنیم. مأخذ اصلی آگاهی ما گزارش‌های تجار است: مقاومت نسبی کرمان دیرتر از چند شهر دیگر ظاهر گشت؛ وقتی هم که صدایی بلند شد، نحیف‌تر از دیگر جاها بود. هر مقاومتی

۱. حاج ابوالقاسم ملك التجار به‌امین‌الضرب، ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹.

۲. حاج ابوالقاسم ملك التجار به‌امین‌الضرب، ۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۹.

شد از جانب تاجر و کاسب بود که دست از کسب کشیدند، در حالی که ملایان شهر خاموش نشستند.

تا اوایل ۱۳۰۹ می‌شنویم: «در تمام ولایات ایران صدا بلند شد و غوغا بر پا گشت مگر ولایت کرمان.»<sup>۱</sup> این حالت را میرزا سیدعلی خان ناظم دخانیات که از یزد به کرمان رفته بود، اثر کاردانی خویش می‌شمرد. همچنین عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما حاکم منقور و بدسرشت کرمان، آنرا به پای تدابیر و سختگیری خود می‌گذاشت. حاکم به وزیر اعظم نوشت: «این مسأله عجب در حضور مبارک به اشتباه گذشته. میرزا سیدعلی خان با کدام قوه و عرض و طول می‌توانست این خدمت بزرگ را انجام دهد که مقرر می‌فرماید: عمل دخانیات کرمان را او منظم کرده است. اگر تدابیر فدوی و سختی‌های فدوی نبود، آنوقت معلوم می‌شد که از وجود خان چه ساخته است.»<sup>۲</sup>

این توجیه‌های آمر و مأمور، و بیحرکتی مردمی که بر آنان بسیار ستم رفته بود - هیچکدام نفی نمی‌کند ناخرسندی صنف تجار و کاسبکار کرمانی را. به شهادت همان ناظم دخانیات: با بکار افتادن دستگاه رژی «قریب دو بیست نفر تجار کرمانی و کسبه که کار و امر معیشت آنها منحصر به تنباکوفروشی بود، حالا دست از کار کشیده، بیکار گشته‌نشینی اختیار کرده‌اند». اما ادعا دارد که او در دل علما راه یافته، نزد «جمیع علما» محبوب است.<sup>۳</sup> آنان از جای خود تکان نخوردند.

سکون کرمان را حرکت پایتخت در هم شکست. معین‌التجار در نیمه جمادی‌الثانی ۱۳۰۹ اطلاع داد: همینکه خیر آشوب دارالخلافة رسید در شهر مهمه افتاد.<sup>۴</sup> در گزارش دیگر توضیح می‌دهد: می‌دانید «این وضع و اغتشاش عمل دخانیات... تمام این گفتگوها و سؤال و جواب‌ها از خود طهران برخاسته است». این اخبار حالا «به کرمان اثر کرده است. و روز گذشته در کاروانسرا چند نفر از

۱. معین‌التجار به‌امین‌الضرب، کرمان [محرم یا صفر] ۱۳۰۹.

۲. تلگراف عبدالحمید میرزا به‌امین‌السلطان، کرمان، ۶ ربیع‌الاول ۱۳۰۹.

۳. میرزا سید علی‌خان ناظم دخانیات به‌امین‌الضرب، کرمان [صفر ۱۳۰۹]. ضمن نامه به تاریخ ماه صفر تصریح دارد.

۴. معین‌التجار به‌امین‌الضرب، کرمان، ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹.

## از حرکت اعتراض تا طغیان / ۶۷

حضرات تجار تبریز غلبان‌های خودشان را از اطاق انداخته بودند میان کاروانسرا و شکسته بودند، و بعضی اشخاص دیگر هم متابعت آنها را نمودند. ولی هنوز از جانب مجتهدین و علما نفی نشده است... چیزی که هست کلی‌ها متضرر شده‌ایم؛ و از ضرر گذشته مورد سؤال و جواب مخلوق این شهر و مورد ملامت قرار گرفته‌ایم. کاش «هرچه می‌شد زودتر می‌شد، آسوده می‌شدیم». آن مقارن اوج-گرفتن سیر حوادث در پایتخت بود.

\*

چنین بود ماهیت حرکت اعتراض و کم و کیف طغیان‌هایی که در پی آوردند. اعتراضی ظاهراً با آهنگ انقلابی که از پایتخت سرگرفت، طغیان‌هایی که به ترتیب و به درجات در شهرهای شیراز و تبریز و اصفهان و مشهد جلوه یافت و در کرمان هم اثری گذارد. در مدارک تاریخی که بدست ما رسیده، مطلبی از جنبش در شهرهای دیگر نیامده، و اگر وقایع درخور ذکری می‌بوده بیگمان در یکی از آن منابع انعکاسی می‌یافته، و دست کم اشاره‌ای می‌رفته است.

بنابراین، احتمال خطا کم است اگر بگوییم که حرکت اعتراض و نمودهای کمابیش شورشی‌اش مملکت شمول نبوده است، گرچه در همان حد بسیار مهم و مؤثر بود. همچنین دانستیم همه‌جا کار به بن‌بست کشد، همه‌جا جوش و خروش به ظاهر فرو نشست. تا برسیم به حرکت شورانگیز پایتخت که تعیین‌کننده فرجام آن جریان تاریخی بود.

## از اعتصاب پرهیز «شرب دхан» تا بر انداختن رژی

دولت میان دو نیروی متقابل گرفتار بود: یکی حرکت بر علیه کمپانی انگلیسی که در برخی تظاهرات شهری و طغیان‌ها جلوه داشت. دولت اگر هم توانائی اش می‌رسید نمی‌خواست هر عصبانی را با قهر فرو بنشانند، خاصه اینکه مقاومت در برابر رژی امتداد یافته و آینده‌ای مبهم در پیش بود. سخن شاه وافی به همین معناست: «وقتی که رژی را بنا شود با خون رعیت خودمان مخلوط بکنیم» و شورشی را که «تمام کارهای دیگر را بی‌نظم می‌کنند متحمل شویم... آیا در این صورت نباید يك فکر دیگری کرد، یا باید کرد؟ به اعتقاد من البته باید تدبیری کرد که از این مخمصه‌ها خلاص شد»<sup>۱</sup>.

نیروی متقابل، فشار کمپانی بود که در اجرای امتیازنامه سرسختی می‌ورزید، و از پشتیبانی دولت انگلیس تا کنون (اما نه پس از این) برخوردار بود. منتج این دو نیرو، دولت را در تصمیم‌گیری قاطع مدتها متزلزل و مردد گردانیده بود. یعنی از یکسو دولت چون خطر بحران سیاسی داخلی را درمی‌یافت، در پی انحلال رژی می‌گشت. از سوی دیگر از عوارض سیاسی الغای امتیازنامه و بارگران خسارتی که می‌بایستی بردارد، اندیشناک بود و واپس می‌زد. این توجیهی می‌کند نوسان سیاست دولت را میان دو قطب متضاد. اما حالا هراس از بحران داخلی بر ملاحظات ناشی از عامل خارجی سخت می‌چربید - و دولت لزوماً می‌بایستی موضع سیاسی اش را

۱. متن دستخط شاه به امین السلطان خواهد آمد.

در برابر کمپانی تغییر دهد، یعنی دست کشیدن از رژی و به‌خاک انداختن امتیازنامه. فکر برهم زدن انحصارنامه در این وضع تبلور یافت.

پیش از این دانسته شد که فرض انحلال رژی در ذهن و اندیشه شاه بوجود آمد و نخستین بار در اواخر محرم ۱۳۰۹ ظاهر گشت. روایت کندی را در ۲۲ محرم شنیدیم که شاه «لحظه‌ای به‌جد می‌اندیشید که تسلیم معترضان گردد و امتیازنامه‌ها را فسخ کند». شاه حتی در تلگراف خود به حکومت آذربایجان گفته بود: «مشغول این کار هستم و با کمپانی مذاکره می‌کنم، بلکه انشاءالله کلیتاً این کار را موقوف [کنیم] و آسوده شویم». همچنین دانستیم که آنوقت امین‌السلطان بود که رأی شاه را زد، اما اختلاف سلیقه میان شاه و وزیر اعظم باقی بماند.

اینک گرچه طغیان‌هایی که در چند ولایت و ایالت برپا شده بود به‌ظاهر متوقف گردیده، اما سبب اعتراض همچنان روان بود. شارژدافرانگلیس در ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۰۹ خبر داد: «با وجود اینکه در حال حاضر هیچ اغتشاشی در ربط با رژی در کار نیست، اما نامه‌ها و عرض‌حال‌هاست که مردمان متفرد مستمراً به‌شاه می‌فرستند، و به‌متزلزل کردن تصمیم شاه منجر خواهد شد».<sup>۱</sup> مقصود، تزلزل رأی شاه در پشتیبانی از کمپانی است. گفتنی است که به‌روایت دکتر فوریه: شاه با امین‌الضرب رئیس هیأت تجار هم مشورت کرد و خواست از طریق او «در باره وضعی که واگذاری انحصار-نامه تنها کودرتجارت ایران بوجود آورده، مطلع گردد... گویا اوضاع‌های این کار را از شاه پنهان نداشته، البته باخویشتن‌داری که هر ایرانی در بیان حقیقت دارد».<sup>۲</sup>

شاه از اندیشه انحلال رژی فارغ نبود. فشار حوادث و آن حمله‌هایی که بر دولت می‌رفت، او را به‌موضع تصمیم‌گیری نهایی رسانده بود. در این مرحله شاه دستور صریح داد که وزیر اعظم راجع به‌قضیه فسخ امتیازنامه با سفارت انگلیس مذاکره نماید. طرفه‌اینکه دولت انگلیس نیز با توجه به آنچه در ایران می‌گذشت،

۱. انگلیس، تلگراف کندی به‌سالیسبوری، ۲۶ اکتبر ۱۸۹۱ (۲۲ ربیع‌اول ۱۳۰۹). در متن منتشر شده این تلگراف ضمن اسناد رژی، عبارت «و به‌متزلزل کردن...» حذف گردیده است.

۲. ملاقات امین‌الضرب با شاه در ۱۹ سپتامبر ۱۸۹۱ (۱۵ صفر ۱۳۰۹) بوده است (Feuvrier, p. 314).

اکنون موضع سیاسی کاملاً متمایزی از سیاست سوداگرانه کمپانی دخانیات پیش گرفت. این قضیه بمیان آمد که انحصارنامه «خلاف اراده شاه و ملت ایران» است، فرضی که تا به حال مطرح نبود. وزارت امور خارجه انگلیس بکاربردن زور را در دفاع از منافع کمپانی طرد کرد؛ ضمن دستوری که به شارژدافر خود فرستاد اعلام نمود: «خواست ما این نیست که موضع منفوری بگیریم، و برای اینکه خارجیان پول جمع کنند حکومت ایران را به اقدام‌های شدید واداریم». <sup>۱</sup> این تحول نظرگاه سیاسی، درگفت و شنود مهمی که امین‌السلطان با شارژدافر انگلیس آغاز کرد (۲ ربیع‌الاول ۱۳۰۹) نیک منعکس است.

امین‌السلطان چنین عنوان کرد: «مشکلات زیاد است و حتی تأسیس دستگاه رژی در این مملکت مخاطراتی را دربردارد - بطوری که هنوز خطر از یکجا بر نیفتاده، جای دیگر خطری دیگر برمی‌خیزد». به دنبال آن انحلال رژی را بمیان کشیده گفت: «شاید ممکن باشد که از راه دوستی رژی ملغی گردد و خسارت مالی و غیرمالی آن پرداخته شود... زیرا به نفع دولت انگلستان نیست که دستگاهی تجارتي به خاطر منافع دیگران [یعنی صاحبان کمپانی]، به قیمت روابط سیاسی دوستانه موجود میان ایران و انگلستان، مورد حمایت قرار گیرد».

کندی در جواب خاطر نشان کرد: دولت انگلستان «نمی‌خواهد تأسیسات تجارتي را خلاف اراده شاه و ملت ایران برایشان تحمیل گرداند، اما می‌ترسم الغای رژی دشواری‌های بزرگی برانگیزد. به یقین کمپانی خسارت مالی سنگینی مطالبه خواهد کرد. و از آنجا که این کمپانی به منظور انحصار تنباکو برپا گشته، خیلی کم احتمال می‌رود که سهامدارانش امتیازنامه‌ای را که بکلی نوع دیگر باشد، به جای آن بپذیرند... چون از آغاز کار انتظار همه این مشکلات می‌رفت، خیلی زود است که از موفقیت نهائی رژی مأیوس گردیم».

گرچه اکنون وزیر اعظم «پیشنهاد رسمی» را عنوان نکرد، اما تصریح نمود که بهر حال «امکان دارد قضیه الغای رژی مطرح گردد». به علاوه امین‌السلطان در انتقاد بر سیاست رژی گفت: «عاملان رژی در پی نفع آتی حرص می‌زنند. باید به آنان

۱. انگلیس، تلگراف وزارت امور خارجه به کندی، ۶ سپتامبر ۱۸۹۱ (۲ صفر ۱۳۰۹).

فهماند که کمپانی در دوسه سال [اول] از نظر تجارتي نمی‌تواند موفق باشد.<sup>۱</sup> یعنی کمپانی در این مدت نباید انتظار نفع فراوانی داشته باشد.

از نظر گفت‌و شنود سیاسی، نکته ظریف با معنی این است که نماینده انگلیس تصریح داشت که انگلستان نمی‌خواهد دستگاه کمپانی را خلاف اراده ملت و دولت ایران تحمیل گرداند. مفهوم مخالف آن اینکه هرگاه ایران به برانداختن رژی برآید، حکومت انگلستان سیاست سختی را پیش نخواهد گرفت جز اینکه ایران باید خسارت مالی سنگینی بپردازد. در ضمن، عنوان کردن «خسارت مالی و غیر مالی» در این وهله از جانب امین‌السلطان ابداً هوشمندانه نبود. بهر صورت، اوقضیه انحلال کمپانی را به روشنی اعلام کرد، موافقت نماینده انگلیس را در اصل مطلب بدست آورد. در گزارشی که نماینده سیاسی انگلیس راجع به بحث خود با امین‌السلطان به سالیسبوری فرستاد، عقیده وزیر ایران را در انتقاد بر کمپانی به تأیید آورد و نوشت: «از بدبختی است که کارگذاران رژی، مگر یکی دو نفر، از آن طبقه مردمان نیستند که مأموریت ظریفی را که به عهده دارند قرین کامیابی بانجام برسانند. به ایشان باید حالی کرد که از حرارتشان بکاهند و به ملایمت از حقوق کمپانی بگذرند». به علاوه ضمن تأیید اینکه رژی نباید در پی سود آنی برود، کندی افزود: «این نظری است که متداوماً در ذهن ارنستین تلقین کرده‌ام... بادشواری‌های فعلی، هرگاه اشاره‌ای از جانب هیأت مدیره رژی بشود، ممکن است تأثیر نیکویی ببخشند... اگر قرار شد که از طرف هیأت مدیره چنین اشاره‌ای برود، خوب است جنبه کلی داشته باشد، نه اینکه به تلقین این سفارت بوده است. در غیر از این صورت، ممکن است ارنستین خیال کند که سفارت شکایتی [بر علیه رژی] فرستاده است».<sup>۲</sup>

از آن برمی‌آید که سفارت انگلیس روش مدیر رژی و عاملان او را در ایران بهیچ وجه نمی‌پسندید، و حال آنکه تا کنون معمولاً کندی با کمپانی دمساز بود. در عین حال او از برخورد آشکار میان سفارت و کمپانی پرهیز داشت، و لازم می‌دانست که برای تعدیل سیاست رژی از لندن دستور برسد. گزارش‌های کندی تأثیر سیاسی

۱. انگلیس، تلگراف سری کندی به سالیسبوری، ۱۷ اکتبر ۱۸۹۱ (۳ ربیع الاول ۱۳۰۹). متن این تلگراف در اسناد رژی، ناقص منتشر شده است.

۲. همان مأخذ. مطالبی که کندی در این گزارش تلگرافی راجع به لزوم رسیدن دستور از هیأت مدیره رژی نگاشته، در متن منتشر شده اسناد رژی نیامده است.

خود را بخشید؛ قضیه الغای امتیازنامه بطور مشخص در وزارت امور خارجه انگلیس مطرح شد. در نامه‌ای که معاون وزارت خارجه به رییس هیأت مدیره کمپانی نوشت، زمینه شورش مردم را بر کمپانی شرح داده، از اعتراض‌های مزدمان معتبر سخن رانده، و نظر سالیسبوری را چنین ابلاغ کرد: «هر گاه باردیگر آشوب برپا شود، ممکن است شاه به پذیرفتن اعتراض هاتن در دهنده و امتیازنامه را فسخ کند». از این رو به حکم ضرورت کمپانی باید «به کمال احتیاط قدم بردارد»؛ به مدیر کمپانی دستور بود که گماشتگان رژی «نهایت اعتدال را مرعی بدانند»؛ و به علاوه «در اجرای کلمه به کلمه امتیازنامه فعلاً اصرار نگرند».<sup>۱</sup>

بحث ماروشن نمود که دولت در برابر سلسله اعتراض که از هر گوشه‌ای می‌رسید، و عصیان‌هایی که در چند ایالت برخاست، و از همه مهم‌تر درک خطر بحران داخلی - ناگزیر در اول ربیع الاول ۱۳۰۹ قضیه انحلال رژی را بانماینده انگلیس بمیان نهاد. و موافقت او را در اصل مطلب گرفت. تلقی دولت انگلیس نیز همین بود که هر گاه باردیگر طغیانی سر بگیرد، شاه بی‌چون و چرا به فسخ امتیازنامه اقدام خواهد کرد. از این رو از جانب دولت انگلیس به کمپانی سفارش رفت که با احتیاط قدم بردارد، و در اجرای مواد انحصارنامه سختگیر نباشد. زمینه الغای نظام رژی چنین فراهم گشت.

از نظر ترتیب تاریخی وقایع، باید توجه دهیم وقتی که دولت در مسئله انحلال رژی به گفتگو پرداخت، هنوز حادثه اصفهان دور بود. یعنی یکماه و نیم پس از این در نیمه ربیع الثانی ۱۳۰۹ بود که طغیان اصفهان سر برداشت، ملایان آن شهر به دنبال تجار پیش آمدند، و منع دخانیات را پیش کشیدند. به علاوه باید دانست که یک ماه پس از آغاز مذاکره ایران و انگلیس بر سر فسخ انحصارنامه بود که میرزای شیرازی

۱. اسناد رژی، از وزارت خارجه به گروونور، ۱۲۹ اکتبر ۱۸۹۱ (۲۵ ربیع الاول ۱۳۰۹).  
 جواب گروونور به وزارت امور خارجه مبنی بر این بود که: «روح تعلیماتی که هیأت مدیره به مدیرعامل کمپانی در تهران فرستاده، دقیقاً همان سفارش لرد سالیسبوری است». و گزارش رسیده از تهران مؤید این است که «آن تعلیمات بدون کم و کاست به اجرا در آمده‌اند... من و سایر مدیران کمپانی از وعده لرد سالیسبوری در پشتیبانی غیر رسمی او از کمپانی تشکر داریم، و کمپانی مدیون حمایتی است که وزارت امور خارجه تا به حال معمول داشته است». (اسناد رژی، نامه گروونور به وزارت امور خارجه، ۴ نوامبر ۱۸۹۱).



از اعتصاب پرهیز «شرب‌دخان» تا... / ۷۳

بزرگت شیعیان باردوم (در اوایل ربیع‌الثانی ۱۳۰۹) به اقدام برآمد - گرچه این بار هم کوشش او حاصلی بار نیاورد. آن مرجع دینی در تلگراف به شاه گفت: اجرای امتیازنامه‌ها سبب می‌گردد که «کفره بروجوه معاش و تجارت آنها (مردم) مسلط گردد تا بالاخر با آنها مخالطه... کند، و به خوف یا رغبت ذلت نوکری آنها را اختیار نمایند، و کم کم بیشتر منکرات شایع و متظاهر شود... و خلق ایران به کفر قدیم خود برگردند».<sup>۱</sup> سخن سنجیده میرزا همان مطلب اول بود در تأکید بر آثارشوم انحصارنامه‌ها. قضیه ظهور منکرات شرعی و بازگشت مردم به «کفر قدیم» مطرح نبود. بهر حال این مرتبه نیز جواب شاه سرسری بود. به گفته شیخ کربلایی: «استدعای علمای اعلام ایران را در پیشگاه دولت اثری نبود، سهل است که التماس رییس علمای اسلام [میرزای شیرازی] و اقداماتی که از آن حضرت نیز در این خصوص به ظهور رسیده، از هیچ‌رو در مزاج دولت اثر خیر و نفعی نبخشید».<sup>۲</sup> توجه آن این است: زمانی که دولت ازهراس بحران داخلی - اندیشه برهم زدن رژیم را می‌پروراند و حتی خود رأساً به اقدام برآمده بود، در برابر مقام معتبر دینی حاضر به گذشت و تسلیم نبود. دولت تصمیم در این قضیه را در انحصار قدرت عرفی خویش می‌شمرد. و حال آنکه به سادگی ممکن بود که میرزای شیرازی را از سیاست تازه خود بی‌گانه‌اند، و دست کم اعلام دارد که دولت در پی چاره‌جویی هست.

\*

حرکت بر علیه کمپانی دخانیات مسیر خود را می‌پیمود. جوش و خروش تازه‌ای که پایتخت را فراگرفت - همراه يك اقدام سیاسی، ضربت سختی بر هستی رژیم وارد ساخت. اما کاملاً کارگر نیفتاد. بیشتر دانستیم که حکم ملایان اصفهان در منع کشیدن دخانیات، در حوزه محدود خود کمابیش تأثیر فعلی داشت. گرچه آن رأی برای علمای سایر نواحی

۱. تلگراف میرزای شیرازی به شاه و جواب آن در رساله شیخ حسن کربلایی آمده. شاه در جواب او همین قدر گفت: «به امین السلطان فرمودیم که فرمان ما را مفصلاً... به آن جناب بنویسد... بعد از ملاحظه آنها، خواهی فهمید که دولت هرگز شأن و استقلال و منافع و آزادی [تجارت] رعیت را به دیگران نداده است». اما تا آنجا که می‌دانیم امین السلطان نامه‌ای نفرستاد.

۲. رساله دخانیه

مرجعیت نداشت، و خاصه پیشوایان پایتخت آنرا «دفع فاسد به افسد» می‌شمردند. ولی از نظر گاه تدبیر عملی آزمایش دلیرانه‌ای بود و همه‌جا شناخته‌گشت. قوت معنوی آن در این بود که منعکس‌کنندهٔ خواست مردم بود. به دنبال آن، زمزمهٔ تحریم دخانیات در هفتهٔ آخر ربیع‌الثانی ۱۳۰۹ در میان طبقات مختلف تهران شنیده شد. نخست شایع کردند که در جواب استفتای علمای اصفهان، حکمی از میرزای شیرازی به ایشان رسیده مبنی بر «حرمت استعمال دخانیات». به گواهی شیخ کربلایی که با محافل مذهبی تهران و اصفهان و سامره رابطهٔ مستقیم داشت «این شایعه به اصل و مأخذ درستی پیوسته نبود» اما چون مردم خواستارش بودند «دل در امید صدق این شایعه بستند».<sup>۱</sup>

با چنین گسایش و طلب ذهنی مردم - روز پنجشنبهٔ اول جمادی‌الاول ۱۳۰۹ یکبار در شهر شایعه افتاد که از جناب میرزا فتوایی رسیده در تحریم دخانیات، و شهرت دادند که استفتاء از جانب میرزا حسن آشتیانی از پیشوایان علمای دارالخلافه صورت گرفته، و جواب مستقیم به او رسیده است. باز به اعتراف شیخ کربلایی: اصل حکم «بر هیچکس مشهود نیفتاد» و هر کس به بازجست بر آمد پاسخ صریحی از آشتیانی نشنید، بلکه «بیشتر اهل شهرباقین به صحت و صدق آن حکم نداشتند».<sup>۲</sup> در پاسخ شکاکان فضول که همیشه و همه‌جا حاضر بوده‌اند، بعضی‌ها که همیشه همه‌گونه تأویلات در آستین داشتند گفتند: این از نوع توقیعاتی است که گاه بر «مرتاضین و اهل الله و خواص اولیاء الله ورود نموده» همچنانکه بر شیخ مفید نازل گشته بود.<sup>۳</sup> راستش اینکه هیچ نباید در پی اثبات اصالت آن سند بر آمد. روزگار چه بسیار احکام سیاسی و مذهبی دیده که شبهه در صحت آنها بوده یا از اصل صحت نداشتند - اما در سیر حوادث تأثیر گذارده‌اند. در ضمیر هشیار اجتماعی يك چیز اصالت داشت، و آن خواست و میل باطنی همگان بود. و همین واقعیت به فتوای منسوب به بزرگ

۱. همان مأخذ.

۲. رسالهٔ دخانیه.

۳. همان مأخذ. متن حکم منسوب به میرزای شیرازی این است: «بسم الله الرحمن الرحیم، الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان علیه السلام است. حرره الاحقر محمد حسن الحسینی»

شیعیان قوت بخشید. به تعبیر دیگر: «استعداد مردم که چند سال آزرده‌گی از دیوان و تخلف از فرمان درمزاج آنها نضج یافته بود، حکم موهوم میرزای شیرازی را بی‌سند معلوم مفترض‌الاطاعه» شمرد.<sup>۱</sup>

باز به گواهی معاصران، این آرایش سیاسی در پوشش دینی کار حاج کاظم ملك‌التجار با همراهی چند تن از دیگر بازرگانان و با موافقت میرزا حسن آشتیانی بود که ابتکار علمای اصفهان را به عاریت گرفتند، و با انتسابش به مرجع عالی شیعی با قوت بیشتر بکار بستند. به گفته شیخ کربلایی: «منشأ جعل» آن حکم را ملك‌التجار می‌دانستند.<sup>۲</sup> به سخن دیگر: آن فتوا را «به طریق موثق از مجعولات او گفتند که نسخه‌ها به هر سمت و هر ولایت منتشر کرد».<sup>۳</sup>

متن فتوا را همان روز اول جمادی‌الاول (که شب جمعه بود) بر سر هر بازار و گذر و در هر مسجدی بر مردم خواندند، نسخه‌های فراوان به چاپ زدند، و علما و تجار مضمون آنرا با پست و تلگراف به همه شهرها فرستادند. این خبر به سراسر مملکت شایع گشت. در پایتخت هنگامه برخاست. مردم به خانه ملای آشتیانی روان گشتند؛ دولت ملك‌التجار را به زندان قزوین فرستاد؛ و کار را بر چند تن از تجار دیگر که در تنظیم و پیشرفت این نقشه همراه بودند سخت گرفت. اما بی‌فایده بود. اکثر ملایان و قاطبه تجار جبهه واحدی بر علیه دولت و کمپانی رژی ساختند. اقدام آنان در يك فعل و انفعال اجتماعی از يك گروه و طبقه به سایر رده‌ها و اصناف منتقل گردید؛ جامعه شهر نشین پایتخت را فرا گرفت. بدین قرار در تهران حرکت تازه‌ای بر علیه دستگاه رژی شکل یافت، و از پایتخت به سایر ولایات کم و بیش رخنه نمود. حرکت جمعی نخست در جهت ابطال انحصار نامه ظاهر گشت، سپس در تهران به مجرای سیاسی گسترده‌تری تحول پیدا کرد که شرح آنرا خواهیم شنید.

۱. «خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله»، ص ۱۵۵.

۲. رساله دخانیه. دولت‌آبادی هم که این زمان در حوزه درس آشتیانی حاضر می‌شد، تأیید می‌کند: ملك‌التجار که «مردی متهور و جسور است، و با نایب‌السلطنه و میرزای آشتیانی محرمیت دارد فتوایی به امضای میرزای شیرازی منتشر می‌کند... گرچه این نسبت دروغ است». («حیات یحیی»، ج ۱، ص ۱۰۹-۱۰۸).

۳. «خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله»، ص ۱۷۳.

اکنون پرهیز ازدخانیات دراعتصاب مهم پایتخت به اجرا درآمد: دودچق و غلیان نه از درون خانه‌ها، نه از قهوه‌خانه‌ها، نه از سرای حکومت، نه از سرباز-خانه‌ها، نه به طریق اولی از مجالس روضه‌خوانی و فاتحه، و نه ظاهراً از حرمشرای شاهی بلند شد. به دستور شاه در آبدارخانه سلطنتی هم بساط غلیان را برچیدند، گرچه او و امین‌السلطان و بسیاری از اهل دولت از دخانیات پرهیز نجستند. حتی برخی از علما خود را پای بند آن حکم ندانستند. اما در شهر غلیان و چق را شکستند؛ داش‌مشتی‌ها چق‌های شکسته را به درون اداره دخانیات پرتاب کردند؛ خراطان چوب غلیان نساختند؛ عیاران و قلندران تریاک و چرس کشیدند و نزدیک تنباکو نرفتند؛ درس خواندگان جدید و به اصطلاح فرنگی‌مآبان که به تقلید اعتقادی نداشتند و برای خویش استقلال رأی قائل بودند، بر اثر درک اجتماعی درست سیگار و سیگارت نکشیدند؛ برخی اعیان خروسنجاپوش تظاهر به همرنگ جماعت بودن کردند؛ یهود و ترسا به مصلحت روزگار به ظاهر از دخانیات پرهیز جستند؛ معتادان غلیان میوه به را رنده و خشک کرده و یا چای را به جای تنباکو درس غلیان ریخته کشیدند. اتفاق افتاد که از جماعت چند هزار نفری که به تماشای اسب‌دوانی دوشان‌تپه رفتند، دیده نشد که کسی سیگار یا چق بکشد، مگر نایب-السلطنه که در چادر خود غلیان کشید و تعارف خشک و خالی هم به کسی نکرد. خرید و فروش اجناس دخان به عمل باطل شد و از قیمت افتاد.<sup>۱</sup> این حالت کمابیش به بسیاری شهرها سرایت کرد. در گزارش اصفهان آمده که: «کسی دست به تنباکو نمی‌گذارد».<sup>۲</sup> به توجیه شاه: «هر کس هم که تریاک کش نبود، حالا چق تریاک می-کشد... مرد که بی‌جهت غلیان را ترک نمی‌کند - لابد است برود یا تریاک بکشد یا چرس، یا هر نجاستی که گیرش بیاید سر غلیان بگذارد، بکشد و دیوانه شود، ناخوش شود، بمیرد. حقیقتاً خیلی اسباب استسقاء شده».<sup>۳</sup>

۱. مأخذ آن اطلاعات مجموع نوشته‌های معاصران است بدین قرار: رساله دخانیه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، جلسه از اعتمادالسلطنه، خاطرات سیاسی امین‌الدوله، خاطرات عباس میرزا ملک‌آرا، و گزارشی از لاسلس مورخ ۲۲ دسامبر ۱۸۹۱.
۲. محمدجعفر کاظم‌اوف به امین‌الضرب، ۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۰۹.
۳. دستخط شاه به میرزا احسن آشتیانی [جمادی‌الاول ۱۳۰۹]. «مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان»، ص ۲۴-۲۲.

لاجرم، از آنجا که «استعداد و ترصد مردم، این حکم را درست به کرسی نشانید و آوازه نفاذ امر جناب میرزا به عرض رسید، ایشان هم به خود گرفته انکار نمودند»<sup>۱</sup> از این قرار، مرجع تشیع با تکذیب نکردن آن سند خدمت مؤثر و مهم خود را به حرکت عمومی بجا آورد.

چنین آغاز شد نخستین اعتصاب با محتوای سیاسی‌اش که به تعبیر شاه: به صورت «یک شورش و نافرمانی ساکت و پنهانی» ظاهر گشت.<sup>۲</sup> و این اندیشیده‌ترین وصفی است از آن حرکت در مرحله فعلی آن. باید بیفزاییم که از حوزه شمول حکم منع دخانیات آگاهی دقیقی نداریم. نه گزارش‌های حکام ولایات بدست ما رسیده، نه درنامه‌های مأموران خارجی از شهرها مطلب مهمی یافتیم، و نه گزارش رئیس‌التجارهای ولایات محفوظ مانده‌اند مگر اشاراتی که در نامه‌های تجار چند شهر (اصفهان و کرمان) رفته که بیشتر آوردیم. تصور اینکه آن اعتصابی کاملاً مملکت شمول بوده باشد، سخنی ناتمام و بی‌دلیل است. ولی معقول است گفته شود که اعتصاب از پایتخت که کانون آن بود، بطور کلی و به درجات به شهرها سرایت یافت. بهر حال، نه کار اعتصاب پایتخت بلکه حوادثی که به دنبال آمد، تعیین‌کننده فرجام کار بود.

پیش از اینکه رشته گفتار را دنبال کنیم باید چند نکته مهم به حاشیه وقایع اضافه نمود: در جماعت علما بودند کسانی که (خواه به سبب ماهیت آن حکم تحریم، یا به خاطر بستگی‌شان به دولت و حتی به کمپانی رژی، یا به خودپرستی یا به هر انگیزه دیگری) پوشیده یا آشکارا خود را مکلف به پیروی آن فتوا نمی‌دانستند. از این کسان در پایتخت سید عبدالله بهبهانی، سیدعلی اکبر مجتهد تفرشی و ظهیر-الاسلام امام جمعه را می‌شناسیم. خاصه بهبهانی که در سفارت عثمانی سیگار کشید، و تا آخر داستان در مخالفت جمهور پایدار ماند. امین‌السلطان به شاه می‌نویسد: این سه نفر «متصل نزد این غلام می‌فرستند که هر چه میل دارید بگویند، ما حاضریم». حتی پس از مجلس گفت و شنود علما با وزیراعظم آنان «پیغام دادند که... منتظر

۱. «خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله»، ص ۱۷۳.

۲. متن دستخط شاه خواهد آمد.

بودیم که به ما غلیان تعارف کنید، بکشیم. نکشیدن شما و آقای نایب السلطنه در حضور ماها، بر ما هم مسأله را مشتبه کرده است که شاید میل اعلیحضرت... هم بر این است»<sup>۱</sup>.

نکته دوم در گمان مواضع چند تن از بزرگان دولت با میرزا حسن آشتیانی است. این حرفی است که از امین السلطان و از مأموران سیاسی انگلیس و از رئیس کمپانی بارها می‌شنویم. بدین معنی که نایب السلطنه و یحیی خان مشیرالدوله به سبب رقابت شخصی‌شان با وزیر اعظم، با ملای آشتیانی دمساز گشتند. در نامه خصوصی امین السلطان می‌خوانیم که: نایب السلطنه و مشیرالدوله «موقعی به دست آورده، در پرده علما را دیده، متفق کردند» یکباره صرف دخانیات به فتوای علما ممنوع شد.<sup>۲</sup> حتی به صراحت به شاه می‌نویسد: «اگر دست‌های آقای نایب السلطنه و مشیرالدوله بگذارد» مسأله حل خواهد شد، ولی «حقیقتاً خیلی عجیب است، یکی به مشیرالدوله نمی‌گوید بد ذات تو را چه به این فضولی‌ها»<sup>۳</sup>. در واقع ایرادش به خود شاه است. اینرا هم می‌دانیم که نایب السلطنه سواد تلگراف سبق میرزای شیرازی به شاه (۲۷ ذیحجه ۱۳۰۸) را در دسترس میرزا حسن آشتیانی قرار داده بود، و او منتشر کرد. به علاوه به دستور نایب السلطنه، کلانتر شهر فراشان را به قهوه‌خانه‌ها فرستاد که مبادا حکم منع دخانیات را بشکنند! گویا خواست دینداری-اش را ثابت کند. اما به پافشاری وزیر اعظم و تذکر او در «وخامت مال و سوء عاقبت» این کار، فراشان را فراخواندند.<sup>۴</sup> به حقیقت، کردار آن حریفان دلالت بر اعتقاد سیاسی‌شان نداشت؛ نشانه‌ای بود از رقابت شخصی در درون نظام حاکم غلط. گرچه آن رقیبان سهمی در سیر وقایع نداشتند، امین السلطان می‌کوشید که مسئولیت امری را به‌گردن دیگران افکند، شاید ضمیر ناهشیارش تسلی یابد. این خصلت اغلب خطاکاران سیاسی است که هر غلط و گناهی که مرتکب می‌گردند

۱. امین السلطان به شاه [جمادی الاول ۱۳۰۹] «نامه‌های تاریخی»، چاپ ابراهیم صفائی، ص ۸۲.

۲. امین السلطان به‌علاء السلطنه، [جمادی الاول ۱۳۰۹]، همان مأخذ، ص ۴۶.

۳. امین السلطان به شاه [جمادی الاول ۱۳۰۹]، همان مأخذ، ص ۸۳.

۴. گزارش امین السلطان به شاه [۱۰ جمادی الاول ۱۳۰۹]. شرح این گزارش خواهد آمد.

یا چون خود هنری ندارند، دیگران را مسئول هردشواری و مصیبتی قلمداد می کنند. اما مطلب سوم در سیاست روس: نگفته می دانیم که روس در کشمکش سیاسی و اقتصادی اش با انگلیس - از اول مخالف قرارنامه دخانیات و سایر امتیازنامه ها بود. بوتزوف وزیرمختار روس در نخستین «اعتراض رسمی» که به قوام الدوله وزیر امور خارجه فرستاد، انحصارنامه رژی را «مخالف تجارت و مغایر معاهدات» ایران شمرده الغای آنرا خواستار شد.<sup>۱</sup> از آن پس نیز به هر فرصتی، برانداختن رژی را به شاه و وزیراعظم خاطر نشان می کرد که يك مورد مهم آن در وقایع آذربایجان گذشت. اکنون هم وزیرمختار از این مقوله سخن می گفت که: «رییس ملت به شاه نوشته است که باید تمام امتیازاتی که از هر بابت به کفار داده شده است، برگردانید - منحصر به همین تنباکو نیست». همکار روسی اش پرسید: امتیازنامه هایی که به اجرا در آمده اند (مثل بانک و معادن و راه آهن) چگونه برمی گردند؟ بوتزوف جواب غریبی داد: «تمام برمی گردد، و من هم منتظرم که بعد از برگشتن آن امتیازات خدمت شاه رفته عرض کنم که: باید عهدنامه ترکمان چای را بفرستید به امضای علمای ملت بفرسانند». <sup>۲</sup> البته صداقتی در این حرف نبود، هوچیگری سیاسی از نوع روسی اش بود.

برگردیم به رشته گفتار اصلی: اعتصاب مردم در پرهیز از غلیان و چپق و سیگار، دولت را چند روزی سرگردان و گیج کرد. اینک شاه به تصمیم اصلی خود مبنی بر الغای امتیازنامه بازگشت؛ امین السلطان را مأمور کرد که دنبال گفته گوی سابق را با سفارت انگلیس و کمپانی بگیرد. به خاطر بیاوریم که آن زمان در اصل انحلال رژی به توافق رسیده بودند. شاه معتقد شده بود که بساط رژی را به هر قیمتی «اگر چه به ضررهای زیاد باشد» بایستی برانداخت. در این باره دستخط بسیار مهمی (که بیگمان آنرا در هفته اول جمادی الاول نگاهشته) به امین السلطان فرستاد. شاه وجهه نظرش را چنین اعلام کرد:

«وقتی که رژی را بناشود با خون رعیت خودمان مخلوط بکنیم، و یک شورش

۱. اسناد رژی، تلگراف ولف به سالیسبوری، ۱۶ سپتامبر ۱۸۹۰ (۱ صفر ۱۳۰۸).

۲. امین السلطان به شاه (جمادی الاول ۱۳۰۹)، «نامه های تاریخی»، چاپ ابراهیم صفائی،

ص ۸۲. قسمت اول این گزارش، بدون توضیح بچاپ نرسیده.

و انقلاب دائمی را که تمام کارهای دیگر را بی نظم می کند متحمل شویم... آیدر این صورت نباید يك فكر دیگری کرد؟ یا باید کرد؟ به اعتقاد من البته باید تدبیری کرد که از این مخمصه‌ها خلاص شد اگرچه به ضررهای زیاد باشد. شاید انشاءالله کاری بشود که بدون ضرر و بدون یأس کمپانی هم این کار بشود. و آن بسته به سعی و اهتمام فداکاری شخص شما خواهد بود که واقعاً دولتخواه هستید، و نمی خواهید که ما اینطور استمراراً در اذیت این کار باشیم... همانطور که نوشتم، محرمانه و شخصاً با وزیرمختار صحبت بکنید، و همچنین با خود رئیس دخانیات حرف بزنید که: وضع کار را شما که بهتر از ما می بینید و توی کار هستید... آذربایجان که آنطور شد و اگر ما بخواهیم به زور اسلحه رژی را در آنجا مستقر و مستقل نمایم، البته باید با رعیت آنجا مشغول جنگ شویم. البته عیوبات داخلی این جنگ آذربایجان را می دانید... همان سرحد روس بودنش کفایت می کند. آنجا که این عمل رواج نگیرد، درحقیقت سکنه بزرگی به کار رژی می رسد و بی معنی می شود. سایر بلاد را هم که می بینید - گاهی اصفهان، گاهی شیراز، گاهی مشهد، کرمان بلکه همه جا در شورش و انقلاب است. اگرچه شهری و مملکتی را به تهدید و تنبیه ساکت می کنیم، اما این سکوت موقتی است و ابداً تمام نشده و نخواهد شد. این بازی تازه را هم که علما در آورده... این خود يك شورش و نافرمانی ساکت و پنهانی است. مردم تا کی می توانند غلیان نکنند؟ آنوقت شاید دست به کارهای دیگر بدتر بزنند. در هر صورت این وضع حالیه رژی هیچ فایده‌ای برای شما [یعنی رژی] ندارد، بلکه بالاخره می ترسم در ولایات صدمه‌ای به شماها بخورد که برای ما بدنامی آن تا قیامت بماند. پس بهتر این است که این کار را به طرح و يك وضع دیگری بیاوریم که رژی و انحصاری و ید واحد نباشد، و شما هم ضرر نکنید، و دولت ایران هم ضرر نکند، کار هم از این وضع شورش و همه‌مهمه بیرون برود... شما حالی بکنید»<sup>۱</sup>.

۱. دستخط شاه به امین السلطان (اوایل جمادی الاول ۱۳۰۹)، «اسناد سیاسی»، چاپ ابراهیم صفائی، ص ۲۸-۲۹. تاریخ دستخط را به این دلیل تعیین کردیم که به‌مأخذ گزارش وزیر-مختار انگلیس، امین السلطان پس از مذاکره‌اش با تجار و علما و وزیرمختار، در دهم جمادی الاول راجع به‌الغای انحصار داخلی رژی به توافق رسیدند. از اینرو آن دستخط در هفته اول این ماه صادر شده بود.



در سنجش آن دستخط بساید گفت ناصرالدین شاه شناخت صحیحی از ماهیت سیاسی و حدت قضیه داشت؛ تعبیرهای او اندیشیده است؛ تمیز می‌داد که طغیان بر علیه رژی به آسانی تمام‌شدنی نیست بلکه وضع عمومی را «در شورش و انقلاب دائمی» می‌دید و مایه دل‌نگرانی او همین مسأله اصلی بود؛ اعتصاب یا آن «نافرمانی ساکت و پنهانی» را فقط به عنوان یکی از مظاهر همان جنبش می‌شناخت؛ بعید نمی‌دانست که مردم بر کمپانی و عاملان رژی بشورند؛ نمی‌خواست امتیازنامه را به نهای خون مردم به اجرا در آورد گرچه پیشتر چنین تهدیدی کرده بود؛ و بالاخره مصلحت سیاسی ایران را در این نمی‌دانست که راجع به ایالت آذربایجان قرار رژی خاصی بگذارد. لاجرم، مصمم گشت که کار دخانیات را به صورتی از دست «رژی و انحصاری و بدو واحد» کمپانی بیرون بیاورد. یعنی همان نقشه‌ای را که دو ماه پیش از حکم پرهیز از شرب دخان، بطور مشخص با نماینده انگلیس مطرح شده بود، به اجرا در آورد. تنظیم شرایط عملی آنرا بر عهده وزیر اعظم سپرد. نکته مهم دیگر اینکه از برداشت کلی دستخط شاه برمی‌آید که تا به حال امین‌السلطان در یکسره کردن کار رژی تأمل داشت. از همین بابت، چنانکه خواهیم دید شاه وی را سرزنش کرده و براو «متغیر» گشته بود. اکنون هم آن وزیر می‌پنداشت که سرانجام مردم خسته شده، اعتصاب را می‌شکنند که عین خام اندیشی بود. بهر صورت، اکنون امین‌السلطان در اجرای آن دستخط به اقدام برآمد، و کوشید که اتهام تزلزل رأی یا تأمل عمدی سابق را از خویشتن بشوید.

پیش از اینکه امین‌السلطان با وزیرمختار انگلیس و مدیر کمپانی به مذاکره پردازد، با علما و تجار یعنی دو گروه تعیین‌کننده فعلی، به گفتگو نشست تا موضوع دولت درست مشخص گردد و به اصلاح کار برآیند. مجلس مذاکره در دهم جمادی-الاول ۱۳۰۹ منعقد گشت. روز پیش از آن میرزا حسن آشتیانی در پیغام خود به وزیر اعظم، موضوع تلگراف چهار ماه قبل میرزای شیرازی را پیش کشید و خواستار لغو همه امتیازنامه‌های خارجی گردید. اما مجتهد زود وا داد! راجع به قرارنامه رژی گفته بود: «این کار اصلاح بر نمی‌دارد، باید موقوف گردد». به علاوه گفت: مگر دولت تلگراف جناب میرزا را (که در ۲۸ ذیحجه ۱۳۰۸ فرستاده بود)

بدیده است؟ تلگراف حاضر است - «بگیرند، بخوانند، این امتیازات همه باید برگردد و تا برنگردد جناب میرزا آرام نمی گیرند». امین السلطان جوابی به مجتهد بدین مضمون فرستاد که: «ابداً اسم امتیاز و امتیازات [را] نبرید، و بی جهت القای شبهه‌های بی معنی... نکنید، این حرف‌ها قباحت دارد، کار دولتی و امتیازات چه ربطی به علما و عمل مذهب دارد؟ پس تلگراف و پست هم یقین حرام است». باز به روایت خود امین السلطان: با پیغام سخت و تهدیدی که رفت، آشتیانی را «به این مقام آورده‌ام که حرف‌های دیگر را کنار گذاشته، فقط در اصلاح همین مسئله تنباکو حرف بزنند، بینیم چه می‌توان کرد».<sup>۱</sup>

شاه از بابت عنوان شدن مجموع امتیازنامه‌ها به خشم آمد، در حاشیه همان نامه به ترش‌رویی دور از آداب، نوشت: «این میرزا حسن پوسیده پدر سوخته چه می‌گوید؟ اینها تودهنی می‌خواهند بسیار سخت». اما شاه هم مانند مجتهد زود و ا زد. در واقع آشتیانی قضیه ابطال امتیازنامه‌ها را به جد نگفته بود. حتی او تکذیب کرد که موضوع الغای آن انحصارنامه‌ها را مطرح کرده باشد. به شاه می‌نویسد: «در مسئله بانک و راه آهن و غیره که عرض کرده‌اند دعاگو طرف بوده... خلاف عرض شده، به واسطه آنکه در مسئله بانک بهیچ وجه گفتگویی نشد، و از راه آهن به همین قدر عنوان شد که مفاسد این امتیازات هم بسیار است».<sup>۲</sup>

روز بعد، دهم جمادی‌الاول، چندتن از وزیران با علما (از جمله آشتیانی) و با نمایندگان تجار در دو مجلس جداگانه در خانه نایب السلطنه به گفت و شنود نشستند. سخنگوی دولت همچنان وزیر اعظم بود. مذاکرات مفصلی در گرفت که گزارش آن به خط امین السلطان در دست است. این تصویری است از صحنه جدال وزیر با مدعیان به روایت خود او:

بحث بر سر انحصارنامه دخانیات در گرفت. ملایان گفتند: «از ماها هیچ کاری ساخته نیست، شما بروید جناب میرزا را درسامره راضی کنید، هر چه او گفت

۱. امین السلطان به شاه [۹ جمادی‌الاول ۱۳۰۹] «نامه‌های تاریخی»، چاپ ابراهیم صفائی، ص ۸۳-۸۲.

۲. میرزا حسن آشتیانی به شاه [جمادی‌الاول ۱۳۰۹]، «مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان»، ص ۲۶.

از اعتصاب پرهیز «شربدخان» تا... / ۸۳

ما اطاعت می‌کنیم». امین‌السلطان پیشدستی کرد که: «شما عجالتاً مردم را ساکت کنید، این هیاهوی غلیان حرام‌شدن و غیره را موقوف کنید تا ما برویم میرزا را راضی کنیم». ملایان که از واکنش مردم می‌هراسیدند تن‌درندادند و گفتند: «وضع طوری است که اگر حالا ما برویم به مردم بگوییم غلیان بکشید، اول ماها را تکه تکه خواهند کرد». روشن است که علما دنباله‌رو افکار عمومی بودند.

اینجا وزیر رندانه مسألهٔ اصالت فتوا را به میان کشید: «این استفتاء که به میان مردم انداخته و نسبت آنرا به جناب میرزا می‌دهید، اصلش کو و کجاست؟ اصلش را بدهید تا ما بدانیم، به شما دخلی ندارد». حضرات دیدند بدگیری افتادند، قضیهٔ فتوا را کنار نهادند، بنا کردند به بلندخواندن متن تلگراف چهارماه قبل میرزا و گفتند: با این حکم «تمام امتیازات حرام‌است، حالا شماها آمده اصلاح‌قرارنامهٔ تنباکورا از ما می‌خواهید که شرعی کنید». این نمی‌شود. بعد مجتهد آشتیانی رو کرد به امین‌السلطان و معترفانه گفت: «بسیار خوب، استفتاء دروغ است، این تلگراف هم دروغ است؟» وزیر به این برهان متوسل گشت که: «راست و دروغش را نمی‌دانم، اما اینقدر می‌دانم که ربطی به این مجلس ندارد؛ تلگرافی که کسی به کسی بکند... حکم و حجت نیست». وانگهی این تلگراف را «به شما نوشته‌است که بردارید بخوانید و صورت آنرا... سواد کرده، دست به‌دست در این شهر بگردانید».

آهنگ گفت و شنود تند شد. وزیر دید الان مجلس برهم می‌خورد، و به تصور او همینکه آقایان بیرون بروند «هزار مزخرفات خواهند گفت، و شهرت‌ها خواهند داد که رفتیم و وزرا را مالانندیم، پشت دین را راست کردیم، چنین و چنان کردیم. و خیلی بد خواهد شد». پس، رندانه از در سازش پیش آمد و دلایلی آورد آمیخته به مغالطه: «این نکته را به شماها بگویم: هفت کروور موهوم که سهل است، اگر هفتاد کروور پول نقد هم بیاورید... محال است این امتیاز را بهم بزنند، و ابداً بهم نخواهد خورد، و امضای یک پادشاه قادر مستقل تا قیامت به‌توت خودش باقی است، شما هم نمی‌توانید به زور پس بگیرید، نگاه می‌دارند، هر وقت مصلحتشان اقتضا کرد اجرا می‌دارند، خسارت گذشته را هم می‌گیرند. آنوقت معلوم خواهد شد که شماها به دین و دولت اسلام خدمت کرده‌اید، یا خیانت؟»

شمارا اینجا برای «مشورت و مصلحت آورده‌اند که اگر چیزی به عقلمان می‌رسد بگویند» تا به اصلاح کار برآییم. آقایان با همین حرف آرام شدند. گفتند: «عیب و ضرر شرعی» امتیازنامه در يك کلمه «انحصار» است که «مبنای قرارنامه بر آن است». اگر آن کلمه از میان برداشته شود «دیگر فصول و شروطی باقی نمی‌ماند که اصلاح شود».

همین مطلب را امین‌السلطان سفت و سخت چسبید. و از علما قول گرفت که «تمام حرف در این يك کلمه است، و همه اقرار کردند». سپس افزود: «اگر قول می‌دهید و شرط می‌کنید و مرا وکیل مطلق می‌کنید که این کلمه را بردارم، یعنی انحصار در داخله موقوف شود ولی انحصار خارجه حق کمپانی باشد و کمپانی هم مثل سایر تجار حق خرید و فروش داشته باشد، یعنی هر کس دلش می‌خواهد به او بفروشد، نمی‌خواهد نفروشد» دنبال قضیه را می‌گیرم و «اگر توانستم به همین طور قرار کار را می‌دهم». يك شرط هم دارد که الفاظ «موقوف شد» و «بهم خورد» هم در میان نباشد که دولت انگلیس مجبور به ایستادگی نشود. در ضمن خاطر نشان ساخت که در عوض خسارت کمپانی (بابت الغای انحصار داخلی) مبلغی به عنوان عوارض به هر کیسه تنباکو بسته شود که هر ساله به رژی بپردازند. و تحمیلی بر خزانه دولت نباشد.

یکبار همه دبه در آوردند که: «چطور، چطور؟» (گویا مجتهدان ایراد موجهی داشتند که امین‌السلطان توضیح نمی‌دهد). اما او که از رو نمی‌رفت، به تردستی آنان را قانع کرد، و به تعبیر خودش: یکان یکان با مقداری «غمزه و عشو» گفتند: «بسیار خوب». آن وزیر که در این بگومگوها ناافلا بود و پیش افتاد، رضایت حاضران را کافی نشمرد و شرط کرد که: «باید قول بدهید... باید از طرف تمام علمای ولایات [هم] قول بدهید». با این «اتمام حجت» قول دادند که: «رضادادن تمام علما به عهده آنها باشد».

بدین قرار علما بر سر دو قضیه عمده با وزیر اعظم توافق کردند: یکی لغو انحصار داخلی دخانیات؛ دوم تأیید اینکه انحصار تجارت خارجی تنباکو همچنان در دست کمپانی بماند. اما این در معنی نفی می‌کرد فرض اصلی را که قرار بود مفهوم «انحصار» بکلی از میان برداشته شود. ملایان که در بحث اصولی بسیار توانا

و به ظرایف مسائل فقهی دانا بودند، چگونه ممکن است تضاد میان دو قضیه ساده را که امین‌السلطان عنوان کرد، ندانسته باشند؟ و آن این بود که: «انحصار خارجه حق کمپانی باشد، و کمپانی هم مثل سایر تجار حق خرید و فروش داشته باشد». شناختن حق «انحصار» تجارت خارجی برای کمپانی، دقیقاً معادل بود بانفی اختیار تجار در معاملات خارجی تنباکو. توجیه موافقت و تسلیم علما در این قضیه اساسی ساده است:

۱. آنان در پی انحلال مطلق رژی نبودند، و در حد الغای انحصار داخلی راضی و حتی خرسند بودند. به تعبیر مجتهد آشتیانی: او «عدم امکان اصلاح بالکلیه» امتیازنامه را پذیرفت، و از بابت رفع انحصار داخلی خود را «اول‌المتشکرین» شاه خواند.<sup>۱</sup>

۲. علما زود تسلیم زبان‌آوری و القای شبهه امین‌السلطان گشتند شاید از آنکه در فن گفت و شنود سیاسی خبرگی نداشتند. سخن وزیر اعظم دایر بر اینکه: دولت انگلیس «محال است این امتیازنامه را بهم بزنند» و یا اینکه امضای پادشاه «قادر مستقل تا قیامت» برجاست، سربسر فریب بود. او موافقت سفارت انگلیس را در فسخ کامل انحصارنامه، از مجتهدان پنهان داشته بود. از سوی دیگر علمائیز می‌بایستی بدانند که دولت در اجرای حق حاکمیت خویش، به آسانی می‌توانست به الغای امتیازنامه برآید. مگر سابقه برهم‌زدن امتیازنامه بسالابلند رویترا از یاد برده بودند؟ دور از تصور است که آنان به مجموع این مسائل ساده بینا نبوده باشند. حتی امین‌السلطان رضایت‌دادن علما را به اینکه انحصار تجارت خسارچی دخانیات در دست رژی باقی بماند، بهیچ‌وجه انتظار نداشت. و شگفت‌زده به شاه نوشت: «هیچکس در خواب نمی‌دید که کار اینطور بشود». کنه قضیه این بود که همه مسائل بازمی‌گشت به یک‌مسئله اصلی که علما در مقام برانداختن کمپانی نبودند، همچنانکه پیشتر تحریم شرب دخان را «دفع فاسد به افسد» می‌انگاشتند.

مجلس دوم در گفتگوی امین‌السلطان با نمایندگان تجار بود که در خانه نایب‌السلطنه حاضر گشته، بدون فاصله پس از مذاکره وزیر اعظم با ملایان به بحث نشستند. امین‌السلطان در گزارش خود به شاه، شرح صحبت با تجار را نیآورده

۱. از نامه میرزا حسن آشتیانی سخن خواهیم گفت.

بلکه وعده به عرض حضوری داده است. همین قدر نوشته که: برای تجار خطبه‌ای خوانده که «تمام ضرر و خسارت این فساد به آنها خواهد خورد». تأکید او بر توافقش با علما بر سر الغای انحصار داخلی بود و پرسید: «اگر به اینطور تمام شود راضی هستید؟» می‌نویسد: «مخصوصاً انحصار اخراج [یعنی انحصار خارجی] تنباکو را مکرراً شرط کردم، آنها هم مکرراً قبول کردند». از اظهارات تجار در آن انجمن خبر نداریم. ولی می‌دانیم که تجار با منطق سوداگری خود فعلاً آن توافق را پذیرفتند. اما بعد به اعتراض آمدند که معاملات خارجی تنباکو نیز باید «به صورت اولی اصلی» در آید و «تصرف» رژی در این کار یکسره قطع شود. تجار که به حق خود را صاحبکاران اصلی قضیه می‌دانستند، قرار دولت و علما را بیوجه شمرده به کنار نهادند. شرح آن خواهد آمد.

رسیدیم به مجلس سوم در گفت و شنود امین‌السلطان با وزیرمختار انگلیس: وزیر اعظم که از بحث با علما و تجار خلاص شد، بیدرنگ شبانگاه با لاسلس به مذاکره نشست. امین‌السلطان به دنبال گزارش خود به شاه، شرح مذاکره‌اش را با لاسلس چنین می‌آورد: به وزیرمختار فهماندم: که «بدانید دیگر از برای ما وسیله‌ای در اجرای این عمل [رژی] نمانده است غیر از جنگ با داخله و رعیت خودمان که آنهم به صد هزار دلیل امکان ندارد... بدانید که اگر این کار اینطور نگذرد، جان و آبروی من در معرض خطر است - دیگر قدرت ایستادگی ندارم، و می‌ترسم مجبور شوم که استعفا کنم. و اگر استعفای مرا قبول نکنند خودم، خودم را تلف کنم. و به سالیسبوری تلگراف کنید که: اگر نمی‌توانید کمپانی را به این قرار راضی و مجبور کنید، پس از من چشم بپوشید». (منظورش قرار و مداری بود که با تجار و علما در لغو انحصار داخلی و حفظ انحصار خارجی گذارده بود). وزیرمختار قول داد که: «تمام قوت و همت خود را در این کار صرف نمایم، و قول داد که عبارت آخری این غلام را هم در تلگراف سالیسبوری بنویسد».

امین‌السلطان به عنوان سیاستمدار ایرانی در جدل با هر کدام از مدعیان، حساس و تجار و وزیرمختار، شیوه خاصی پیش گرفت. موضع سیاسی ایران را به لاسلس درست حالی کرد که اجرای امتیازنامه، ایران را به شورش داخلی می‌کشاند، و حکومت تاب و توان مقابله با آنرا ندارد. و آن اتمام حجت بود. اما فرض استعفای

اومبالغه آمیز است. نکته‌های مهم دیگری هم درمدا کرده‌اش بالاسلس آمده که در گزارش وزیر مختار به سالیسبوری خواهیم شنید.

وزیر اعظم که در بونه گفتگوهای سیاسی خود را کامیاب می‌دانست، گزارش خود را به شاه باسخنانی گله آمیز تمام کرد. می‌نویسد: با تفصیلی که گذشت امید دارد که حالا پادشاه «بدون یکدینار ضرر مالی و آبرویی از این مخمصه خلاص شود، و از منت‌های بیجای سرکار ظل السلطان و آقای نایب السلطنه و این و آن خلاص، و از تهدیدات و انتریک‌ها و اسباب‌چینی‌های روس‌ها هم آسوده شوید - و عوض خنده‌هایی که آنها خیال داشتند به ما بکنند، ما به آنها بخندیم. ولی نمی‌دانم بعد از تمام شدن عمل هم، فداکاری و جان‌نثاری... این غلام بروجود مبارک ثابت خواهد شد، یا باز محل تأمل بوده، هر روز با اسباب‌چینی آقای نایب السلطنه و سایرین باید وجود مبارک نسبت به این غلام و اجزایم متغیر بوده، علی‌الاتصال در حالت تزلزل و خفت... زندگانی نماییم؟» پس از سرانجام گرفتن این کار متوقع است که این غلام را «مرخص فرمایند، خود را به گوشه‌ای نشانده» و این چند روز عمر را به دعاگویی بگذرانم.<sup>۱</sup> اینجما امین السلطان به چند مطلب اشاره آشکار دارد: کارشکنی‌های درون دربار، تهدید روس، و خاصه بدگمانی شاه نسبت به دولتخواهی وی. روشن است که وزیر اعظم و عاملان او بر سر مسأله ژرژ و تأخیر در حل آن، مورد پرخاش شاه قرار گرفته بودند. این معانی در ربط پیشنهاد او در کناره‌جویی از خدمت، و حتی تلف کردن خود (که خیلی جدی نباید گرفت) حکایت از آزرده‌گی‌اش از شاه دارد. بیانش بوی قهر می‌داد.

اینک چند نکته را هم از گزارش وزیر مختار انگلیس بیفزاییم: امین السلطان پس از مجلس مذاکره با علما و تجار، سرشب بود که با لاسلس به گفتگو پرداختند. او نیز حاصل مذاکره با وزیر اعظم را شبانه ضمن تلگراف ۱۲ دسامبر ۱۸۹۱ (۱۰)

۱. گزارش امین السلطان به شاه [۱۰ جمادی الاول ۱۳۰۹]، به‌مأخذ سابق، ص ۳۹ - ۳۴. تاریخ قطعی این گزارش را به‌مأخذ تلگراف لاسلس به سالیسبوری تعیین کردیم. امین-السلطان به دنبال صحبت با علما و تجار، بلافاصله با وزیر مختار به‌مذاکره پرداخت، و او نیز شبانه شرح مطلب را ضمن تلگراف ۱۲ دسامبر ۱۸۹۱ (۱۰ جمادی الاول ۱۳۰۹) به وزیر امور خارجه اعلام داشت.

جمادی الاول ۱۳۰۹) به سالیسبوری خبر داد. می نویسد: «در تهران ناراضماندی فراوان است»؛ ملایان بر امتیازنامه ایراد شرعی دارند؛ وزیران سخت درکارند. و امین السلطان گفت: قضیه «حالت جدی گرفته و شاه ناراحت است». او افزود که: «اگر انحصارنامه باقی بماند- یا به جنگ داخلی می انجامد، یا او بایستی استعفا بدهد». و به علاوه «اودر مملکت منفور خواهد شد زیرا وی را مسبب منع استعمال تنباکو می دانند». بالاخره تذکر داد که: «توانایی اش در پشتیبانی از رژی روبه کاهش نهاده، و برای اینکه به آشوبها خاتمه داده شود، ممکن است شاه یکباره امتیازنامه را فسخ کند». در این احوال وزیراعظم پیشنهاد کرده: امتیازنامه تاحدی که راجع به مصرف داخلی می شود لغو گردد؛ اما انحصار خارجی همچنان در دست کمپانی بماند؛ و ممکن است مالیات اضافی بر تنباکو بست که خسارت کمپانی را از آن محل بردارند. و تأکید نمود که: «وضع بحرانی که پیش آمده ممکن است برای کمپانی مصیبت بار تمام شود، و از آن پیشنهادی بهتر نمی تواند عرضه بدارد». لاسلس از امین السلطان پرسید: «اگر کمپانی پیشنهاد او را بپذیرد، آیا مطمئن هست که قضیه رو براه گردد؟» از وزیر جواب مثبت شنید که: «علما و تجار تنباکو هر دو موافق کامل داده اند که هرگاه انحصار داخلی از میان برداشته شود، از معارضه با کمپانی دست بر خواهند داشت».<sup>۱</sup> اما از سؤال وزیر مختار (که آیا اطمینان هست که با قبول پیشنهاد ایران کار سامان پذیرد) برمی آید که مقاومت عمومی در برابر کمپانی، در ذهن لاسلس حدت بیشتری داشت. و او درست، تمیز داده بود نه امین السلطان. می دانیم لاسلس با ایران از در همراهی درآمد، و بر عاملان رژی همواره خرده می گرفت. امین السلطان همکاری او را مغتنم می شمرد و امید داشت که «به اهتمام و دستگیری» او کمپانی را بر لغو «مونوپل داخله» راضی گرداند. وزیر می نویسد: «اگر انشاء الله این کار را از پیش ببرم و به اعانت سفارت بر کمپانی فائق بیایم، بدانید بزرگترین خدمتی است که

۱. انگلیس، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۱۲ دسامبر ۱۸۹۱ (۱۰ جمادی الاول ۱۳۰۹). توجه می دهیم که خلاصه این تلگراف در مجموعه «اسناد رژی» (سند ندره ۳۰) هم بچاپ رسیده، اما با حذف چند نکته بسیار مهم از جمله: اظهارات امین السلطان در خطر تهدید «جنگ داخلی»، فرض «استعفا»، او، منفور گشتن او به سبب تحریم دخانیات، و امکان اقدام شاه به «فسخ» امتیازنامه.



به مملکت ایران کرده‌ام - زیرا که اگر این کار اینطور تمام نشود... باید شروع به جنگ داخلی بنماییم، انشاءالله نخواهد شد»<sup>۱</sup>.

از مجلس مذاکره اول امین السلطان و وزیر مختار انگلیس بیش از چهل و هشت ساعت نگذشت که باز به گفتگو برآمدند (۱۲ جمادی الاول). وزیر اعظم گفت: «خیلی علاقه مند است» که پاسخ پیشنهادهای او راجع به کمپانی رژی هرچه زودتر برسد، زیرا «ساکت کردن اغتشاش پایتخت اهمیت زیاد دارد، و اگر امتداد یابد مخاطره خواهد داشت. و لازم است علمارا و ادارد که منع استعمال تنباکورا بردارند. این کار تنها به وسیله اعلام فسخ انحصار داخلی عملی است».

لاسلس خاطر نشان ساخت که: برای تصمیم گرفتن درباره پیشنهاد ایران، اول باید جلسه هیأت مدیره کمپانی تشکیل شود، و این کمی تأخیر خواهد داشت. اما از نظر همراهی با ایران قضیه را بدین صورت طرح کرد: اگر وزارت امور خارجه انگلیس اطلاع برسد که: «به هیأت مدیره تأکید گردیده که پیشنهادهای ایران را بپذیرند، آیا منظور آنی دولت ایران تأمین می‌گردد؟» دیگر اینکه اگر اطمینان داده شود که: «هرگاه کمپانی در حفظ امتیازنامه اصرار ورزد، دولت انگلستان حاضر به حمایت کمپانی نخواهد بود» آیا مقصود دولت را برمی‌آورد؟ پیشنهاد دوم لاسلس که، در واقع به امین السلطان تلقین کرد و درباره اش از سالیسبوری کسب تکلیف نمود، اهمیت سیاسی خاص دارد. سوم اینکه پرسید: «آیا فعلاً کافی هست که هیأت مدیره کمپانی اصل پیشنهاد ایران را بپذیرد، و جزئیات قرارنامه آن به گفتگوی بعدی واگذار شود؟»

امین السلطان تأکید داشت که: «همینکه اصل لغو انحصار داخلی مورد قبول قرار گیرد، تمام مخالفت با کمپانی تمام خواهد شد». به نظر لاسلس: وزیر اعظم از این می‌هراسید که اگر بخواهد پیش از الغای انحصار داخلی، علمارا به برداشتن منع استعمال دخانیات مجبور گردانند، وی را «تکفیر» کنند. اصرار او در لغو فوری انحصار داخلی نیز از همین رهگذر بود.

وزیر مختار در پایان آن گزارش رأی خود را بی‌پرده چنین اعلام کرد: «واضح است که کمپانی در احوال فعلی نمی‌تواند کار کند، و این خطر هست که با تعویق حل

۱. امین السلطان به علاء السلطنه [جمادی الاول ۱۳۰۹] به ماخذ سابق، ص ۴۷.

قضیه به احتمال اوضاع از بد بتر شود. به این دلیل جسارت ورزیده تقاضا دارد که هرگاه هیأت مدیره کمپانی نتواند اصل پیشنهادهای ایران را بپذیرد، دستور لازم برسد که در مذاکرات با وزیر اعظم چه لحنی پیش گیرد»<sup>۱</sup>.

تهدید به «تکفیر» نبود که امین السلطان را آن اندازه سرگشته و پربیشان ساخته، اصرار می ورزید که موافقت کمپانی در اعلام لغو امتیازنامه بیدرنگت برسد. او به شیوه خود رابطه اش را با مجتهدان تهران متعادل نگاه داشته، و ملایان با او سر جنگ نداشتند. دست پاچگی آن وزیر بیشتر از این بابت بود که با گسترش اعتصاب تنباکو، مقام سیاسی اش سستی گرفت و حتی احتمال عزل او می رفت. می دانیم هنگامه ای که بر اثر پرهیز از کشیدن دخانیات بوجود آمد، بیشتر شاه را به وحشت انداخت و امین السلطان را مسئول مستقیم آن وضع می شمرد. مخالفان وزیر اعظم نیز این فکر را در ذهن شاه تلقین می کردند که با عزل وی، مسأله اعتصاب از میان برداشته خواهد شد. پیشتر امین السلطان اعتراف نموده بود که: «توانایی اش در پشتیبانی از رژی روبه کاهش نهاده». و موضوع استعفایش را گوشزد شاه هم کرده بود. حال در صحبت با لاسلس باز زبان شکایت گشود که: شاه اجازه می دهد که نایب السلطنه وظل السلطان بر علیه او دسیسه نمایند. لاسلس می نویسد: «آنچه از سخن امین السلطان... بر می آمد، و همچنین بنا بر اطلاعی که از منبع دیگر رسید - مثل اینکه وضع وزیر اعظم روبه بحران گذارده، هر چند هنوز شاه از او حمایت دارد»<sup>۲</sup>. البته بر کنار شدن امین السلطان برای سیاست انگلستان گران تمام می گشت. از این رو سالیسبوری همان روز تلگرافی به وزیر مختار دستور فرستاد که: «مقتضی است سعی جدی بجا آورید که از سقوط امین السلطان جلوگیری بشود»<sup>۳</sup>. اما تصور نمی رود که قضیه عزل او چندان جدی بوده است.

اما راجع به قضیه اصلی در اعلام لغو انحصار داخلی: تلگراف لاسلس (سیزدهم جمادی الاول) در خصوص تأکید امین السلطان راجع به لزوم موافقت فوری کمپانی، با دستوری که همان روز از رییس هیأت مدیره رژی به ارنستین رسید، تقاطع کرد.

۱. اسناد رژی، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۱۵ دسامبر ۱۸۹۱ (۱۳ جمادی الاول ۱۳۰۹).
۲. انگلیس، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۲۴ دسامبر ۱۸۹۱ (۲۲ جمادی الاول ۱۳۰۹).
۳. انگلیس، تلگراف سالیسبوری به لاسلس، ۲۴ دسامبر ۱۸۹۱ (۲۲ جمادی الاول ۱۳۰۹).

در نامه‌ای که کمپانی همان روز به وزارت امور خارجه انگلیس نوشت، اعلام نموده بود که: به‌ارنستین اختیار داده شد که «الغای انحصار داخلی ما را در برابر پرداخت خسارت کافی به عنوان پایه‌مذاکرات بپذیرد»؛ کمپانی آماده است که هر طرح پیشنهادی ایران را در الغای انحصار داخلی مورد ملاحظه قرار دهد مشروط بر اینکه کمپانی «از امنیتی بیش از آنچه در ایران هست برخوردار باشد»؛ و میزان خسارت بعد تعیین گردد. به‌علاوه کمپانی تقاضا دارد که: دولت انگلیس «همین قدر یاری خود را دریغ ندارد که به‌سرفرانسیس لاسلس اختیار بدهد که هر قرار و مدار را که به‌نظرش منصفانه آید، تأیید کند. و این تأیید به‌طریقی باشد که هر گاه دولت ایران قصور بورزد، اوفشار سیاسی به‌کاربرد». همچنین رییس هیأت مدیره گفت: «خیلی سخت» است که پس از ترغیب ایران در بکار انداختن سرمایه هنگفتی برای ایجاد دستگاهی «گسترده و پیچیده، حالا دم آخر از نمره‌اش بی‌نصیب بمانیم یعنی به‌این بهانه‌ای که علماً گرفته‌اند - و حال آنکه مکاتبات ارنستین به‌وضوح ثابت می‌کند که ملایان از منظور امتیازنامه و شرایط آن کاملاً اطلاع داشته‌اند».<sup>۱</sup>

تحلیل تطبیقی گزارش لاسلس به‌سالیسبوری و نامه رییس هیأت مدیره رژی می‌نمایاند که یکی در مصلحت روابط ایران و انگلیس می‌اندیشید و پی برده بود که کار کمپانی تقریباً ساخته است، دیگری از بابت کیسه‌ای که دوخته بود و حالا سرخورده، سخت دل‌تنگ بود. یکی معتقد به‌گذشت و سازش با ایران بود که اگر لازم می‌افتاد بایستی دولت انگلیس از حمایت رژی دست بردارد، دیگری پشتیبانی آن دولت را می‌جست که ایران را در تنگنای سیاسی قرار بدهد. اشاره‌ای که به‌سکوت ممتد علما رفته و حال آنکه از ماهیت امتیازنامه اطلاع کامل داشته‌اند، محل نظر است. اما هیچ حکمی بدون دلیل جایز نیست. این قدر هست که اکنون ملایان با تاجر همراه بودند، و از کوشش و یاری دریغ نمودند.

دستور رییس هیأت مدیره در ۱۳ جمادی الاول به‌ارنستین رسید که: موافقت کمپانی را نسبت به پیشنهاد امین السلطان در الغای انحصار داخلی به‌دولت اعلام بدارد، و همین تغییر در قرارنامه رسمی گنجانده شود. سالیسبوری هم به‌لاسلس دستور فرستاد که: در گفتگوی کمپانی با دولت «حمایت غیررسمی خودتان را به‌نحو صحیح از

۱. اسناد رژی، گروونور به‌وزارت امور خارجه، ۱۵ دسامبر ۱۸۹۱ (۱۳ جمادی الاول ۱۳۰۹)

نمایندگان کمپانی مضایقه نداشتند، و ایشان را از رأی و صوابدید خودتان بهره‌مند سازید.»<sup>۱</sup> در زبان سیاسی این حمایتی غیر رسمی و محدود بود. و دیگر اینکه در نهایت، نمایندگان کمپانی می‌بایستی مصلحت‌بینی وزیر مختار را بپذیرند. همین‌طور هم شد. ارنستین ضمن اعلام شفاهی آن موافقت به امین‌السلطان، سندی خواست که: «تازمانی که قرارنامه تازه [در الغای انحصار داخلی] بسته نشده، امتیازنامه معتبر باشد». امین‌السلطان در این خصوص حرفی نداشت، اما به‌صراحت متذکر گشت که به‌رحال دولت الغای انحصار داخلی را روز جمعه شانزدهم جمادی‌الاول (۱۳۰۹) رسماً اعلام خواهد کرد، و در مسجد نیز به اطلاع عام خواهد رسانید. به‌علاوه او بار دیگر به لاسلس خاطر نشان نمود که: دولت ایران «خسارت منصفانه‌ای به کمپانی نخواهد داد، و این خسارت بایستی بر پایه نفع واقعی «کمپانی» باشد نه منافع فرضی».<sup>۲</sup> سخن او دلالت داشت بر اینکه دولت چیزی به‌عنوان عدم‌النفع نمی‌پذیرد، قضیه‌ای که در بحث تعیین خسارت کمپانی مطرح گشت اما از آن موضع انحراف جست. ارنستین در نامه خود به وزیر اعظم، موضع کمپانی را در تغییر برخی مواد امتیازنامه اصلی چنین آورد:

۱. «برقراری انحصار اخراج دخانیات ایران به‌خارج، برای کمپانی» و اینکه «احدی جز این کمپانی جنس دخانیات به‌خارج حمل ننماید».
۲. «موقوف داشتن خرید و فروش دخانیات در داخله مملکت ایران، و آزادی معامله داخله برای همه کس».
۳. «ضروری که بواسطه موقوف داشتن انحصار داخله... در منافع حقیقی کمپانی وارد می‌آید، مقدار صحیح آن از روی تحقیق معین شده، و خود دولت همه ساله آن ضرر را به‌هر نحو که صلاح بدانند... به کمپانی خواهد پرداخت».
۴. «وجوهی که به موجب امتیازنامه اصلی به دولت علیه ایران می‌رسد، برقرار خواهد ماند، و استمراراً به‌خزانه دولت داده خواهد شد».

توضیحی که ارنستین در نامه‌اش افزود، اجرای ماده چهارم را در واقع مشروط می‌ساخت. بدین معنی که: ماده چهارم نیز «طبعاً قبول است زیرا که دولت

۱. اسناد رژی، تلگراف سالیسبوری به لاسلس، ۱۵ دسامبر ۱۸۹۱ (۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۰۹).  
 ۲. اسناد رژی، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۱۶ دسامبر ۱۸۹۱ (۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۰۹).

تمام خسارتی که به واسطهٔ موقوف داشتن انحصار داخله به ما وارد می آید، کاملاً به ما خواهد رسانید. و تا زمانی که دولت چنین رفتار نماید، وجوهی را که به واسطهٔ امتیاز ما قرار شده است به دولت برسد، دولت علیه حق خواهد داشت». نکتهٔ دیگر اینکه: «امتیازنامه بدون تغییر برقرار خواهد بود تا زمانی که قرار جدید... به جای امتیاز برقرار گردد»<sup>۱</sup>.

اینک دور دوم گفتگوها شروع شد. مجلسی از دولتیان و ملایان و تجاریکجا منعقد گشت (۱۶ جمادی الاول). امین السلطان حاصل صحبت خود را با کمپانی و سفارت، و توافق جمعی را در برداشتن انحصار داخلی به اطلاع حاضران رسانید. اعلام کرد: از امروز زارع و دکاندار و عمده فروش و تاجر تنها کوهمگی مثل سابق می-توانند به آزادی و اختیار دادوستد کنند. و از ملایان خواست که در منبر و مسجد حکم به آزادی کشیدن تو تون و تنباکو بدهند. در صف ملایان اختلاف افتاد. برخی به موافقت و پاره ای به مخالفت نظر دولت پیش آمدند، و از پسر خاش نسبت به همدیگر نیز مضایقه نکردند. سرانجام گفتند: امتناع مردم در مصرف دخانیات به حکم میرزای شیرازی بوده است، حالاً هم باید سراغ ایشان رفت که چه می فرمایند. پس، قلمدان آوردند و فی المجلس تلگرافی به سامره فرستادند که: امتیاز و اختصاصی که به فرنگی ها داده شده بود، موقوف گردید و انحصار برداشته شد. «کل اهالی ایران از زارع و کسبه و تجار مملکت و تنباکو فروشان از امروز به بعد آزاد و مختارند که تنباکو و تو تون و عموم اجناس دخانیهٔ خودشان را به هر کس و به هر قیمت و به هر نحو که دلخواه آنهاست، بیع و شری نمایند». خوب است در «تشکر این توجه ملوکانه تلگرافاً به عرض حضور همایونی برسانید»<sup>۲</sup>. همهٔ علما مهر کردند.

مضمون همان تلگراف را امین السلطان به صورت دستورنامهٔ رسمی به حکام

۱. ارتستین رییس کل ادارهٔ انحصار دخانیات به امین السلطان، ۱۹ دسامبر ۱۸۹۱ مطابق ۱۷ جمادی الاول ۱۳۰۹، «اسناد سیاسی»، چاپ ابراهیم صفائی، ص ۵۲ - ۵۱. متن انگلیسی آن نیز در اسناد رژی آمده.

۲. تلگراف علما به میرزا حسن شیرازی، ۱۶ جمادی الاول ۱۳۰۹، به مهر میرزا حسن آشتیانی، شیخ فضل الله نوری، سیدعلی اکبر تفرشی، امام جمعه، سید محمد رضا و سید عبدالله بهبهانی. (به نقل شیخ حسن کر بلائی، رسالهٔ دخانیه).

فرستاد. نوشت: پس از آنکه معلوم گشت که «عمل انحصار تنباکو و مینوپل آن بر عموم اهالی و رعایا قدری شاقه است» به امر پادشاه «موقوف و متروک» گردید. و «ضرر خسارت کمپانی را از ممر دیگر» خواهیم پرداخت. مقرر است که مطلب را به اطلاع عموم اهالی از جمله اعیان و علما و تجار و کسبه برسانند، و در ضمن مراقبت گردد که نسبت به کارگذاران کمپانی رفتاری «خلاف قاعده» صورت نپذیرد. ملاحظه می شود که برقرار ماندن انحصار تجارت خارجی تنباکو به دست کمپانی، در هردو تلگراف به سکوت گذشته.

در جوابی کهنه از میرزای شیرازی رسید چیزی در عزت مقام شاه فرو نگذاشت: «بشارت رفع دخانیه موجب مزید تشکر و امیدواری و دعاگویی ذات اقدس همایون... خلدالله ملکه گردید. انشاءالله به یمن عاطفت ملوکانه دست خارجه بالمره از ایران کوتاه خواهد گردید». به علاوه سیدفدال اسیری از تبعیدگاه بازگشت و در حق او جیره و مواجب مقرر شد. میرزای شیرازی خواهش کرد: «کمال مساعدت در ترویج و تعظیم» او بنمایند، و «از حسن فطرت و صفای نیت» وزیر اعظم نیز «مترقب است که در حفظ حوزه دین... و رعایت علما» کمال مرحمت بفرمایند.<sup>۲</sup>

بدین قرار دولت الغای انحصارنامه را به وسیله جارچیان در شهر و به وسیله حکام در ولایات اعلام کرد، و نیز به اطلاع میرزای شیرازی رسید. شکافی که میان دستگاه سیاست و اهل شریعت عارض گشته بود - رو به التیام می رفت. اما هنوز مسائل عمده ای در پیش بود: ۱) اعتصاب پرهیز از دخانیات حل نشده بود. ۲) سکوت عمدی دولت و علما در قضیه انحصار تجارت خارجی تنباکو، از نظر تجار ذاتاً مسأله ای اعتراض انگیز بود. ۳) نقشه بستن مالیات تازه برای پرداختن خسارت کمپانی، بر ناراضامندی مردم می افزود. ۴) فعالیت مخالفان سیاسی دولت، بکلی جدا از ماجرای دخانیات ادامه داشت. مجموعاً کار را بردولت و پیشوایان مذهبی دشوار می گرداند.

گفتنی است که وزیرمختار انگلیس نه آن توطئه سکوت دولت و نه بستن

۱. رساله دخانیه.

۲. نامه میرزای شیرازی به ظهیرالاسلام، رساله دخانیه.

مالیات تازه را می‌بسنید، و نه سختگیری کمپانی رژی را در ادعای خسارت زیاد. لاسلس می‌نویسد: با لغو انحصار داخلی، جارچیان در شهر «الغای رژی را اعلام کردند بدون اینکه بگویند که انحصار تجارت خارجی برقرار مانده است». در این باره ارنستین از امین‌السلطان توضیح خواست. او پاسخ داده بود که: «این قضیه مایه نگرانی نیست، زیرا به حکام دستور خواهد داد که صادر کردن تنباکورا قدغن نمایند». لاسلس این نکته‌سنجی را دارد که: «آینده روشن می‌سازد که وزیر اعظم در این باره هم مجبور به تسلیم خواهد شد یا نه؟» باز به تأکید می‌آورد: «همینکه بر مردم معلوم گردد که بخش مهم امتیازنامه [یعنی انحصار تجارت خارجی] برقرار مانده، ممکن نیست که بدگمانی آنان نسبت به کمپانی انگلیسی از بین برود. به علاوه، به نظر من نقشه بستن مالیات اضافی برای پرداخت غرامت کمپانی، از بابت لغو انحصار داخلی، مایه ایراد جدی [مردم] خواهد بود. و به احتمال آنرا مالیات انگلیسی خواهند خواند و ما را منفور خواهد کرد. از آن گذشته، این مالیات بار دیگری بردوش مردمی تحمیل می‌سازد که نهایت ناخرسندی را دارند». این معنی را هم خاطر نشان می‌کند: «کمپانی مستحق گرفتن خسارت هست... ارنستین مشغول تهیه صورت منافی است که کمپانی انتظار می‌داشته‌عاید آن گردد که رقم آن خیلی زیاد است... و این بدبختی را نمی‌توانم انکار نمایم که پرداخت این خسارت بار گرانی است بر مردم، و ما را مسئول آن خواهند شناخت».<sup>۱</sup> آن سخنان لاسلس، در شیوه خاص بیان سیاسی انگلیسی، دلالت به چند معنی مهم دارد: نه فقط پنهان‌کاری را سیاست غلط و بی‌ثمر می‌شمرد بلکه بدگمانی مردم را نسبت به رژی و تشدید ناخرسندی و حتی اعتراض عامه را نسبت به دولت خویش پرهیزناپذیر می‌داند؛ نه تنها مردم بستن مالیات تازه را از چشم انگلیسیان می‌دیدند بلکه تأثیر «مالیات انگلیسی» را در روانشناسی انزجار عمومی نسبت به

۱. انگلیس، گزارش لاسلس به سالیسبوری، ۲۲ دسامبر ۱۸۹۱ (۲۰ جمادی الاول ۱۳۰۹). خلاصه این گزارش در «اسناد رژی» سند شماره ۵۹ منتشر شده، اما نکته‌های باریک و حساس آن مثل: انتقاد بر تحمیل مالیات انگلیسی، ادعای خسارت هنگفت از جانب کمپانی، و تأثیر آن در برانگیختن نفرت عمومی بر علیه رژی و دولت انگلیس حذف شده است.

دولت انگلیس طبیعی می‌شناخت؛ او دلسوزی داشت به حال مردمی که باید عوارض کارهای بد حکومت خود و کمپانی بیگانه را بپردازند؛ بالاخره او از سیاست کمپانی در ادعای عدم‌النفع و مطالبهٔ غرامت هنگفتی به‌همین عنوان دلخور بود، و تأثیرش را نه فقط از لحاظ غمخواری بر مردم بلکه از نظر گناه سیاست کلی انگلیس مایهٔ شور بختی می‌دانست.

\*

در این وضع که اعتصاب تنها کو امتداد داشت و پایتخت ناآرام بود - هنگامه تازه‌ای برپا شد. مخالفان سیاسی دولت بار دیگر با آرایش دینی به‌حربهٔ نوری دست بردند؛ یعنی خلاف میل پیشوایان دینی به افسون جهادخواستند مردم را برانگیزانند. گرفتاری دیگری برای دولت و علما هر دو فراهم گشت. آن کسان با هویتی به ظاهر ناشناخته روز جمعهٔ ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۰۹، اعلانی به در شمس‌العمساره چسباندند و در بازار و گذرها منتشر کردند بدین مضمون: «بر حسب حکم جناب حجت‌الاسلام آقای میرزای شیرازی، یوم دوشنبهٔ آتیه (۲۶ جمادی‌الاول) جهاد است. مردم مهیا شوید».<sup>۱</sup> روز بعد اعلانی به دیوارها نصب کردند که: اگر تا روز دوشنبه «فرنگی‌های رژی» بیرون نشوند، اروپائیان و اتباعشان کشته خواهند شد.<sup>۲</sup> حکم جهاد مجعول بود. نه فقط این اقدام با مشرب آن مجتهد منافات داشت، مناسبات او با دولت التیام یافته. به علاوه علمای تهران نیز از در سازش و همراهی با حکومت قدم برمی‌داشتند. در واقع عناصر فعال انقلابی مسلک، کوشیدند آن مرجع دینی را اهرم حرکت سیاسی تازه‌ای قرار دهند.

آن شایعهٔ «شورانگیز دروغین» هراس در دل دولت و ملا و جماعت فرنگی

۱. رسالهٔ دخانیه.

۲. در دستخط شاه به نایب‌السلطنه (۲۴ جمادی‌الاول) آمده: «امروز چیز غریبی شنیدم. اما از شما و روزنامه [شهر] عرضی نشده است، نمی‌دانم صحیح است یا خیر؟ اعلانی به دیوارها چسبانده بودند که تا روز دوشنبه اگر فرنگی‌های رژی نروند، چنین و چنان خواهیم کرد. خیلی عجیب است اگر همه‌چیز بوده است، اولاً چرا عرض نشده است؟ ثانیاً مرتکب معلوم نشده است؟» (اسناد نایب‌السلطنه). مضمون آن دستخط با آنچه در «روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه» نقل شده (ص ۸۹۶) درست مطابقت دارد.



انداخت، هراسی مبالغه‌آمیز و نساموجه. دولت چند تدبیر بکار بست: یکی اینکه از علما خواست که مردم را به آرامش بخوانند. میرزا حسن آشتیانی که اعلان جهاد را «دلیل برفسادانگیزی مفسدان صاحب غرض» شمرد، اهل منبر و محراب را طلبید، و به کسانی که دوردست بودند پیغام فرستاد که: درمساجد مردم را «ساکت و ساکن» نمایند. ملایان از منبر اعلام کردند: «اینگونه اعلانات مفسدرا از جانب علما ندانید... در چنین موقع جهاد چه معنی دارد؟» این سخنان را کسانی نشر می‌دهند که در مقام «کید و کین» و در پی اختلاف‌افکندن میان دولت و ملت هستند، و قصد اخلال و شورانیدن دارند.<sup>۱</sup> بدین ترتیب حکم جهاد را ملایان تکذیب کردند.

تدبیر دیگر اینکه وزیران به کنکاش آمدند، و متن «اعلان دولتی» را در فسخ امتیازنامه نوشتند. شاه در انتشار آن «مبالغه و تأکید» نمود: دوهزار نسخه به چاپ رسانده در ۲۵ جمادی‌الاول در شهر منتشر ساختند.<sup>۲</sup> این سند جز اینکه اعلام کلی در موقوف‌داشتن «عمل انحصار» بود، چیز تازه‌ای در بر نداشت. قضیه انحصار خارجی همچنان به سکوت گذشت.

به‌علاوه در پایتخت نوعی حکومت نظامی برقرار شد: چند روزی در قراولخانه‌ها سرباز گماردند، پاسبانی شهر را به نظامیان سپردند. امین‌السلطان به لاسلس گفت: «این تدابیر نظامی در واقع ضرورتی ندارند، تنها از بابت تأمین جانی اروپائیان و تهدیدی که به نایب‌السلطنه شده بود، اتخاذ شدند. و برای ساکت کردن غوغا، همان اعلان کافی خواهد بود».<sup>۳</sup> در ضمن کنت دومونت فورت رییس

۱. برای تفصیل نگاه کنید به رسالهٔ دخانیه.

۲. اعلان دولتی می‌گفت: اعلیحضرت همایونی «محض مرحمت در حق اهالی مملکت در تمام ممالک محروسهٔ ایران عمل انحصار تمباکو و توتون دخانیات را موقوف و متروک فرمودند، و کما فی السابق صاحبان و مالکین تمباکو و توتون و عموم دخانیه در تمام ممالک محروسهٔ ایران آزاد و مختار هستند که جنس دخانیهٔ خودشان را به هر کس میل دارند بفروشند، و از هر کس میل دارند بخرند. در داد و ستد تمباکو و توتون و غیره از این تاریخ بعد برای مردم مجبوریتی نیست، و در مال خود آزاد و مختار هستند. محض اطلاع و امیدواری عموم اهالی اعلان شد. شهر جمادی‌الاول سنهٔ ۱۳۰۹». (روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۸۹۶).

۳. اسنادری، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۲۷ دسامبر ۱۸۹۱ (۲۵ جمادی‌الاول ۱۳۰۹).

نظمیه که از دخل و تصرف سپاهیان در نظم شهر دلخور بود، به وزیر اعظم نوشت: پانزده سال این شهر به وسیله پلیس و بدون سرباز حفظ شد، همه کس هم راضی بود و امنیت برقرار. حالاً که در قراولخانه‌ها سرباز می‌گذارند، لابد برای «این فرنگی‌های احمق [که] بی‌جهت اینقدر اظهار وحشت می‌کنند، اسباب تسلای بزرگی است». اما این «فرنگی‌ها مگر فرنگستان را فراموش کرده‌اند که هر ساعت يك هممه و شورش برپا می‌شود که به این شدت اظهار وحشت می‌کنند!» در هر حال سربازان باید از فوجی باشند که «متهم به دزدی و شرارت نباشند». و پس از رفع ماجرای فعلی سربازان باید از قراولخانه‌ها بیرون بروند و «مداخله در کار پولیس نکنند». زیرا اگر بخواهند «دست به گرفت و گیر مردم بزنند و در عمل نظم مداخله کنند، معایش» را دولت بهتر می‌داند.<sup>۱</sup>

وزیر مختار انگلیس هم حضور شاه بار یافت (۲۵ جمادی الاول). لاسلس در تعلیل هیجان شهر سه عامل شمرد: ناراضامندی مردم از دولت؛ کارشکنی درباری بر علیه وزیر اعظم؛ مداخلات ملایان همراه تحریک و مخالفت خارجی که اشاره اش به سیاست روس است.<sup>۲</sup> باید بگوییم که ناخرسندی مردم وجود داشت؛ اسباب چینی بر علیه امین السلطان در این قضیه مؤثر نبود؛ هیچ دلیلی بر مداخله ملایان در کار جهاد نداریم؛ از سیاست روس صحبت خواهیم کرد و بهر حال در دعوت پیکار مسلحانه ایداً نشانه‌ای از تحریک آن در دست نیست. لاسلس دنباله سخن خود به شاه گفت: می‌دانید که دولت انگلستان در مسأله الغای رژی «روش دوستانه‌ای» نسبت به ایران داشته، اما قضیه فوری همانا فرو نشانیدن التهاب فعلی و دفع هراسی است که اتباع اروپایی را، بر اثر شعارهایی که در شهر انتشار داده‌اند، فرا گرفته. شاه به وزیر مختار اطمینان داد که: صدور اعلامیه رسمی دولت همراه تدابیری که برای حفظ امنیت شهر بکار رفته، نتیجه نیکو خواهد داشت و جای دل‌نگرانی نیست. در ضمن شاه متذکر شد که: تا وصول جواب از میرزای شیرازی منع کشیدن دخانیات برداشته نخواهد شد.<sup>۳</sup>

۱. کنت دومونت فورث به امین السلطان، ۲۵ جمادی الاول ۱۳۰۹، «نامه‌های تاریخی»، چاپ ابراهیم صفائی، ص ۷۳-۷۱.
۲. اسناد رژی، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۲۷ دسامبر ۱۸۹۱ (۲۵ جمادی الاول ۱۳۰۹).
۳. همان مأخذ.

همان هم شد. غوغای جهاد به همان شتاب که در پایتخت نشریافت، خاموش گشت. روز موعود (۲۶ جمادی الاول) حادثه‌ای رخ نداد؛ سرد بود و یخبندان و مردم از خانه‌ها بیرون نیامدند. شاه هم آسوده‌خاطر به شکار جاجرود رفت. حرف آن کنت ایتالیایی راست در آمد که: «این فرنگی‌های احمق بی‌جهت این قدر اظهار وحشت می‌کردند. به حقیقت، اعلان جهاد نه برای اینکه ساختگی بود نیروی انگیزش نداشت، بلکه چون مردم گرایش باطنی به آن نداشتند، ذاتاً قوت نگرفت. از ۲۶ جمادی الاول که نقشه جهاد نگرفت - تا ۳ جمادی الثانی که رگه‌ای از حرکت شبه‌انقلابی در افق سیاسی پایتخت پدید آمد - هفته‌ای گذشت. در این فاصله دولت به دو کار دست برد: یکی بستن مالیات اضافی به مأخذ بیست درصد بر قیمت اجناس دخانیات، دوم اقدام به شکستن اعتصاب یا برداشتن منع استعمال دخانیات. میان این دو عمل رابطه مستقیم وجود داشت - یکی تصمیم مالیاتی نامنصفانه، یکی اقدام سیاسی شتابزده. هر کدام به تنهایی می‌توانست مایه گرفتاری و دردسر شود، و بر رویهم عامل طغیان گردد.

تصمیم نخست در اصل ناشی از ضرورت مالی بود. دولت به منظور کار-سازی خسارت مورد ادعای کمپانی (از بابت لغو انحصار داخلی) مالیات یا عوارض تازه‌ای بر اجناس دخانیات بست. و این علاوه بر مالیاتی بود که تاجران و مصرف‌کنندگان می‌پرداختند. گرچه تاجران موافقت خود را با افزودن نوعی عوارض تازه اعلام داشته بودند، اما یکباره بیست درصد بر بهای توتون و تنباکو و سیگار اضافه کردن، کم نبود. پذیرفتن آن برای تاجر عمده‌فروش و کاسب و مصرف‌کننده گران می‌آمد. در واقع حکومت بر آن بود که از محل این درآمد، هم خسارت کمپانی را بپردازد، و هم مبلغی عاید خزانه سازد. از نظر نگاه تاجران ایراد این بود که اگر قرار باشد بیست درصد بر قیمت اجناس مورد مصرف داخلی افزوده شود، دلیلی ندارد که انحصار تجارت خارجی (که قسمت عمده اقتصاد تنباکو را می-سازد) در دست رژی بماند. مردم هم از گرانی آن اجناس ناخرسند بودند. حتی کتابچی خان مشیر و مشارامین السلطان که در انجام امتیازنامه رژی مداخله مستقیم داشت، هشدار داد که این تدبیر سر نخواهد گرفت. بدین معنی «این قرارنامه تازه با کمپانی که عمل خارجه به دست آنها باشد، و در گمرک [داخلی] صدی بیست

گرفته شود - این اسباب فتنه و شورش خواهد شد». و آنرا «خطب» امین السلطان شمرد.<sup>۱</sup> تصمیم نابهنگام دولت در برانداختن اعتصاب هم موجه‌ترین بهانه را بدست داد. این قضیه را باید بشکافیم.

دانستیم که با الغای بخشی از امتیازنامه راجع به انحصار داخلی، مسأله تجدید کشیدن دخانیات همچنان معلق ماند. دولت و کمپانی دریافتند که تا وقتی که اعتصاب ادامه دارد، توافق آنها بر سر انحصار تجارت خارجی تنها کو پایه استواری نخواهد داشت. به علاوه دولت امتداد اعتصاب را مایه فتنه و آشوب می‌شناخت چنانکه ماجرای جهاد نیز نشان داد. از این رو دولت در تقیای شکستن اعتصاب بود. پیش از انتشار اعلام جهاد، شاه انتظار داشت اکنون که انحصار داخلی را باطل کرده، ملایان نیز منع استعمال دخانیات را از میان بردارند. اما علما که از «تکذیب» مردم اندیشناک بودند فعلاً به آن تن در ندادند.

حکم دروغین جهاد، شاه را به خشم آورد. بدون تأمل دستخط «محرمانه» ای به مجتهد شهر ملای آشتیانی فرستاد که هم اعترافی در انتقاد از خود بود، و هم روش مجتهد را انتقاد نمود. و نوشت: پس از ملاحظه این دستخط «جواب عرض نموده و همین دستخط را پس بفرستید به حضور». عتاب شاه ناموجه بود؛ او خود پشیمان گشت، دستخط را پس خواند. و دستخط دیگری فرستاد بالحنی ملایم تر. شاه در دستخط نخست که آن زمان کمتر کسی از مضمون آن آگاهی یافت، گفت: «هیچکس عقل کل نیست... انسان گاهی يك خیالی و کاری می‌کند و بالاخره از آن پشیمان می‌شود». در همین کار دخانیات «مدتی بسود که من می‌خواستم انحصار داخله را از کمپانی فرنگی سلب نمایم و به... امین السلطان دستور العمل‌ها داده بودم که کم کم با فرنگی‌ها حرف زده، طوری بکند که هم عمل داخله [یعنی الغای انحصار داخلی] انجام بگیرد و هم آنها نتوانند ایرادی بگیرند... و مردم هم آسوده از این مداخله داخلی فرنگیان که الحق مضر بود، شوند. مشغول و در تدارک بودیم که این انتشار حکم میرزای شیرازی در اصفهان یا جعلاً یا حقیقتاً بروز کرد، و کم کم به تهران رسید». دنبال کار را گرفتیم و اعلام کردیم که انحصار

۱. اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، اول جمادی الثانی ۱۳۰۹، ص ۸۹۷.

«موقوف» باشد. در این حالت «عمل صحیح بقاعده، با احتراز از فساد و فتنه آن بود که بعد از موقوفی عمل دخانیات، فوراً شما می‌رفتید در مسجد و منبر... استعمال دخانیات را فوراً تجویز می‌کردید - چرا که... آن سببی که تنباکو را حرام کرده بود، رفع و تمام شده» بود. اما این کار را نکردید، مثل اینکه دولت در لغو انحصار عملی انجام نداده باشد. ولی «اینطور قرار نبود بکنید... آیا عوام‌فریبی بنظر شما رسیده، یا مسند خود را می‌خواهید به این واسطه رونقی بدهید؟» حیف است که «عقل خود را به دست چند نفر طلاب و اراذل و اجامر محله و شهر بدهید، و به میل آنها حرکت بکنید». شما را «ملای بی‌غرض و دولتخواه می‌دانستم، حالا برضد آن می‌بینم». مگر نمی‌دانید اگر «دولت نباشد، يك نفر از شماها را [زنده نگذاشته] همان بابی‌های تهران گردن می‌زنند... عجب خدمتی به ملت و مردم می‌کنید. هر کس هم تریاک کش نبود، لابد است بسرود یا تریاک بکشد یا چرس. یا هر نجاستی که گیرش بیاید سرغلیان بگذارد، بکشد و دیوانه شود، ناخوش شود، بمیرد. حقیقتاً خیلی اسباب استسقاء شده، والسلام!»!

تلخ‌گویی و پرخاش شاه به آشتیانی که وی را به عوام‌فریبی و فتنه‌جویی متهم می‌نمود، کار خطائی بود و هر پاسخ تند و دندان‌شکنی را از جانب او موجه می‌ساخت. اما جواب مجتهد از حد گلایه نگذشت. او از خلوص خود به پادشاهی سخن گفته که «بالضروره نفس مبارکش مورد مراحم الهیه و مشمول حفظ و تأیید مکارم غیبیه» است.<sup>۲</sup> او خود را بری از مخالفت با دولت شمرد. محتوای نامه‌اش

۱. دستخط شاه به میرزا حسن آشتیانی [جمادی‌الاول ۱۳۰۹]. ناظم‌الاسلام کرمانی، «مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان»، ص ۲۴-۲۲. این دستخط و جواب آن در رساله دخانیه نیامده، و معلوم است که آنها را آشتیانی در اختیار شیخ حسن کربلایی قرار نداده بود. کربلایی همین اندازه گوید: شاه دستخط خود را به ملاحظه اینکه «هیچکس از تفصیل حال آگاه نشود در ثانی استرداد نموده، هر کس را نیز از این تفصیل آگاهی بود به همین ملاحظه نتوانستی اظهار کند... این گفت و شنود همین‌طور در برده نهفته ماند» (رساله دخانیه). اینکه متن هر دو سند را بعدها ناظم‌الاسلام نقل کرده بیگمان او از خانواده آشتیانی بدست آورده است، و در مأخذ دیگری منتشر نشده.

۲. میرزا حسن آشتیانی به شاه [جمادی‌الاول ۱۳۰۹]، همان مأخذ، ص ۲۸-۲۴.

مطلب تاریخی مهمی ندارد مگر یکی دو نکته که بیشتر آوردیم. شاه که از دستخط خویش منفعل گشت، نامه دیگری به مجتهد فرستاد. و با لحنی پر آزر گفت:

در دستخط اول «اگر بد نوشتم یا خوب، نالشی نمی داند و نخواهد دانست... از کثرت اوقات تلخی» بود. اما بعد از این همه زحمت که کار را «به این پایه با کمپانی» تمام کردیم «چرا باید مثل شما علما» اهتمامات ما را فراموش کنید و به مردم حالی نکنید که «آسوده شده پی کار خود بروند»؟ آخر «مگر شوخی بود که بعد از دادن همچو قرارنامه ای به فرنگی... از عمل خود دست بردارد؟» می دانید که انحصار داخلی «باطل و نسخ» شد، و تجارت خارجی هم «ابتداً ضرری به رعیت و تجار ما ندارد». بنابراین «بر شما فرض است» که در مجلس درس بگویید و از منبر به مردم عوام حالی کنید که این کار «تمام است و گذشته». اما اگر «غلیان نمی کشند، نکشند». فقط باید بدانند که اجباری در دادوستد تنها کونیست، همه در معامله آزاد هستند، «اختیار مال خودشان را دارند» و از بابت انجام این کار بزرگ شاکر و دعاگوی دولت باشند.<sup>۱</sup>

مجتهد آشتیانی در جواب آن دستخط، خود را از بابت اصلاح امتیاز نامه و رفع انحصار داخلی «اول المتشکرین» شاه شمرد، و گفت این مطلب «نصب العین خاص و عام» نیز شده است. اما نکته بامعنی این بود که مجتهد «عدم امکان اصلاح بالکلیه» امتیاز نامه را پذیرفت که دلالت صریح داشت بر تأیید سیاست دولت که تجارت خارجی تنها کو در انحصار کمپانی باقی بماند. ولی نظر گاه مردم را «محرمانه» اعلام نمود که: «انزجار و وحشت قلوب رعیت از این مسأله، و تصرف خارجه در داخله به مرتبه ای است که گمان ندارم به غیر عدم تصرف کلی و رفع اصلی و عود به صورت اصلی اولی، آسوده خاطر و امیدوار شوند، بلکه شاید تکذیب دعاگو را نمایند». از این رو به ملاحظه «جذب قلوب» مردم عجلتاً کمپانی بایستی از تصرفات داخلی که سبب «استیحاş رعیت و اهل ملت است ممنوع، و قرارنامه ای که استرداد شده

۱. دستخط شاه به میرزا حسن آشتیانی [جمادی الاول ۱۳۰۹]. متن سند در رساله دخانیه، و مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان» (ص ۲۸) نقل شده. در چند کلمه اختلاف دیده می شود بدون اینکه تغییری در معنی بدهد.

مشهود نظر خاص وعوام گردد»<sup>۱</sup>.

پاسخ آشتیانی روشن می‌نماید که او نبود که بادولت ستیزگی می‌ورزید. به عکس، او در راه سازگاری بادولت نه‌سخنگیری می‌کرد و نه حتی در مسأله انحصار تجارت خارجی حرفی داشت. بلکه ذهن او معطوف به اعتراض مردمی بود که هر گاه از مجتهد قصوری دیده شود. وی را «تکذیب» خواهند کرد. همین معنی را باردیگر به تأکید صمیمی گفت که: «او مسئول نیست، بلکه فقط به‌عنوان سخنگوی مردم عمل می‌کند»<sup>۲</sup>. اما مجتهد شناخت درستی داشت که مخالفان رژی از مخالفت دست بردار نیستند - مخالفانی که بهیچ قرار و مداری مگر «عدم تصرف کلی... و عود به صورت اصلی اولی» (یعنی فسخ مطلق امتیازنامه) تن در نخواهند داد. آشتیانی به عنوان سخنگوی معترضان، موضع آنان را هشیارانه به‌شاه اعلام کرد. در تحلیل نهایی، گفت و شنود شاه و مجتهد می‌نمایاند که آشتیانی همراه حرکت مخالفان گام برمی‌داشت، نه اینکه او خود محرک اعتراض آنان باشد.

دانستیم در این وهله، دولت خواه و ناخواه پذیرفت که اقدامی در شکستن اعتصاب عمومی نکند. به گفته شاه: اگر مردم «غلیان نمی‌کشند، نکشند» و کسی متعرض نشود. همین معنی را شاه در ۲۵ جمادی الاول به وزیر مختار انگلیس گوشزد کرد که تجدید استعمال دخانیات باید بماند تا حکم میرزای شیرازی برسد.

اما چه شد که دولت یکبار به موضوع سیاسی خویش را تغییر داد، پیمان شکست و خواست اعتصاب را به قهر از میان بردارد؟ شرحی که شیخ کربلایی آورد با وجود همه پر حرفی‌هایش (که خصلت تقریباً همه نویسندگان ماست) وافی به مقصود نیست. چکیده سخنش اینکه: دولت زیر فشار کمپانی بود. و امین السلطان یکی از مجتهدان را (که او نامش را نبرده اما می‌دانیم که سید عبدالله بهبهانی است) به‌خانه مردک انگلیسی مدیر دخانیات روانه داشت که در برداشتن منع توتون

۱. میرزا حسن آشتیانی به‌شاه [جمادی الاول ۱۳۰۹]. متن سند در رساله دخانیه، و «مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان» (۲۹-۲۸) نقل شده، اما در مأخذ دوم کماتانی افتاده است. به‌علاوه نامه آشتیانی به‌صورت دو کاغذ جداگانه منتشر گشته که اشتباه است. یعنی نامه دوم دنباله همان نامه اولی است. ما متنی که در رساله دخانیه آمده مأخذ قرار دادیم. ۲. انگلیس، تلگراف لاسلس به‌سالیسبوری، ۵ ژانویه ۱۸۹۲ (۴ جمادی الثانی ۱۳۰۹).

وتنباکو صحبت بدارد و «به یک تقریبی نقداً او را از طرف ملت قانع سازد». مجتهد همانجا سیگار کشید، و این راه را پیش پای مدیررژی نهاد که باید به شاه عرض کرد: کسانی که در استمرار منع دخانیات ایستاده اند باید عذرشان را از پایتخت خواست. و آن ملا تعهد سپرد که کار را بروفق مراد کمپانی پیش ببرد، و رشوه‌ای هم برای خود و محررش از مدیررژی پذیرفت.<sup>۱</sup> به یقین می‌دانیم که بهبهانی از آغاز با حکم منع دخانیات مخالفت می‌ورزید. وزیر مختار انگلیس به اعتماد السلطنه هم گفته بود: «بهبهانی در حضور خود من غلیان می‌کشید و می‌گفت که این حکم میرزای شیرازی ساختگی است». به علاوه گفته بود: قضیه منع دخانیات «مسأله پلتیکی است، و محض عداوت [با] انگلیس‌ها و امین السلطان است».<sup>۲</sup> سخن بهبهانی نادرست نبود. اما حقیقت بزرگ قضیه اعتصاب بود که منطق سیاسی داشت، هدفش درهم شکستن دستگاه کمپانی بیگانه بود. ایرادی که بر کردار اجتماعی بهبهانی وارد است اینکه او به تخطئه آن حرکت جمعی بر آمد، حرکتی که رده‌ها و طبقات مختلف اجتماعی در آن مشارکت جستند. به علاوه اگر آن روایت راست باشد که او از مدیررژی رشوه‌ای پذیرفته بود، ناستوده‌ترین کارهای آن مجتهد است. بهر حال، مخالفت بهبهانی با جمهور سبب شد که مردم و سایر ملایان او را نکوهش کنند، و حتی مانع رفتن او به مسجد و منبر گشتند.<sup>۳</sup>

آن معانی گرچه در حد خود درخور توجه‌اند، اما تغییر ناگهانی سیاست دولت را درست توجیه نمی‌کنند. فشار کمپانی هم در این مرحله نمی‌توانست چندان مؤثر افتد، خاصه که شاه نظر خود را به صراحت به وزیر مختار انگلیس ابلاغ نموده بود.

۱. رساله دخانیه.

۲. اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۸۹۷.

۳. دستخط شاه را به نایب السلطنه می‌آوریم: «نایب السلطنه، این عریضه را آقا سید عبدالله نوشته است. این چه وضعی است؟ نمی‌دانم علما چرا بهم افتاده‌اند؟ با این مرد چرا این وضع رفتار می‌کنند؟ واعظی که باید به مسجد برود، وعظ نماید، چرا منع می‌کنند؟ جسارت و فضولی تا کی؟... با اطلاع جناب امام جمعه که در حقیقت ریاست بر علما دارد، قراری بدهید که این وضع‌ها مرتفع، و هر کس در خانه و مسجد و منبر خودش آزاد و آسوده مشغول کار شریعت باشند. ۱۳۰۹» (اسناد نایب السلطنه).



اما دو ملاحظه در کار بود: بستن مالیات اضافی که ذاتاً «اسباب فتنه و شورش» شناخته شده بود؛ دیگر اضطراب از طغیان در جهت الغای کامل امتیاز نامه و «عود به صورت اصلی اولی». از این رو دولت به خیال خود خواست پیشدستی کند؛ از روی دست-پاچگی تصمیم به برهم زدن اعتصاب گرفت.

در این باره به در روایت و یک سند توجه می‌دهیم: به قول اعتماد السلطنه: در دوم جمادی الثانی دستخط شاه به نایب السلطنه رسید مبنی بر اینکه: یا فردا میرزا حسن آشتیانی می‌رود روی منبر غلیان می‌کشد و به مردم هم می‌گوید غلیان بکشند - یا اینکه باید یکچند از پایتخت برود. نایب السلطنه حکم شاه را به وسیله عبد الله خان والی به مجتهد ابلاغ می‌کند. او می‌گوید: غلیان که نخواهم کشید، اما رفتن از شهر را اطاعت می‌کنم، فردا خواهم رفت. به علاوه به آقا بالاخان معین نظام دستور داده شد که روز مقرر (سوم جمادی الثانی) برود توی شهر، در قهوه‌خانه‌ها غلیان بگذارد، و حکم دهد بر کشیدن غلیان، و هر کس اطاعت نکرد شکمش را پاره کند! روایت دوم را وزیر مختار انگلیس از قول امین السلطان آورده که: نایب السلطنه «بدون اطلاع شاه» به مجتهد ابلاغ کرده بود که حکم به کشیدن دخانیات بدهد، یا تهران را ترک گوید. مجتهد آماده رفتن گشت، مردم به هیجان آمدند، و شاه عمل نایب السلطنه را تکذیب کرد.<sup>۱</sup> دستخط شاه نیز درخور تأمل است:

«نایب السلطنه،

«شنیدم آقا میرزا حسن آشتیانی می‌خواهد از شهر برود. هرگز همچو حکمی نشده است که او یا دیگری از شهر بروند. دیگر اینکه علما مجبور به کشیدن غلیان نیستند، البته به علما حالی بکنید».<sup>۲</sup>

روایت معتبر همان نوشته اعتماد السلطنه است که در این گونه قضایا معمولاً آگاهی درست داشته، و روایت او مورد تأیید سایر مؤلفان هم‌زمان نیز می‌باشد. حرف وزیر اعظم به لاسلس راست نمی‌آید، گویی از زیرنگ‌های امین السلطانی است. اساساً در چنین امر سیاسی بزرگی، نایب السلطنه اختیاری نداشت و نه او

۱. اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۸۹۸.

۲. انگلیس، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۴ ژانویه ۱۸۹۲ (۳ جمادی الثانی ۱۳۰۹).

۳. اسناد نایب السلطنه، شاه به نایب السلطنه [۳ جمادی الثانی ۱۳۰۹].

را زهره آن بود که خود سرانه به چنین اقدامی بر آید. وانگهی نایب السلطنه و مجتهد آشتیانی روابط نیکو داشتند، و حال آنکه میانه وزیر اعظم و کامران میرزا هیچگاه خوب نبود. اما به روال کار دولت، شگفت نیست که پس از ابلاغ حکم شاه به آشتیانی و رسیدن پاسخ او که آساده مهاجرت است، در ذهن شاه تردیدی روی داده باشد. و در آن دستخط چنین وانمود کرده که هرگز دستوری در بیرون راندن مجتهد صادر نشده است. در همان حال تاریخی، ای آشتیانی در تجویز نکردن دخانیات موجه بود، ورنه تکذیب خود را کرده بود، و به تعبیر خودش مردم نیز وی را «تکذیب» می نمودند.

\*

رسیدیم به صحنه حادثه:

صبح دوشنبه سوم جمادی الثانی بود. در خانه میرزا حسن آشتیانی در محله سنگلیج روضه خوانی برپا بود. علما را خبر کرده بودند با گروه طلابی که در محضر او درس می خواندند. جمعی گرد آمدند. روضه که به آخر رسید، مجتهد اعلام کرد: حکم شده یا امروز غلیان بکشم یا از شهر بروم. مظلوم وار چکمه پوشید که در کار رفتن عتبات است. کجاوه و پالکی حجت الاسلام در کوجه آماده بود، چاروادار حاضر، علما به ظاهر برای مشایعت و طلاب به ممانعت آمدند. همه در گرفت. به یکبار عاملان مجتهد، سوار و پیاده در کوی و برزن به راه افتادند که: چه نشسته اید، می خواهند حجت الاسلام را برای خاطر غلیان نکشیدن از شهر اخراج کنند، دکانها را ببندید که «روز حمایت دین و قتل کفار است». <sup>۱</sup> خبر «به سرعت برق» در شهر شایع گشت. <sup>۲</sup> سیدی هم به بازار رفته، ندا داد: ایها الناس، شهر شوریده و مجتهد را می خواهند بیرون کنند. از سوراخهای سقف بازار مقداری خس و خاشاک فرو ریختند. کسبه از کار دست کشیده، شتابان به خانه مجتهد روان گشتند که ببینند چه شده است. بدین قرار هم دکان و بازار را بستند که خود مایه هیجان عام بود، و هم بر ازدحام و جمعیت افزود. در آرایش تظاهرات پسر مجتهد میرزا مصطفی آشتیانی هم دست اندر کار داشت. هنوز معین نظام نرفته که

۱. اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۸۹۸.

۲. Fevrier, p. 330.

از اعتصاب پرهیز «شرب دخان» تا... / ۱۰۷

حکم کشیدن غلیان را در قهوه‌خانه به اجرا بگذارد، خبر اجتماع مردم در محله سنگلج به نایب السلطنه حاکم دارالخلافة و وزیر جنگ رسید. ظاهراً همین وقت بود که شاه دستخط مذکور را به پسرش فرستاد که هرگز حکمی در بیرون رفتن ملای آشتیانی و علمای دیگر نشده است، دستخطی که بی‌تأثیر ماند.

علمای معتبر پایتخت (میرزا حسن آشتیانی، سید علی‌اکبر تفرشی، شیخ فضل‌الله نوری و سیدرضا پسر سید صادق طباطبایی) جبهه متحدی ساختند. حتی شیخ هادی نجم‌آبادی، پرهیزکارترین و روشن‌اندیش‌ترین مجتهدان که رویه‌اش متمایز از دیگران بود، در این کار با سایر علما همراه گشت. و اعلام کرد: «استعمال دخانیات را مطلقاً حرام می‌دانم... و اگر بنای آقایان بر حرکت از تهران و مهاجرت به عتبات شد، اول کسی که ردا بردوش کند و با پای پیاده مهاجرت نماید، من می‌باشم».<sup>۱</sup> موضع‌گیری او از همبستگی صنفی و درک اجتماعی‌اش برمی‌خاست.

شاه در قصر گلستان بود، وزیران حضور داشتند. خبر ازدحام مردم در محله سنگلج شاه را به‌خشم آورد، خشمی آمیخته به تشویش و هراس. به‌گواهی دکتر فوریه: شاه گاهی پابرزمین می‌کوفت، گاه عصای خود را بردرختان می‌زد. امین‌السلطان هم با نزدیکانش در طاق‌نمای پشت آبدارخانه بیقرار نشسته، کاغذهایی که در دست داشت بی‌اختیار ورق می‌زد یا مچاله می‌کرد.

از هنگام ظهر، هجوم مردم بیشتر شد. ساعت شمس‌العماره که زنگ ساعت يك را زد، سروصدای جمعیت بلند شد. ازدحام چند هزار نفری زن و مرد میدان ارگ را پر کرد، گروه چندصد نفری وارد ارگ شدند. در برابر این هجوم درهای ارگ را بستند. به‌گفته کاساکوفسکی: جمعیت بی‌نظم نیمی دست خالی، و نیمی چوب به‌دست آمده بودند که به‌دربار بریزند. اینک هنگامه در گرفت.

مردم در محوطه ارگ از زن و مرد به‌فریاد آمدند که: ای خدا، می‌خواهند دین ما را ببرند، علمای ما را بیرون کنند... اموات ما را فرنگیان کفن و دفن کنند! به‌دنبال آن بدگویی و دشنام سردارند که آهنگ آن اوج می‌گرفت. نایب‌السلطنه

۱. ناظم‌الاسلام کسرمانی که آن روایت را آورده می‌نویسد: «نگارنده در مجلس مرحوم حاج‌شیخ هادی بودم که این مذاکره را فرمود». («مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۲۲»).

که حاضر بود به ملامت و التماس پیش آمد، گفت: همشیره‌ها، فرنگی‌ها را بیرون می‌کنیم، هیچیک از علما را نمی‌گذاریم بیرون بروند، خاطراتان جمع باشد. تأثیری نبخشید.<sup>۱</sup> به فریاد بلند بنا کردند به ناسزاگفتن به شاه و نایب‌السلطنه و خاصه به امین‌السلطان که وی را بانی امتیاز و سرمنشأ این هنگامه می‌دانستند. گفتند: «امین‌السلطان را بفرستید بیرون تا بکشیم».<sup>۲</sup> نایب‌السلطنه ترسان، خواست به درون ارگ بازگردد. ناگهان یکی از شوریده‌دلان شمشیری آخته به سوی او پرتاب کرد، و یکی از فراشان به چابک‌دستی، چوبی را حایل قرار داد. ضربت را رد کرد. کرم‌بیک یکی از تفنگداران ملقب به «راهزن افسانه‌ای قفقاز» سرسید. به زبردستی و دلیری نایب‌السلطنه را براسب خود سوار کرده، یکدست جلو اسب و یکدست به طپانچه برد، چند تیر به هوا خالی کرد. نایب‌السلطنه را به جایگاهش رساند. وزیر جنگ غش کرده بیهوش افتاد. او را به داروی کاهگل و عرق بیدمشک و گلاب، و به زور مشت و مال به هوش آوردند.

مردم در خروش دست به چوب و کلوخ و سنگ‌پاره بردند، چراغ‌های اطراف ارگ و شیشه‌های عمارات دولتی را شکستند. گروهی از زنان از روی چادر سیاه سرشان را لجن گرفته، به سبک روزهای سوگواری شیون و فغان سرداده، با جمعی از مردان به مسجد شاه روان گشتند. بادشنام‌های تند امام جمعه ظهیرالاسلام را که از منبر مردم را تهدید کنان موعظه می‌فرمود. پایین آوردند. فریاد جمع طنین می‌انداخت.

اما کانون حادثه میدان ارگ بود. مردم به سرای نایب‌السلطنه حمله بردند. معین نظام به سربازان فوج خود فرمان تیراندازی داد. سپاهیان از اجرای امر او سرپیچیدند.<sup>۳</sup> پس از این به پاسداران خاص نایب‌السلطنه دستور شلیک داد، نزدیک پنجاه تیر خالی شد، هفت تن کشته و بیست نفری زخمی گشتند. از زخم‌خوردگان

۱. رساله دخانیه.

۲. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۸۹۸.

۳. قضیه سرپیچی سربازان از تیراندازی، در خاطرات کاساکوفسکی هم آمده است.

از اعتصاب پرهیز «شرب دخان» تا... / ۱۰۹

هم سه نفر جان سپردند؛ شمار کشتگان به ده تن رسید.<sup>۱</sup> فراشان چند جنازه را در اصطبل شاهی پنهان داشتند، و مردم چند نعش را بر روی تخته نهاده، مویه کنان به خانه آشتیانی روان شدند. این روایت هم آمده که: شاه با شنیدن صدای تیر به عضدالملک گفته بود: اگر «معین آقا» (یعنی نایب السلطنه) راهم کشته باشند، قدغن کن به روی مردم تیر نیندازند.<sup>۲</sup> یکی از ناظران صحنه که در میان جمعیت بوده گوید: «می شنیده‌ام از گوشه و کنار، مردمی بلوآثیان را به ریختن به عمارت سلطنتی ترغیب می نمودند».<sup>۳</sup>

در این احوال شاه در اطاق خسود قرار گرفت، تفنگداران جایگاه او را پاسبانی می کردند. اسلحه‌خانه دربار را گشودند، فوج سوادکوهی قراول مسلح و عملاً خلوت قمره بر کمر آماده دفاع بودند. گویی خطری بزرگ در پیش است، اما چنین خبرهایی نبود. پس از سه ساعتی طغیان فرونشست، و گرنه به قول اعتمادالسلطنه: «این عملاً خلوت قابل دفاع نبودند».

در این روز پرشور و آشوب - بزرگان دولت در دربار گرد آمده بودند همگی پریشان و بیقرار؛ طرفه اینکه به گواهی ناظران علما راهم وحشتی گرفت نه چندان کمتر از دهشت دولتیان؛ دکان و بازار بسته شهر به حال نیمه تعطیل درآمد. اما خلاف آنچه می پنداشتند نه به اتباع خارجی آزاری رسید و نه به بانک شاهی تعرضی گشت، گرچه جماعت فونگی از مأموران سیاسی گرفته تا کارکنان رژی و حتی معلمین فونگی در شهر آفتابی نشدند. در گزارش مدرسه دارالفنون می خوانیم:

۱. شمار کشتگان صحنه حادثه را اعتمادالسلطنه و دکتر فوریه هفت تن آورده اند. وزیر مختار انگلیس در گزارش ده روز پس از حادثه می نویسد: حالا اطلاع یافتیم که «دست کم ده تن کشته شدند». بدو خبر داده بودند که در آن روز تقریباً پنجاه تیر خالی شده بود (انگلیس، لاسلس به سالیسبوری، ۱۴ ژانویه ۱۸۹۲ برابر ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۰۹). از معاصران دیگر آقاضیاء الدین تویسرکانی هم می نویسد: چند نفری را تیر زده کشتند، یکی دو ساعت جنگ بود (مجموعه آقاضیاء الدین تویسرکانی، خطی). این یادداشت را دکتر هما ناطق در دسترس من قرار داد.

۲. رساله دخانیه.

۳. دولت آبادی، «حیات یحیی»، ج ۱، ص ۱۱۰.

امروز «معلمین ایرانی حاضر شدند، لیکن معلمین فرنگی به واسطه انقلابات شهر نتوانسته بودند از خانه‌هاشان بیرون آمده، مدرسه بیابند»<sup>۱</sup>. گواهی وزیرمختار انگلیس پرمعنی است: «هیچ نشانه‌ای بدست نیامد که مردم احیاناً قصد حمله به خانه‌های اتباع خارجی مقیم تهران را داشته باشند». حتی در بازار درچنین روزی که مرد فرنگی مستی را یافتند او را «زیر حمایت سید معممی که از آنجا می‌گذشت، قرار دادند»<sup>۲</sup>. جای دیگر نیز گوید: «احساسات ضد اروپایی در ایران نیست»<sup>۳</sup>. به عبارت دیگر مردم رفتار مردمی داشتند، نه کردار اوباشان و بی‌سر و پایان شهری.

اما در قزاقخانه چه گذشت: همینکه شاه از ناآرامی شهر خبریافت، سراغ کلنل «شنه‌اور»<sup>۴</sup> فرمانده روسی بریگاد قزاق فرستاد. او نیامد. به جای خودش مارتیروس‌خان را به‌دربار روانه کرد، و برای پاسداری قصر سلطنتی هم اقدامی ننمود. سرهنگ روس فقط قزاقان را فراخواند، و به بازجست هر کدام پرداخت که: «کی طرفدار شاه و دولت است، کی هواخواه ملت؟» آن سردار در این لحظه‌های پرتشویش، قزاقخانه را هم رها کرد و رفت به‌خانه. به‌خانه نرسیده، کتک مفصلی از زنش خورد که چرا در چنین موقعی وی را تنها گذاشته بود. مخدره درها را به‌روی شوهرش قفل کرد، و تا پایان روز اجازه بیرون آمدن به او نداد. سردار روس درخانه زندانی زنش بود، و قزاقخانه سپرده نایب او سروان روس. او هم درون قزاقخانه به‌تیراندازی پرداخت، مردم گمان بردند الان است که توپخانه شلیک آغاز کند. نخیر، بهادران روسی بشکه شراب را از انبار بیرون کشیدند، شراب مفت می‌خوردند و به قزاقان عربده‌جو می‌خوراندند. بدمستی سر دادند. در این وقت بود که معین نظام به‌عنوان «منجی شاه و منجی وطن» از میدان کارزار پیروزمندانه بیرون آمد، و کرم‌بیک «راهزن افسانه‌ای قفقاز» هم نازشستی نشان‌داده،

۱. اسناد دارالفنون، روزنامه دوشنبه سوم جمادی‌الثانی ۱۳۰۹. (این سند را دکتر هما ناطق در اختیار من قرار داد).

۲. انگلیس، لاسلس به‌سالیسبوری، ۱۴ ژانویه ۱۸۹۲ (۱۳ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹).

۳. انگلیس، لاسلس به‌لرد روزبری، ۹ نوامبر ۱۸۹۲ (۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۱۰).

از اعتصاب پرهیز «شرب دخان» تا... ۱۱۱۷

در بزنگاه خطر جان نایب‌السلطنه را خرید، ورنه شوریده‌دلان خشمگین وی را پارچه پارچه کرده بودند.<sup>۱</sup>

به گمان ما در این هنگامه، قزاقخانه به‌اشارة سفارت روس اجازه مداخله نداشت. دل‌بستگی و امید شاه به آن دستگاه نظامی اجنبی که فقط هزینه‌اش را خزانه دولت می‌پرداخت، یکسره عبث بود.

در حادثه سوم جمادی‌الثانی - دولت و ملایان هیچکدام قصد مقابله و پیکار نداشتند. بلکه از آغاز در پی آرامش شهر بودند. همان روز بعد از ظهر، در بحبوحه طغیان مردم عضدالملک و مجدالدوله از معتبرین نزدیکان شاه با میرزا حسن آشتیانی و سایر علما ملاقات کردند، و از ایشان دلجویی نمودند. مجتهد گماشتگان خود را به‌ارگ فرستاد و به مردم اعلام داشتند که میرزا می‌فرماید: مردم متفرق شوید، و به خانه‌های خود بروید تا حکم ثانی برسد. هنگامه تسکین یافت. نزدیک غروب، جارچیان به کوی و بازار افتادند که: حکم میرزای آشتیانی است که فردا دکان‌ها را باز کنید؛ آنچه منظور شماست شاه بعمل خواهد آورد، روز جمعه در مسجد جامع جمع شوید، میرزا به منبر خواهد رفت.<sup>۲</sup> شامگاهان مردم از ارگ پراکنده شده بودند. اما آن شب را قشون پیاده و سوار و قزاق‌دور ارگ می‌گشتند، فراشان در دیوانخانه بودند، و امین‌السلطان از ترس در قصر سلطنتی ماند. شگفت اینکه مجتهد هم در بیم و تشویش می‌گذراند، زیرا به‌وی القاء شبهه کردند که مقرر است او را شبانگاه دستگیر کرده از شهر بیرون ببرند. از اینرو عده‌ای از مریدان شب را در خانه مجتهد گذراندند که نگهبان آیت‌الله باشند. معهدا به‌گواهی شیخ کربلایی: حجت‌الاسلام از وحشت چون «مارگزیده در پیچ و تاب» بود، تا اینکه فرستاده عضدالملک از کوجه‌های تنگ و تاریک سنگلج فانوس به‌دست رسید. آشتیانی را تأمین کامل داد. اکنون امام شهر خاطر جمع شد و آرام گرفت.

خروش ناگهانی کمابیش شبه‌انقلابی، نهادرپایتخت برخاست که به‌تعبیردکتر

۱. «خاطرات کلنل کاساکوفسکی»، ترجمه عباسقلی جلی، ص ۱۷۹-۱۷۷.

۲. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۸۹۹.

فوریه «کاملاً محلی بود».<sup>۱</sup> و اگر به دنبال اعتصاب و وقوع نیافته بود، گمان نمی‌رود تا این حد هراس بوجود می‌آورد یا تا این اندازه تأثیر می‌بخشید. تردیدی نیست که طغیان قهرآلود مهمی بود - اما در ماهیت آن نه‌گزارف باید گفت، نه افسانه و تصویرشاعرانه‌ای از آن ساخت. حادثه سه ساعتی سوم جمادی‌الثانی که شیخ حسن کربلایی از آن به «رستخیز عظمی» وصف نموده - نه انقلاب بود، نه حرکت منظم سیاسی، نه رهبری داشت و نه ایدئولوژی مشخص، نه مردم بسیج‌گشته بودند، نه خرد سیاسی در جریان آن بکار رفت، و نه همه تظاهرکنندگان از هشیاری اجتماعی برخوردار بودند. بلکه عصیان بی‌نقشه و نامتشکل مردم ناراضی و هیجان‌زده بود بر حکومت بد، خشمی که در ناسزاگویی به‌شاه و وزیراعظم و در قصد جان نایب‌السلطنه جلوه یافت. دشنامشان بازاری بود، شعار و سرودشان عاری از محتوای اجتماعی.<sup>۲</sup> شمار تظاهرکنندگان صحنه ارگ را اعتمادالسلطنه نزدیک به بیست هزارتن شنیده، و امین‌السلطان (درنامه رسمی) دو سه هزار نفر آورده‌است - یکی اغراق‌گفته و یکی کم قلمداد نموده، مثل همه ارقام حکومت‌هایی که هنر دولتمداران‌شان دروغ و دغلکاری، و ارقام مجعول صادر کردن است، و حساب کتابی هم در کارشان نیست.

رده‌های اجتماعی شهرنشین که در صحنه تظاهرات شرکت داشتند عبارت بودند از: کسبه بازار، پیشه‌وران، گروهی از طلاب مدرسه، زنان و مردم کوچه و بازار. مشارکت زنان را به‌خودی‌خود نباید به‌نشانه‌ای در تحول هشیاری اجتماعی آنان تعبیر کرد. البته در این دوره زنان آزاده با کمالی می‌شناسیم که نوشته‌های اجتماعی هوشمندانه و حتی درخشانی بجای گذاشته‌اند. اما حضور زنان در آن صحنه خلاف متعارف نبود. در قحطی و گرانی نان و گوشت، همواره آماده‌ازدحام و هجوم بودند. لجن به سرمالیدن، شیون و زاری راه‌انداختن، جیغ ناهنجار-کشیدن، و برسر و روی خسویشتن کوفتن - جزو فرهنگ اجتماعی آن مخدرات بود. ولی حضور مجموع آن گروه‌ها، نیروی بالقوه مهمی را می‌ساخت. به گفته

1. Feuvrier, p. 335.

2. شاه را به‌عنوان «شاه‌باجی» و «شاه‌باجی سیلوی» می‌خواندند. سرودشان این‌گونه بود:

یاغریب الغرباء. می‌رود سرور ما.



یکی از ناظران: پس از تیراندازی و کشته شدن چند تن «مردمان یکسره از حالت شعور به در رفته، چنان شوری جمعیت را فرا گرفته که هیچکس را از خود آگاهی نماند، تمامی مرد و زن به خروش و جوش آمدند که اگر راهنمایی داشتند تا «حرمسرای پادشاهی می تاختند».<sup>۱</sup> این باور کردنی است؛ خصلت روانشناسی توده است در هیجان و شوریدگی.

در گزارش حاج کاظم ملك التجار هم مطلبی آمده شنیدنی. او جالا از تبعیدگاه قزوین بازگشته، به قول اعتماد السلطنه خلعت پوشیده، و برای صلح و آشتی از جانب امین السلطان سراغ میرزا حسن آشتیانی روانه شده بود. حاجی می نویسد: به خانه مجتهد «این خلق پدر سوخته غوغا طلب هم متصل می آمدند و می رفتند... حتی از دهات اطراف هم بعضی آمده، از جمله جمعی از کنی ها را دیدم که آمده بودند و می گفتند: ما چون شنیدیم جهاد است، مبلغی اسلحه خریده ایم و آمده ایم». در حضور گماشتگان مجتهد «به آنها فحش دادم و گفتم: شما پدر سوخته ها بهم می رسید که خون مردم هدر می رود... متفرقشان ساختم».<sup>۲</sup> آن تنها اشاره ای است که راجع به جنب و جوش دهات حوالی تهران در مدارک تاریخی این زمان یافتیم. اما معلوم نیست چرا به خلق خدا ناسزا می گوید، مگر خودش سهمی نداشته است! گفتیم که حادثه پایتخت نقشه انقلابی نداشت. اما این دلیل بر نفی عنصر یا عناصر انقلابی نیست. حضور برخی مخالفان انقلابی را بیشتر شناساندیم. در داستان جهاد نیز کسانی منادی پیکار مسلحانه بودند. اکنون هم فکر فعال انقلابی بچشم می خورد؛ چند نشانه آنرا بدست می دهیم: یکی بیاننامه قهر آمیزی است که همین اوان خطاب به شاه در تهران منتشر شد، می گفت:

«ای ناصرالدین شاه»، روز دوشنبه که مردم به ارگ آمدند «محض تظلم و دادخواهی بود... در آن هنگامه هیچکس اصلاً و ابداً به خیال ستیزگی با دولت نبود تا پیشاپیش مستعد و مهیای مدافعه و مقابله باشند». اما حالا، ما مردم که «از وضع اغتشاش آمیز این دولت و این سلطنت به ستوه آمده، همه کس را نکبت این

۱. رساله دخانیه.

۲. حاج کاظم ملك التجار به امین السلطان [ ۶ جمادی الثانی ۱۳۰۹ ]، «استاد سیاسی». چاپ

وضع زندگی ناگوار است... به فکر کار خود افتاده، چنانچه شاید و باید برای خودمان به فضل خدا تهیه لوازم جنگ و استعداد متقابلی تو را دیده، حتی اینکه مخصوصاً از قبیل تفنگ‌های مارتینی که تمام دلگرمی تو به آنهاست، چه قدرها حاضر و آماده داریم. هرگاه رفع امتیاز [دخانیات] باز باز بچه و صورت بندی و خدعه و فریب است، رعیت هر وقت باشد، خروج نموده، اگر در سوراخ جانوری پنهان شوی بیرون آوری و خونت بریزیم»<sup>۱</sup>.

آن بیانیه از هر کس و یا از هر گروهی بود - اساس نظام سیاسی حاکم را طرد می‌کرد؛ ماهیت غیر انقلابی حادثه ارگ را مشخص می‌نمود؛ و خود منادی حرکت انقلابی بود. گفتنی است که همین اوان اعلانی هم بر علیه وزیر اعظم در شهر منتشر شد و او را «تهدید به قتل» کرد.<sup>۲</sup> از نظرگاه مجتهد آشتیانی، اعلامیه بر علیه شاه از «مقوله گفتار و کردار جاهلانۀ اجامر و اوباش» بشمار می‌رفت. به عقیده شیخ کربلایی هم اینگونه اعلان‌های تهدید آمیز که همه روز در دیوار ارگ می‌چسباندند، کار «فساد انگیزان» بدانندیش بود. روشن است که این اعلامیه‌ها که بخشی از مهمترین ادبیات سیاسی این زمان را می‌ساخت، به مزاج ایمانیان هم نمی‌ساخت.

بیکار جوانان انقلابی که چنین نوشته‌هایی را نشر می‌دادند تنها بر نظام سیاسی حمله نمی‌کردند، بلکه به هر فرصتی بر بعضی متشرعان نیز خرده می‌گرفتند. نمونه‌های آنرا پیش از تکوین حرکت ضد رژی و همچنین در جریان آن خواندیم. اینک نیز روایت اعتماد السلطنه را می‌شنویم که: یکی دو اعلان در بدگویی و توهین بر میرزا حسن آشتیانی و شیخ فضل الله نوری در شهر منتشر شد که آنانرا برانگیخت. و بردولت ایراد گرفتند که چرا نویسندگان آنها را «به دست نمی‌آورند که تنبیه کنند»<sup>۳</sup>.

۱. به نقل رساله دخانیه.

۲. اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۹۰۲.

۳. اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۱۱۵۱. دولت آبادی هم که این زمان در تهران بود از «شبنامه‌های هفتگی» صحبت می‌دارد که «مرتب و منظم» بر علیه آن دو مجتهد منتشر می‌گشت، و هر بار زبان «اعتراضات» تندتر می‌شد. و تصریح دارد که هیچکدام

حتی اتفاق افتاد که در محضر آشتیانی که ملایان جمع بودند، یکی ناشناس خطاب به مجتهد شهر به پرخاش گفت: «تاکی از مردم جلو گیری می کنید؟ مگر در بدن شما عصب و در عروق شما خون جاری نیست که مظالم سلاطین را همچنان تحمل می نمایید؟ وقت آن است که ملت را برانگیزد». سپس رو کرد به حاضران که: «ای احمدقها، این کسی که آقای شماس مظهر کیست؟... برای چه از او اطاعت می کنید؟» طلاب خواستند دستگیرش کنند، اما مجتهد این حد دانایی و شکیبایی داشت که به اشاره گفت آزارش نرسانند؛ بگذارند برود پی کارش.<sup>۱</sup>

عناصر انقلابی بر نظام سیاسی و دستگاه شرعی اعتراض فعلی داشتند. البته حکومت پاپی بود که نمایندگان آن افکار و ناشران آن اعلامنامه‌ها را بشناسد.<sup>۲</sup> نظام حاکم در حالت انفعالی، حضور آن حریفان را تهدیدی به هستی خویش می‌شمرد. واقعتی که به اتحاد و پیوستگی دو بنیاد مهم اجتماعی شرع و عرف در مقابله با مخالفان، قوت می‌بخشید. تأثیر این واقعیت را در روابط حکومت و پیشوایان مذهبی خاصه در ربط مسأله امتیازنامه باز می‌نمایم.

همینکه به دنبال حادثه ارگک - اهل دولت و علما از جمله میرزا حسن آشتیانی به مجلس مصالحه نشستند، نماینده شاه (عضدالملک) بر «مواصلت و اتحادی» که

از آن دو «در عالم دیانت و پرهیزگاری محل توجه عامه نمی‌باشند». («حیات یحیی» ج ۱ ص ۱۳۶-۱۳۵).

۱. «خاطرات کنل کاسا کوفسکی». ترجمه عباسقلی جلی، ص ۶۷-۶۶.
۲. در تعقیب نویسندگان آن اعلامنامه‌ها چند نفر را دستگیر نمودند. شاه به نایب‌السلطنه نوشت: «پیدا کردن این اشخاص بسیار خوب شد، صد هزار آفرین بر شما. حقیقتاً معین نظام هم در این کارها سحر می‌کند. البته همه را بگیرند، با اسناد و راپورت مفصل او را به عرض برسانند، ۱۳۰۹». (اسناد نایب‌السلطنه). از هویت آن کسان نشانه‌هایی بیشتر بدست دادیم. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات دوم و هشتم رجب ۱۳۰۵ (ص ۹۰۵ و ۹۰۶) به دستگیری دو نفر دقیقاً مقارن همین اوان تصریح دارد: یکی اینکه: «معین نظام، شخص سرهنگی را گرفته است که حامل بعضی نوشتجات بوده». دیگر میرزا تقی ایبری بایی را گرفته‌اند که «نوشتجات زیاد از بغل او بیرون آوردند، شب به حضور همایون می‌خواندند».

همیشه میان دین و دولت برقرار بوده است، تأکید نمود. و با این برهان پیش آمد که هرگاه این رشته کهن از هم بگسلد، مخالفانی که در پی فتنه می گردند بر پیشوایان دین چیره خواهند گشت. اشاره اش به «جمهوری طلبان» بود. به یقین «طرف مدعای این جماعت در حقیقت، خصوص سلطنت و منظور اصلی ایشان... تنها ستیزگی با شخص سلطان است». اکنون هم که مسأله امتیاز نامه بمیان آمده، همان جماعت آنرا «بهانه» قرار داده، به راه مقصد خویش می خواهند «مردم مملکت را بردولت بشورانند». و این مایه «اضمحلال دین و دولت هر دو خواهد بود»<sup>۱</sup>.

گفتار عضدالملک دلالت دارد بر اینکه پایای جنبش بسرعلیه امتیاز نامه، اعتراض انقلابی برعلیه سلطنت ادامه داشت. مجتهد آشتیانی پیشتر نوشته بود: «سلطان اسلام حامی دین مبین... و استقرار دولت و دوام سلطنتش موجب بقای امن و امان... می باشد. و بالضروره نفس مبارکش مورد مراحم الهیه و مشمول حفظ و تأیید مکارم غیبیه خواهد بود». از اینرو بر «اتحاد دولت و ملت» اسلام تأکید داشته، بر «دولتخواهی صمیمی» خویش سوگند یاد کرد.<sup>۲</sup> اکنون نیز در آن مجلس، حضرات علما دسته جمعی خود را به اطلاق بری از بهتان مخالفت با سلطنت اعلام داشتند: «ما جماعت علما... هرگز غیر از وجود شخص پادشاه را طالب نبوده و نیستیم... بجز رفع عمل دخانیات مقصد و مقصود دیگری در نظر نداشته و نداریم». سیاست مستمر حکومت این بود که دستگاه دینی را از حضور فعال معارضان سیاسی و عناصر انقلابی اندیشناک گرداند، و پشتیبانی ملایان را در مقابله با آنان بدست آورد. در این جهت عمومی، امین السلطان در نامه خود به میرزای شیرازی هشدار داد: «بعضی از فرق مختلفه غالبه از بابی و دهری و غیره در میان مردم پنهان هستند و خود را در لباس دینداری و اسلام محفوظ داشته، در موقع از هیچ فتنه و فساد و بهم انداختن مردم مضایقه ندارند. و برای اینکه... به مقصود برسند هر روز اعلانی از قول علمای دین مجاور عتبات، برضد دولت به عبارات رکیکه در کوچه و بازار می چسبانند... بعضی عیوب و مفاسد از این امر ظاهر می شود که

۱. رساله دخانیه.

۲. میرزا حسن آشتیانی به شاه، «مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان»، ص ۲۸-۲۴.

برای دین و دولت هردو مضر است»<sup>۱</sup>.  
اشارهٔ وزیراعظم به آنانکه در لباس اسلام و دینداری ظاهر گشته‌اند، همان انقلابیان نهج البلاغه‌ای است. و تصریحش به اعلان‌های منتشره از قول علمای مجاور عتبات، اعلان جهاد بر علیه نظام سیاسی و سایر نوشته‌های انقلابی بر ضد شاه و وزیر اعظم است که پیشتر دربارهٔ آنها صحبت داشتیم. میرزای شیرازی در پاسخ خود را هم‌رأی و حامی دولت اعلام کرده، نوشت: اگر در ضمن حوادث «حرکتی ناشایسته از بعضی جهال سرزده، به حسب تحقیق از اصحاب احواء باطله و اغراض فاسده بوده که به جهت انزجار دولت از علما، و تفرقهٔ قلوب رعیت فرصتی بدست آورده بودند». از اینرو با سد ابواب فتن و قمع اعدای دین - «بر عموم علما و تمام رعایا لازم است که دعای وجود اقدس همایونی را سرأ و جهراً فریضةٔ خود شمارند»<sup>۲</sup>.

اما در این میانه تکلیف امتیازنامه چه شد:

روز سوم جمادی‌الثانی درست پیش از اینکه تظاهرات و طغیان مردم در ارگ اوج بگیرد، شاه بدون صوابدید وزیراعظم دستخطی خطاب به‌نایب‌السلطنه در لغو کامل انحصارنامهٔ دخانیات (شامل انحصار داخلی و تجارت خارجی) صادر کرد. البته شاه در اجرای حق حاکمیت دولت، حق الغای امتیازنامه را داشت. شاه آنجا اعلام کرد: «امتیاز داخله را که برداشته بودیم، حال امتیاز از خارجه [را] هم برداشتیم. و مردم مجبور در کشیدن ذلیان نیستند تا حکم از جناب میرزای شیرازی برسد». این حکم را به‌دستور مجتهد آشتیانی بر مردم خواندند. اگر مؤثر نیفتاد بدین سبب بود که مردم را اعتمادی به صحت گفتار دولت نبود، چنانکه پیش از این هم قرار بود اجباری در استعمال دخانیات نباشد، اما حکومت به قول خویش وفا نکرد. از آن مهتر حالا دیر بود که آن تدبیر، هیجان آکنده به خشونت را فرو نشانند؛ اهل سیاست اغلب دیر به‌چاره‌جویی درست برمی‌آیند.  
از بعد از ظهر همان روز حادثه تا شامگاه، فرستادگان شاه با علما چند دوره مذاکره داشتند. همهٔ شب شاه و وزیران نیز در کنگاش بودند. آشتیانی گوشزد

۱. امین‌السلطان به میرزا حسن شیرازی، جمادی‌الثانی ۱۳۰۹، به نقل رسالهٔ دخانیه.

۲. میرزا حسن شیرازی به‌شاه [رجب ۱۳۰۹]، به نقل رسالهٔ دخانیه.

دولتیان کرد که: «او مسئول نیست، بلکه فقط به عنوان سخنگوی مردم عمل می کند».<sup>۱</sup> بنا بر گزارش وزیر مختار انگلیس: مجتهد قضیه الغای همه امتیازنامه های خارجی را یکجا بمیان کشید، پیشنهاد نموده بود که لغو این قرارنامه ها باید «به امضای دو تن از نمایندگان سیاسی خارجی که یکی از آنها مسیودوبوتزوف باشد، برسد».<sup>۲</sup> یعنی اقدام دولت ایران را دو نماینده خارجی از جمله وزیر مختار روس تضمین کنند. به خاطر داریم که مجتهد پیش از این هم مسأله انحصارنامه های خارجی را مطرح ساخته بود. اما زود واپس زد. باید یادآور شویم که باراول آشتیانی اظهار داشت که قضیه امتیازنامه ها را به صورت دیگری عنوان کرده بود - بدین معنی که «در مسأله بانک بهیچ وجه گفتگویی نشد، و از راه آهن به همین قدر عنوان شد که مفاسد این امتیازات هم بسیار است».<sup>۳</sup> این مرتبه هم مجتهد در پی برهم زدن همه انحصارنامه ها نبود، بلکه هدف اصلی همانا الغای کامل امتیازنامه دخانیات بود. از قضا، لغو آنرا همان روز صبح شاه در دستخط خود اعلام داشته بود. فقط ملایان در اجرای آن تضمین می خواستند. در این باره آشتیانی سه شرط اصلی گذارد که به گفته خودش «رضامندی مردم را تأمین خواهند کرد» - بدین قرار:

(۱) پرداخت خونبهای کشتگان حادثه ارگک. (۲) تأمین دادن به همه کسانی که در آن طغیان مشارکت داشتند، و اطمینان یافتن به اینکه آزاری به آنان نخواهد رسید. (۳) اعلان رسمی کمپانی در الغای امتیازنامه، و اینکه تجار فروشنده تنباکو مختار باشند تنباکویی را که به رژی فروخته اند، به همان قیمت پس بگیرند. مجتهد همانجا اعلام کرد: «اگر با شرایط سه گانه موافقت نشود، فردا قیام دیگری همراه تظاهراتی جلو سفارت روس برپا خواهد گشت، و او قادر به جلوگیری آن نخواهد بود».<sup>۴</sup> آشتیانی تهدید کنان افزود: «او خودش هم مجبور خواهد شد که در تظاهرات

۱. انگلیس، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۵ ژانویه ۱۸۹۲ (۴ جمادی الثانی ۱۳۰۹).

۲. انگلیس، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۴ ژانویه ۱۸۹۲ (۳ جمادی الثانی ۱۳۰۹).

۳. میرزا حسن آشتیانی به شاه [جمادی الاول ۱۳۰۹]، «مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان»، ص

۲۶. از این مطلب پیشتر صحبت داشتیم.

۴. انگلیس، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۵ ژانویه ۱۸۹۲ (۴ جمادی الثانی ۱۳۰۹).

در متن منتشره این تلگراف در «اسناد رژی» قضیه احتمال قیام و تظاهرات مردم حذف شده است.

مردم جلو سفارت روس شرکت کنند.<sup>۱</sup>

اما کار به اینجاها نکشید. در همان مجلس گفت و شنود، میان دولت و علما صلح افتاد بدین قرار: دولت شرایط سه‌گانه را پذیرفت؛ ملایان قضیه فسخ سایر انحصارنامه‌ها را دنبال نکردند؛ و قضیه تضمین دولت خارجی هم طرد گردید. درخصوص شرط اول آشتیانی گفت: «محض سلامت وجود مبارک همایونی خیلی لازم است احسانی به‌ورثه آنها بشود».<sup>۲</sup> گویی تلقی مجتهد صدقه‌دادن بود به‌مردمی که کشته دادند. در هر حال شاه خود خونبهای آنانرا به خانواده‌هاشان داد. در خصوص شرط دوم که لاسلس هم اصرار ورزید «عفو عمومی» اعلام گردید.

اما راجع به شرط سوم که مسئله سیاسی اصلی بود: همان شب (۳ جمادی - الثانی) امین‌السلطان از قصر گلستان، پیامی به‌وسیله معتمد خود میرزا نظام (مهندس - الممالک) به‌وزیر مختار انگلیس فرستاد. و از او خواست که از نستین مدیر رژی را وادارد اعلامیه رسمی شامل دو ماده انتشار دهد: الغای کامل امتیازنامه؛ اختیار تجار در باز خرید تنباکویی که به کمپانی فروخته بودند. اینجا بود که میان وزیر مختار و مدیر رژی آشکارا اختلاف افتاد. لاسلس صدور اعلامیه را واجب و ضروری شمرد، اما از نستین تن در نمی‌داد. پس، لاسلس ضمن ابلاغ «کتبی جدی» خود از از نستین خواست که در انتشار اعلامیه مورد نظر دولت ایران تأخیر نرورد. همان لحظه به‌امین‌السلطان هم پیامی فرستاد و راهنمایی کرد که: «دولت ایران الغای امتیازنامه دخانیات را ضمن نامه رسمی به از نستین ابلاغ کند».<sup>۳</sup> وزیر مختار اقدام سریع و قاطع خود را تلگرافی به‌سالیسبوری خبر داد. گفتنی است که صبح روز بعد (چهارم جمادی الثانی) که وزیر مختار در قصر گلستان با امین‌السلطان صحبت داشت، متذکر شد: «هرگاه اعلیحضرت مجبور گردد که به سایر تقاضاهای ملایان تن در دهد، نمی‌توانم مساعدتی را که در قضیه انحلال رژی کردم، در موارد دیگر هم بنمایم».<sup>۴</sup> اشاره لاسلس به امتیازنامه بانک و غیره بود که درباره آنها علما هیچ

۱. انگلیس، گزارش لاسلس به‌سالیسبوری، ۱۵ ژانویه ۱۸۹۲ (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۰۹).

۲. حاج کاظم ملک‌التجار به‌امین‌السلطان [۶ جمادی الثانی ۱۳۰۹]، به‌مأخذ قبلی.

۳. انگلیس، تلگراف لاسلس به‌سالیسبوری، ۵ ژانویه ۱۸۹۲ (۴ جمادی الثانی ۱۳۰۹).

۴. همان مأخذ.

بافشاری نداشتند، و مسأله سیاسی بوجود نیاورد.

برخورد میان وزیرمختار و مدیر رژی را از گزارش‌هایی که ارنستین به هیأت مدیره کمپانی در لندن فرستاده، بهتر می‌توان شناخت. می‌نویسد: چون تصمیم بر انحلال کامل رژی گرفته شد «من موافقت نکردم و گفتم: در این خصوص از هیأت مدیره دستوری ندارم». اما لاسلس ابلاغ کرد که: «شورش در پیش است، و این مخالفت ممکن است به خونریزی برسد و جان اتباع فرنگی را به مخاطره اندازد، و فعلاً هم فرصت کسب تکلیف تلگرافی [از لندن] نیست. از آنجا که در مخالفت اصرار ورزیدم، لاسلس ضمن نامه رسمی از من خواست که با تقاضای شاه موافقت نمایم... از اینرو فقط در برابر زور و جبر و بنابر تقاضای وزیرمختار انگلستان تسلیم گشتم». و «به صوابدید» خود او بود که اعلامیه منظور دولت ایران تنظیم گردید.<sup>۱</sup> از آن برمی‌آید که کمپانی بنابر خصلت استعماری‌اش تا آخرین لحظه، حتی در برابر احتمال کشت و کشتار مقاومت می‌ورزید. و تنها در مقابل دستور قاطع لاسلس واداد. و او هم همه مسئولیت را به گردن خویش گرفت. الغای کامل امتیازنامه در چهارم جمادی‌الثانی ۱۳۰۹ اعلام گردید.

اینجا لازم است توضیحی راجع به سیاست روس هم بدهیم: از اعتراض‌های رسمی روس و مذاکره وزیرمختار آن با شاه قبل از این صحبت داشتیم.<sup>۲</sup> اکنون نیز شاه و وزیراعظم بیش از اندازه به تأثیر سیاست آن دولت، تحریکات و همدستی آن با مخالفان رژی تأکید داشتند. شاه به نماینده انگلیس گفت: «دسیسه روس سبب آشوب [ارگک] گشت، چنانکه دو روز پیش از این هنگامه سفارت روس به تجار روسی که در بازار کار می‌کنند، دستور داده بود که دکان‌های خودشان را ببندند».<sup>۳</sup> امین‌السلطان گفت: «تردیدی نیست که روس‌ها در جریان حادثه دخالت داشتند. و پیشنهاد کرد که وقت آن رسیده که از جانب دولت انگلستان توجه مقامات روس در پترزبورگ، به تحریکات سفارت آن دولت در ایران جلب

۱. اسناد رژی، تلگراف ارنستین به هیأت‌مدیره کمپانی، ۶ ژانویه ۱۸۹۲ (۵ جمادی‌الثانی

۱۳۰۹).

۲. نگاه کنید به صفحات ۴۹-۴۷ و ص ۷۹.

۳. انگلیس، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۹ ژانویه ۱۸۹۲ (۸ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹).



شود»<sup>۱</sup>.

آن سخنان بحث ظریفی را برمی‌انگیزاند. نخست گفت و شنود لاسلس وزیرمختار انگلیس را با همقطار روسی او بوتزوف، و نکته‌های باریکی که میان آن دو گذشت بشنویم. ده روز پس از حادثه خشونت آمیز تهران و الغای کامل امتیازنامه بود که لاسلس رفت سراغ بوتزوف. صحبتشان گل کرد:

لاسلس گفت: سفارت روس «بدون تردید از شرایط سه‌گانه‌ای که میرزا حسن آشتیانی [به دولت] داده بود آگاهی داشته، و مجتهد متذکر شده بود که اگر آن شرایط را نپذیرند او قادر به جلوگیری مردم نخواهد بود، و خودش هم مجبور خواهد شد که در تظاهرات مردم جلو سفارت روس شرکت کند». لاسلس در گزارش خود تصریح دارد که این مطلب را «لغت به لغت» به بوتزوف اعلام کرد. بوتزوف بدون اینکه آگاهی خویش را از شرایط پیشنهادی مجتهد انکار نماید، اظهار داشت: «از اینکه آشتیانی چنین تهدیدی کرده است، او اطلاع ندارد - گرچه می‌داند که سفارت را به انواع دسیسه‌ها متهم می‌سازند، و حال آنکه این سفارت بکلی بی‌تقصیر است».

لاسلس جواب داد: «ابتدا نمی‌خواهد هر چه در تهران روی داده است به پای او بگذارد، و به حقیقت نمی‌خواهد چنین افتخاری را به او بدهد. در عین حال چون او بدون شك از نفوذ زیادی برخوردار است، امیدوار است حالا این نفوذ را در جهت تسکین هیجان مردم بکاربرد، هیجانی که به مقدار قابل ملاحظه‌ای فرونشسته‌گرچه بکلی از میان نرفته است».

بوتزوف ضمن این تذکره که: دولت روس «هیچگاه آن امتیازنامه را تأیید ننموده بود» تصدیق امتنان آمیزی کرد که لاسلس «مسئولیت انحلال رژی را به عهده گرفت... و این خدمتی به ایران بود».

لاسلس ناگفته نگذشت که: «به گمان او حرکت بر علیه رژی فقط بهانه‌ای بود در بیان نارضامندی عمومی، گمانی که اکنون به یقین مبدل شده است. آن بهانه از میان برداشته شد، اما نشانه‌های ناخرسندی باقی مانده‌اند. و مهم این است که برای آن علاجی باید جست». (به این جنبه مذاکره آنان در جای خود باز

۱. انگلیس، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۴ ژانویه ۱۸۹۲ (۳ جمادی الثانی ۱۳۰۹).

ارجاع خواهیم داد).

لاسلس حاصل گفتگویش را با بوتزوف چنین آورده: «تصور می‌کنم لحن او در مذاکره با شاه با صحبتی که من داشتم یکی است، و امیدوارم حالاً نفوذ خود را برای آرامش مردم بکار ببرد»<sup>۱</sup>.

با توجه به حضور فعال دو حریف نابکار یعنی روس و انگلیس در پهنه سیاست و اقتصاد ایران؛ با توجه به ناتوانی سیاسی و عقب‌ماندگی اقتصادی ایران در صحنه اقتصاد و سیاست بین‌الملل؛ با توجه به اینکه امتیازنامه رژی خود از مظاهر اعمال قدرت اقتصاد استعماری بود - سرنوشت ایران الزاماً نمی‌توانست از تصرفات سیاست خارجی مصون بماند، همچنانکه هیچ جریان داخلی ذاتاً نمی‌توانست از وجهه نظر سیاست انگلیس متأثر نگردد، وجهه نظری که در شرایط خاصی ممکن بود تعیین‌کننده باشد. این حالت کلی، این درس تلخ تاریخ، از عوارض نداشتن استقلال اقتصادی و سیاسی بود. و برای اینکه مملکت روی پای خویش بایستد، یگانه تدبیر عملی مجهز گشتن به همان حربه و ابزار قدرت مغرب زمین، یعنی دانش و قدرت سیاست و اقتصاد جدید بود. غیر از این در نهایت، هیچ راه نجات عقلانی دیگر نبود، و غیر از آن هر چه گفتند حرف مفت بود. بنابراین، با توجه به حرکت اعتراض و مخالفت پی‌گیری که رژی در مملکت برانگیخت، علمداران معارضة با رژی در آرایش سیاسی خود که هدفش به خاک انداختن امتیازنامه بود، تا درجه‌ای از پشتیبانی عامل بیگانه مخالفت رژی یعنی روس بهره‌مند بودند. البته منافات ندارد که سیاست خارجی به مصلحت خویش و بنا بر فطرت ابن‌الوقتی‌اش، رأساً هم به مخالفت با انحصارنامه برخاسته و دولت را به‌الغای آن ترغیب کرده باشد. اعتراض‌های رسمی وزیرمختار روس تأییدکننده همین نکته است. ارنستین راجع به اقدام تجار در تنظیم حرکت ضد رژی گوید: «تجار در جهت پیش‌بردن مقصد خویش، موفق گشتند که همکاری علمای مقتدر را بدست آورند، و تحریکات روس نیز به یاری ایشان آمد»<sup>۲</sup>. در عین حال پیام‌مجتهد

۱. انگلیس، لاسلس به‌سالیسبوری، ۱۵ ژانویه ۱۸۹۲ (۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹).

۲. انگلیس، تلگراف ارنستین به‌گروونر، ۱۵ مارس ۱۸۹۲ (۱۵ شعبان ۱۳۰۹).

از اعتصاب پرهیز «شرب دخان» تا... / ۱۲۳

شهر به دولت دایر بر اینکه هر گاه مردم برای تحصیل پشتیبانی در جلو سفارت روس به تظاهرات برآیند، او هم به آنان خواهد پیوست، تهدید غریبی بود گرچه چنین تظاهراتی روی نداد. شگفت تر از آن تأکید مجتهد بر این قضیه بود که تعهد رسمی دولت در الغای امتیازنامه، باید از جانب وزیرمختار روس هم تضمین گردد. پیشنهادی ناشایسته و خیال‌انگیز بود که دولت آنرا یکسره رد کرد، و مجتهد نیز به عقل عرفی که داشت اصرار نورزید.

این ملاحظات ماهیت قضیه اصلی را عوض نمی‌کند: سیاست خارجی علت فاعلی حرکت بر علیه دستگاه رژی نبود؛ عامل تعیین کننده هم نبود گرچه مؤثر بود؛ و بالاخره آن حرکت اصالت فعلی داشت - حقیقتی که لاسلس روشن بین و ارنستین استعمارپیشه هم اعتراف دارند. اما تصور وزیرمختار انگلیس که روس بتواند به تسکین هیجان و خروش مردم کمکی نماید، عین خامی بود.

بازگردیم به رشته سخن در سرنوشت امتیازنامه که الغای آن در ۴ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹ اعلام شده بود. از یکسو شاه در اجرای حقوق حاکمیت ایران، به دنبال حکم‌روز پیش دستخط تازه‌ای خطاب به وزیراعظم صادر کرد و مقرر داشت: «امتیاز دخانیات داخله که چند روز قبل موقوف شده بود، این روزها امتیاز خارجه را هم موقوف فرمودیم. کلیتاً این عمل بطور سابق شد. به تمام علما و حکام و مردم اطلاع بدهید که مطمئن باشند، و به رعایا حالی نمایید»<sup>۱</sup>.

از سوی دیگر، امین‌السلطان به سفارش لاسلس که راه پیش‌پایش نهاده بود، بیدرنگ در چهارم جمادی‌الثانی به مدیر رژی ابلاغ کرد: «به مقتضای وقوعات فوق‌العاده که در باب منوبول دخانیات سمت ظهور یافت و خود شما کاملاً اطلاع دارید، دولت اعلیحضرت... ناچار و با تأسف منوبول دخانیه را که به کمپانی مرحمت شده بود، فسخ فرمودند. و طبعاً در باب خسارت و مصارف حقه کمپانی شما که در عمل امتیاز مزبور وارد آمده، و صورت صحیح آنرا زودتر... خواهید فرستاد، بی فوت فرصت دقت‌های لازمه شده و قرار ادای آن داده خواهد شد»<sup>۲</sup>.

۱. دستخط شاه [۴ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹]، به نقل رساله دخانیه.

۲. امین‌السلطان به ارنستین، ۴ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹، «اسنادسیاسی»، چاپ ابراهیم صفائی،

ص ۵۶. ترجمه انگلیسی آن ضمیمه اسناد رژی است.

این نامه که توشیح شاه را نیز داشت به عنوان سند حقوقی، مأخذ گفت و شنود بعدی دولت و کمپانی برسر تعیین رقم خسارت رژی قرار گرفت.

از پس آن نامه، اعلان رسمی کمپانی به امضای ارنستین همان روز نوشته شد، و روز بعد در پانصد نسخه به چاپ رسید و منتشر گشت. و آن راجع به حق باز خرید تنباکو و توتونونی بود که به کمپانی فروخته بودند، و تجار در پی آن اعلان بودند. اعلان می گفت: «چون دولت اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی... منوبول و انحصار دخانیات را کلیتاً از داخله و خارجه موقوف فرمودند و به من رسماً نوشتند، لهذا به عموم تجاری که به اداره مرکزی تمباکو و توتون فروخته اند اعلان می-نمایم: هر کس بخواهد تمباکو و توتون خود را پس بگیرد، اداره دخانیات رفته و قیمتی را که برای آن دریافت نموده، رد کنند و جنس خود را تحویل بگیرند»<sup>۱</sup>.  
 با آن بیاننامه نظر تجار بهر جهت تأمین گردید. دستخط شاه نیز در الغای کامل انحصارنامه همراه پیام عنایت آمیزی به وسیله ملک التجار به اطلاع هیأت علما رسید. ملک التجار می نویسد: میرزا حسن آشتیانی و سایر علما «تماماً متفق علیهم به ذات اقدس خدیوانه دعا کردند». همچنین مجتهد «بهائمه جماعت امر کرد که: همه بروید مسجد و پادشاه را دعا کنید». به علاوه در عالم کشف و شهود، مطالبی بر مجتهد ظاهر گشت که اعلام کرد: «من شخص امین السلطان را از غالب صدور می دیدم که دیده ام - نیک اعتقادتر، مسلمان تر و ملت پرست تر... دیده ام». از آن مهتر اینکه بوسیله ملک التجار به وزیر اعظم پیغام فرستاد که: «قبل از رسیدن نوشته کتبی میرزا [از سامره] من خودم همین چندروزه قسمی خواهم کرد که همه مردم [غلبان] بکشند و بهیچ وجه منتظر نوشته میرزا نباشند»<sup>۲</sup>.

شهادت آشتیانی در نیک اعتقادی امین السلطان بیان ظریف سیاسی بود. همان روزها شهرت پیدا کرد که فتوایی از میرزای شیرازی در «تکفیر» وزیر اعظم رسیده که بیگمان از نوع احکام موهوم سابق همچون حکم جهاد بود. میرزا منشی والای آن داشت که به حربه تکفیر دست یازد. ولی چنین شایعه ای در محیط زمانه بر

۱. اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۹۰۰.

۲. حاج کاظم ملک التجار به امین السلطان [۶ جمادی الثانی ۱۳۰۹]، «اسناد سیاسی»، چاپ ابراهیم صفائی، ص ۷۷-۷۹.

پایگاه سیاسی آن وزیر گزند می‌رساند. سخن زیرکانه آشتیانی در انجمن علما، شایعه تکفیر را باطل کرد. در ضمن منطق سیاست امین‌السلطانی هم خالی از زهر خند نیست که همان ملك التجاری که پیش از این در قضیه حکم تحریم دخانیات دست‌اندر کار داشت (و به همان سبب مغضوب و تبعید گردید) حالا میانجی آشتی میان دولت و مجتهد بود، و به‌چاره‌سازی همان مسأله برآمدند. اما آشتیانی خود مبتکر تجویز استعمال دخانیات نشد. از اینرو علمای تهران جداگانه و دسته‌جمعی به‌سامره مراجعه کردند، در انتظار حکم میرزای شیرازی نشستند.

سرانجام حکم میرزا رسید، بدین مضمون: «... سؤالی که از بقای حکم بر تقدیر امتیاز شده، جواب این است: بر فرض رفع امتیازنامه حقیقه از این جهت منعی ندارد». این خبر به سرعت شهر را فراگرفت، جارچیان در کوی و بازار آنرا اعلام کردند، تلگرافی به ولایات خبر دادند، چند هزار نسخه از حکم میرزا چاپ و منتشر گشت. روز سه‌شنبه ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹ پرهیز از «شرب دخان» برداشته شد. اعتصاب شکست. همه به‌مراد رسیدند، مگر مرد فرنگی تنباکویی.

ذهن و اندیشه مردم هنوز بکلی خالی از بدگمانی نبود. چنین می‌انگاشتند که نکنند لغو انحصارنامه و انحلال کمپانی موقتی باشد. از جهتی این خود نشانه بی‌اعتمادی مردم بر دولت بود؛ نظام سیاسی که وثوق و اطمینان عام را به اعتبار خویش نگیرد - هر چه بگوید و بکند با زهر خند ناباوری مردم روبروست. از جهتی دیگر شایعه پراکنی و القای شبهه هم در کار بود. به‌رحال، آن بدگمانی در گفتگوی امین‌السلطان و وزیر مختار انگلیس، و خاصه در آخرین دستخط شاه در اطمینان‌دادن به طبقه تجار نیک منعکس است. امین‌السلطان از لاسلس پرسید: «آیا ممکن است که بعضی از کارگذاران رژی را وادار کرد که از تهران بیرون بروند؟ زیرا با وجود همه کاری که انجام گرفته، مردم باور نمی‌کنند که امتیازنامه واقعاً باطل گشته باشد، مگر اینکه کارکنان رژی از پایتخت خارج شوند». جواب شنید که: «این توقع زیادی است» برای اینکه مدیر رژی در انتظار رسیدن دستور از لندن و روبراه کردن کارهای کمپانی است. به عقیده لاسلس: «اگر این بهانه هم از میان برداشته شود، بهانه دیگری خواهند جست». و این خود «نشانه نامطلوب دیگری است از بی‌اعتمادی کامل مردم نسبت به تضمین‌هایی که دولت داده است». از اینرو

به تأکید «ضرورت اعاده اعتماد مردم نسبت به دولت» را به امین السلطان سفارش کرد. اما راجع به دستخط شاه: دستور زباندار و مفصلی در ۲۲ جمادی الثانی نوشت و مقرر داشت: آنرا بر هیأت تجار و کسبه بخوانند، به وسیله ملک التجار به تجار ولایات بفرستند، و در روزنامه اطلاع هم منتشر شود. منطبق آن توجیه صادقانه سیاست دولت در «کف‌ید» و «خلع» کمپانی دخانیات بود، به علاوه اعتماد جمهور خاصه طبقه بازرگان و بازاری نسبت به دولت جلب شود. متن این حکم مهم در منابع گوناگون به صورت ناقص آمده مگر در دفتر خاطرات اعتماد السلطنه. جا دارد که متن کامل آنرا بیاوریم:

نایب السلطنه،

جناب امین السلطان و سایر وزرای محترم دولت این یادداشت مارا ملاحظه کرده، برای تجار محترم و غیرتجار معتبر تمباکو فروش قرائت نمایند.

حکمی که پادشاه و دولت میکند او را خود دولت لازم الاجرا میدانند. و هر حکمی که میکند چه در خارجه و داخله و اجنبی و غیر- اجنبی از روی خدعه و اشتباه نخواهد بود. يك وقتی مقتضی شد عمل دخانیات را بکمپانی انگلیسی بدهند، دادند. چندی بعد مقتضی شد که آن امتیاز را از کمپانی بگیرند، گرفتند. اعلان دولتی هم نوشته و بهمه جا انتشار داده شد که این عمل از کمپانی گرفته شده است. علاوه بر این خود کمپانی انگلیسی هم اعلانی نوشت که دولت ایران امتیاز را از من پس گرفت و کف‌ید از من شد: هر کس از طهران یا ولایات دیگر تمباکوئی بمن فروخته است، بیاید پول بدهد تمباکو را پس بگیرد. و بهمه معابر چسباندند. همه مردم را مطلع و مستحضر کرد که این امتیاز از من خلع شده است.

با وجود این همه توضیحات و اسناد و احکامی که صادر شد در فسخ و ابطال این قرارنامه‌های دخانیات با کمپانی، کمال تعجب را داریم

۱. اسناد رژی، از دو گزارش لاسلس به سالیسبوری، هردو مورخ ۱۸ ژانویه ۱۸۹۲ (۱۷ جمادی الثانی ۱۳۰۹).

از اینکه باز می‌شنویم در میان مردم و تجار و غیر ذلک اشتباهی در این فقره حاصل است که رفع دخانیات نشده، و اگر شده باشد موقتی است. اولاً معلوم است که این انتشارات را اشخاص رذل که بدخواه دولت و ملت هستند میدهند، و این اراجیف را شهرت داده‌اند. البته هیچ شخص عاقل دولت خواهی نباید باین حرفهای بی‌معنی و اقوال مجعول اعتنائی بکند. بلکه بر همهٔ عالی و ادانی و بر همهٔ نوکرها و رعیت‌های دولت - خواه صادق صمیمی لازم و واجب است بعد از این از هر شخص مفسد و مغرضی که این حرفها را بشنوند یا اعلانی بیهوده نوشته و نصب نمایند، او را ببینند، گرفته بحکومت تسلیم نمایند که آنها را تنبیه شایسته نمایند. چرا - که این نوع شهرت‌های بی‌معنی مفسده‌انگیز، باعث نایمینی کسبه و تجار و رعایا و تمام اهالی مملکت و نایمینی طسرق و شوارع شده، و کسب و تجارت از میان خواهد رفت. آنوقت دولت لابد میشود که برای نظم مملکت و امور جمهور تشبثات فوق‌العاده بظهور برساند.

وجود شخص رئیس دخانیات البته نمیتواند بعد از موقوفی [امتیازنامه] مجدداً دخیل امور دخانیه بشود. بقای این شخص رئیس دخانیات عجاله در طهران برای این است که محاسبهٔ خود را که با مردم دارد مفروغ و ادعای مخارجی که در این امور کرده و با دولت دارد - قرارش را داده و کار خود را تمام کرده، راهش را بگیرد و از این دولت برود. و این هم البته دو ماهی طول دارد که کارش را تمام کند، آنوقت برود. از آنطرف، رئیس تمباکو از تمام شهرها و بلاد ایران مأمور و عملیاتی که برای انجام این کار داشت چه از فرنگی و چه ایرانی تمام را متفرق و احضار و جواب داد. چنانچه تا چند روز دیگر یک نفر در مملکت ایران از این اشخاص نیست. و اگر تا چند روز دیگر درجائی باشد و کسی مطلع است، بعرض برساند تا دولت او را خارج نماید.

و باز هم تکرار میکنم: این امتیاز بالمره خارجاً و داخلماً متروک و موقوف شده دائمی است، و ابداً موقتی نیست. و این امتیاز را بعد از این دولت باحدی از خارجه و داخله نخواهد داد. تمام آسوده و

مطمئن باشند.

[بخط شاه در حاشیه]:

صحيح است تمام این یادداشت، و حکم فرمایش ماست که در این ورقه نوشته شده است. و سوادى از این فرمایشات را ملك التجار برداشته بهمه جا منتشر نماید. تعجب در این است که بعد از اعلان چرا آهنائی که به کمپانی تمباکو فروخته‌اند نمیروند پول داده تمباکوی خود را پس بگیرند. ۲۹ توشقان‌نیل.<sup>۱</sup>

دستور شاه را به‌عنوان آخرین تضمین رسمی در انحلال رژی و خلع‌بد از کمپانی دخانیات، در انجمن تجار خواندند. مقارن آن حکم میرزای شیرازی هم رسید؛ منع کشیدن دخانیات برداشته شد. در یادداشت شاه به نایب‌السلطنه، به‌هر دو قضیه اشاره رفته، می‌نویسد: «توضیحی که در موقوفی [امتیازنامه] و رفع شبهه این کار نوشته بودم و در مجلس در حضور تجار خوانده شد، لازم و ملزوم همین بود که غلیان را بکشند. بعد از کشیدن، التفات ما را در حق همه این علما

۱. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۹۰۴. به‌تصریح اعتمادالسلطنه این دستخط در ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹ نوشته شد. در ضمن می‌نویسد: دستخط شاه را که قرار بود در روزنامه اطلاع منتشر نماید «محض دولتخواهی چاپ نکردم، چون در این اعلان شاه به‌خط خودشان معترف‌اند که باید خسارت به کمپانی بدهند». رییس دخانیات که از آن آگاهی یافته بود، خواست «به‌حیله و رشوه» آن سند را بدست آورد، ولی او زیربار نرفت و اصل دستخط را برای شاه پس فرستاد (روزنامه خاطرات، ص ۹۰۷). اما در دستخط شاه که متن کامل آنرا از روی نسخه اصل نقل کرده، هیچ اشاره‌ای به قضیه خسارت کمپانی نرفته است. معلوم نیست اعتمادالسلطنه این مطلب را از کجا آورده است. به‌علاوه تعهد پرداخت خسارت کمپانی در کاغذ رسمی امین‌السلطان به‌ارنستین (۴ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹) اعلام شده بود. بنا بر این در اصل تعهد خسارت جای بحث نبود. اما باید دانست مبلغ هنگفت پانصد هزار لیره‌ای که به‌عنوان غرامت و خسارت بر ایران تحمیل گردید، خیالی بیشتر از رقمی بود که نخست در نظر گرفته شده بود. این نبود مگر بر اثر حساب‌سازی و دغلكاری کمپانی، و دوز و کلکی که در کار رفت. قضیه تعیین خسارت داستان مفصلی دارد که بیرون از گنجایش تحقیق فعلی ماست.



از اعتصاب پرهیز «شرب دخان، تا.../۱۳۹

برسانید. البته وقتیکه به مقام دولتخواهی و حفظ دولت شیعه برآیند، همیشه التفات خواهند دید»<sup>۱</sup>.

الغای انحصارنامه را دولت همراه فرمان شاه در عفو عمومی، به حکام ولایات اعلام کرد. مجلس تجارت تهران هم به تجار همه شهرها خبر داد. (این مدتی پیش از رسیدن حکم از مرجع دینی بود). اعلامیه دولت را در بازار و در هر مسجد و مجلس روضه خوانی خواندند. حاج ابوالقاسم ملک التجار از مشهد می نویسد: «گویا عیدی برای مردم دست داده، و همه مردم مشغول دعاگویی... شده، در حرم محترم همه پادشاه را از صدق دل دعا نموده، تمام آمین گفتند»<sup>۲</sup>. در گزارش معین-التجار از کرمان آمده که: «ابلاغ همایونی در باب موقوف داشتن انحصار دخانیات... انتشار یافت، اسباب مسرت خاطر تمام مردم گردید... اهالی و علما عرایض تلگراف به شکرانه عرض کرده اند». این «بنده هم با آنکه بستگی به این اداره داشتم، کمال خوشوقتی حاصل کرده ام که از تکالیف فرنگیان خلاصی حاصل کردم»<sup>۳</sup>. باز از مشهد می نویسد که: حکم پادشاه را در «عفو عمومی» تلگرافی اطلاع داده بودند. در همه مجالس، «ابتدا و انتهای» آن به دعاگویی برگزار می شود.<sup>۴</sup>

دولت در مقام رضاجویی مردم بود. مقرر گشت از روزی که از مصرف دخانیات دست کشیدند، قهوه خانه ها را از مالیات غلیان معاف بدارند. در این باره شاه به حاکم تهران دستور داد: «از روزی که غلیان نکشیده اند، باید به مالیات قهوه خانه ها فقط برای غلیان نکشیدن تخفیف بدهید. مأخذ او را معلوم بکنید. و به همه تخفیف بدهید. مالیات چای را بدهند. بعد از کشیدن غلیان باز همان مالیات اول را باید بدهند. البته به همه قهوه خانه ها اطلاع بدهید»<sup>۵</sup>. باز به رضای خاطر

۱. اسناد نایب السلطنه، دستخط شاه به نایب السلطنه ۲۵ [جمادی الثانی] ۱۳۰۹. دنباله این دستخط راجع به اقدام معین نظام در دستگیری کسانی است که اعلامیه بر علیه دولت منتشر می کردند. و از آن پیشتر سخن گفتیم.

۲. حاج ابوالقاسم ملک التجار به امین الضرب، ۱۷ جمادی الاول ۱۳۰۹.

۳. معین التجار به امین الضرب، ۲۲ جمادی الاول ۱۳۰۹.

۴. حاج ابوالقاسم ملک التجار به امین الضرب، ۶ رجب ۱۳۰۹.

۵. اسناد نایب السلطنه، شاه به نایب السلطنه، [جمادی الثانی] ۱۳۰۹. شاه در ۱۳۰۷ مقرر

مردم بود که کنت دومونت فورت از ریاست نظمیہ برکنار گشت، زیرا او به سبب سختگیری و زورستانی‌هایش منفور افکار عام بود. البته ایراد ناموجهی هم بر او وارد ساختند که در پیش‌گیری حادثه ارگک غفلت ورزیده بود.

میان دین و دولت صلح افتاد. یک‌رشته پیام‌های تلگرافی و کتبی پی‌پی‌بین مرجع شرع و شاه و وزیراعظم مبادله گشت، پیام‌های سرشار از سخنان تکلف‌آمیز در دولت‌خواهی اهل دین و دینداری عاملان دولت<sup>۱</sup> در ضمن به برخی موضوع‌های سیاسی هم اشاره رفت. از مجموع آنها به چند قطعه توجه می‌دهیم تا برسیم به نامه امین‌السلطان که از اهمیت تاریخی خاصی برخوردار است.

میرزای شیرازی در نامه‌اش به شاه از «بشارت رفع اختصاص دخانیه» و برافتادن کمپانی فرنگی سپاس‌گزاری نمود؛ از «کمال تمکین» علما از دولت سخن راند؛ همچنانکه دعای پادشاه را «برعموم علما و تمام رعایا» واجب شناخت. بالاخره گفت: «همواره از حضرت احدیت خواستارم که نعمت وجود این سلطان عادل و پادشاه دین‌پرور را مستمر فرماید».

پیام شاه ماهیت دیگر داشت. میرزای شیرازی که از گسترش دامنه مناسبات جامعه اسلامی با کفرستان فرنگک آزرده‌خاطر بود، همواره دولت و ملت مسلمان را از سروکار داشتن با جماعت فرنگی برحذر می‌داشت، و آنرا تدبیری درجلو-گیری از دخل و تصرف کفار در امور اهل ایمان می‌پنداشت. شاه ضمن نامه عنایت-آمیزش به فلسفه بافی پرداخت، مراوده مسلمان و کافر را در تناسب اضداد به عنوان

— داشته بود که: «باید هر قهوه‌خانه مالیات معین به قاعده بدهد، همه دول از این مرها مداخله می‌کنند... البته قرار عادلانه صحیحی بدهند؛ و هر صاحب قهوه‌خانه‌ای که تقاعد بکند و نخواهد مالیات بدهد، فوراً قهوه‌خانه‌اش را برچیده، موقوف و متروک نماید البته». (اسناد نایب‌السلطنه، دستخط شاه، ۱۳۰۷). چون دامنه انتقاد یا بدگویی از دولت به قهوه‌خانه‌ها که محل تجمع مردم بود، کشید - شاه به نایب‌السلطنه دستور داد: «بستن قهوه‌خانه‌ها استثناندارد و تماماً باید بسته شود... و به جای قهوه‌خانه دکان خبازی و بقالی و میوه‌فروشی قرار بدهند». (اسناد نایب‌السلطنه، دستخط شاه). اما قهوه‌خانه را به عنوان یکی از تأسیسات اجتماعی، ممکن نبود برانداخت. پس، حکم سابق لغو گشت و قهوه‌خانه‌ها از نو بکار افتادند.

۱. همه آن مکاتبات را شیخ حسن کربلایی در رساله دخانیه نقل کرده است.

از اعتصاب پرهیز «شرب دخان» تا.../۱۳۱

قانون طبیعت توجیه نمود. نوشت: «از ابتدای ایجاد و خلقت عباد... اصدار و امداد، و شقاوت و سداد، و ضلالت و رشاد همه با یکدیگر علی مقتضی الاوقات ظاهراً در امور معاش مربوط و مخلوط بوده، و ابواب مراوده و مخالطه ظاهری مسدود نبوده. حالاهم اگر مراوده یا مخالطتی باشد، به اقتضای آن مرابطت طبیعی است نه مداخله ملکیه و ملیه... زیرا که کاسب و تاجر و قاطن و مسافر از دولت و ملت اسلام در تمام ممالک خارجه برای تجارت مباح منتشر» اند. و «هرگونه تصور مداخله آنها در امور مسدود» و اسلام در پناه ایزد مصون و محفوظ است.

اما نامه امین السلطان: اودر جمادی الثانی ۱۳۰۹ ماجرای انحصارنامه و فسخ آنرا به زیر کی تشریح کرد، به میرزای شیرازی نوشت: «این امتیاز تجارت دخانیات که آنوقت همچو می نمود که بهیچ وجه ضرری برای دولت و ملت ندارد، پیش آمد... بعد از اقدام به اجرای فصول این قرارنامه متدرجاً معایب و مضار مخفیة این امتیاز نیز به ظهور پیوسته، زراع و تجار و رعایای دولت علیه به مقام عرض و اظهار مضار بر آمدند». اعلیحضرت که «رعایت رعایا» را بر عهده خود فرض می شمارند «از فواید این کار بکلی صرف نظر و به ان عن الاصل امر و مقرر فرمودند. مخلص نیز... مشغول اجرای این اراده مطاعه مبارکه بود که در این بین فقره احتراز از شرب دخان الهام و مقرری اصل مقصود محمود همایونی گردید. شوق و جهد بنده نیز در الغا و امهای این امتیاز به هزارچندان کشید... تا بحمدالله تعالی بکلی محو و مطموس گردید».

آن معانی را در ربط نتیجه گیری های تاریخی مورد نقد و ارزیابی قسار می دهیم و تمام می کنیم:

۱. وزیر اعظم در کار قرارنامه رژی، اعتراف بر خطای دولت دارد که در دستخط شاه به مجتهد آشتیانی هم آمده بود. اما باید افزود خلاف آنچه امین-السلطان وانمود کرده، کژی و کاستی آشکار و نهان امتیازنامه بر دولت پوشیده نبود. به عکس، اهل تجارت و برخی از مردان فکر و کارگذاران دولت همه زیان های فعلی و احتمالی انحصارنامه را، پیش از آغاز کار اعلام داشته بودند.

۲. در تکوین حرکت اعتراض، امین السلطان در میان همه طبقات و رده های اجتماعی تصریحش به حضور طبقه تاجر و زارع است که در مقام «اظهار مضار»

انحصارنامه برآمدند. او سخنی از شریعتمداران بمیان نیاورده، و ظریفانه حالی کرد که ابتکار جنبش اعتراض از جانب ایشان نبوده است (حقیقتی که مجموع اسناد بر آن گواهی می‌دهند) و حال آنکه علمسا در ایران نیز ماهیت امتیازنامه را می‌شناختند. حتی رئیس دخانیات نمی‌تواند انکار نماید که: «مکاتبات ارنستین مدیر رژی به روشنی ثابت می‌کند که علما از محتوای امتیازنامه و شرایط آن کاملاً آگاهی داشته‌اند».<sup>۱</sup> به نظر او این دلالت مشخص بر موافقت ضمنی دارد.

بررسی دقیق مدارک در سیر حوادث از تهران گرفته تا شیراز و تبریز و اصفهان و مشهد - بی‌چون و چرا روشن نمود که اقدام منظم تجار علت فاعلی حرکت بر علیه دستگاه رژی بود، و علما به آن جریان کشانده شدند و به درجات مشارکت فعال جستند - مشارکتی که گاه با ترغیب (در تهران و شیراز و اصفهان) گاه در برابر تهدید جانی (در تبریز) صورت گرفت؛ و گاه ترغیب و تهدید هم مؤثر نیفتاد چون شهر مشهد که ملایان با اقتدار آنجا با رژی و دولت هردو همداستان شدند. از آنجا که هر قضیه‌ای را شکافتیم و زیر و بم جریان وقایع را شناسانیدیم، بحث نمی‌کنیم.<sup>۲</sup> فقط به اعتراف مدیر رژی و گواهی شاه توجه می‌دهیم:

«رژی در ایران همچون دستگاه‌های مشابه آن در سایر کشورها منفور بود، و از بدایت کار با خشونت‌آمیزترین مخالفت تجار مواجه گشت، و تجار در جهت پیش‌بردن مقصد خویش موفق گشتند که همکاری علمای مقتدر را بدست آورند، و تحریکات روس نیز به یاری ایشان آمد».<sup>۳</sup>

این هم آخرین گواهی شاه:

«شما که ظل‌السلطان هستید، درست می‌دانید در وقتی [که] رژی تنها کو در ایران برقرار بود، همین پدرسوخته‌ها تجار و تنها کو فروش‌ها و توتون فروش‌ها...»

۱. اسناد رژی، گروونر رئیس هیئت مدیره کمپانی به وزارت امور خارجه، ۱۵ دسامبر

۱۸۹۱ (۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۰۹).

۲. نگاه کنید به بخش قبلی: از حرکت اعتراض تا طغیان.

۳. انگلیس، تلگراف ارنستین به گروونر، ۱۵ مارس ۱۸۹۲ (۱۵ شعبان ۱۳۰۹).

ارنستین می‌افزاید: «این تلگراف را به لاسلس ارائه دادم، او بمن اجازه داد بگویم که

او نیز نظر مرا تأیید می‌کند».

از اعتصاب پرهیز «شرب دخان» تا.../۱۳۳

بودند که آن اسباب‌های فسادانگیز را فراهم آوردند، و عمل رژی را بر هم زدند»<sup>۱</sup>.

۳. اشاره‌ای رفته بود که اندیشه انحلال رژی را اصالتاً همان حرکت اعتراض تجار در ذهن شاه بوجود آورد. مدارک تاریخی نیز این مطلب را بدست داد که شاه با درک ازدشواری‌ها و مخالفت‌ها، در پی برهم زدن امتیازنامه بود - فکری که در دستخط رسمی محرم ۱۳۰۹ به روشنی منعکس گردید. و بر اثر امتداد حوادث سیاسی، به دستور شاه در ربیع الاول ۱۳۰۹ (دو ماهی پیش از اعتصاب) قضیه فسخ انحصارنامه با نماینده انگلیس بمیان کشیده شد، و موافقت او را گرفتند. چنانکه گذشت شاه در دستخط خود به آشتیانی هم تصریح داشت که: در پی سلب اختیار از کمپانی بودیم تا «مردم هم آسوده از این مداخله داخلی فرنگیان که الحق مضر بود، شوند» - و از هر جهت «در تدارک بودیم» که انتشار حکم منسوب به میرزای شیرازی «جعلاً یا حقیقه بروز کرد». اما دانستیم که این حکم، رژی را به سرنوشت محتومش نزدیک تر گرداند. ولی کار را بهیچ وجه یکسر نکرد، بلکه نیمه کاره ماند. دو مطلب ظریف می ماند: یکی اینکه فکر تحریم دخانیات در اصل مغایر نظرگاه اکثر پیشوایان مذهبی بود، و به تصریح شیخ حسن کربلایی آنرا «دفع فاسد به افسد» می شمردند - تا اینکه ضمن یک آرایش سیاسی، آن حکم اعلام شد. مطلب مهمتر در تأثیر سیاسی حکم منع دخانیات است که باید قائل به تفکیک دو مرحله متمایز شد:

در مرحله نخستین، حکم پرهیز از شرب دخان، ممد و تسریع کننده جریان عمومی ضد رژی بود، و تنها به الغای «انحصار داخلی» انجامید. در این خصوص باید به خاطر بیاوریم که حتی قریب یکماه پس از انتشار حکم تحریم، مجتهد آشتیانی «عدم امکان اصلاح بالکلیه» امتیازنامه را پذیرفت، یعنی موافقت رسمی خود را در حد ابطال انحصار داخلی اعلام نمود. البته او به دانایی دریافته بود که مخالفان اصلی رژی به این حد تن در نخواهند داد و گفت: «گمان ندارم به غیر عدم تصرف کلی و رفع اصلی و عود به صورت اصلی اولی [یعنی فسخ مطلق انحصارنامه]

۱. تلگراف رمز شاه به ظل السلطان، ۱ ربیع الاول ۱۳۱۲، اسناد وزارت امور خارجه، به مأخذی که خواهد آمد.

آسوده‌خاطر... شوند، بلکه شاید تکذیب دعاگو را نمایند». از این رو او «مسئول نیست بلکه فقط به عنوان سخنگوی مردم عمل می‌کند». بنابراین مجتهد توانای پایتخت حتی پس از حکم تحریم (امری که در حوزه شرع بود) رهبری حرکت بر علیه امتیازنامه را نداشت، بلکه در آن مشارکت داشت و همراه آن گام برمی‌داشت. گفتیم فرق است میان رهبری يك حرکت اجتماعی، و مشارکت و همراهی با آن. مرحله دوم با اقدام در الفای «انحصار خارجی» آغاز شد. وزیر مختار انگلیس به روشنی گفته بود: «همینکه بر مردم معلوم گردد که بخش مهم امتیازنامه (راجع به انحصار تجارت خارجی) برقرار مانده است» و بدانند که نقشه مالیات اضافی نیز در کار است «مایه ابراد جدی خواهد بود». معارضان واقعی رژی به استقلال عمل کردند. اکنون با تراکم وقایع، حرکت بر علیه امتیازنامه نیرویی گرفته بود که فرجام رژی را ناگزیر می‌ساخت. جوش و خروش پایتخت کار را تمام کرد.<sup>۱</sup>

\*

این گفتار را به پایان می‌بریم با سخنی کوتاه در انفعال دولت از ضربتی که بر قدرت سیاسی اش وارد گشته بود؛ و در تأثیری که مقاومت ضد رژی در جریان تاریخی مهم تر، ژرف تر و گسترده تری در جهت تغییر نظام سیاسی گذارد - جریانی که پیش از ماجرای رژی بطور مشخص آغاز گردیده بود، و ضمن طغیان بر علیه امتیازنامه برخی نمودهای شبه انقلابی داشت، نمودهایی متمایز و مستقل از داستان رژی.

۱. این مطلب را هم به حاشیه وقایع بیفزاییم: اخبار سیاسی ایران، کاسبکاران ایرانی مقیم اسلامبول را نیز برانگیخت و دکان‌های شان را بستند. قنصل ایران در شام در گزارش خود می‌نویسد: اتباع ایران در اسلامبول دکان‌های خود را بر سر «همین مسأله انحصار تنها کوبسته، اجماعاً به سفارت می‌روند. بعضی عرض و اظهارات عوامانه بعمل آورده‌اند. عاقبت نصیحتاً و تکدیراً از سفارت بیرون کرده‌اند. و باز به بعضی گونه حرکات می‌خواستند اقدام نمایند. از جانب پولیس و ضبطه آنها را... به حکومت می‌برند، حبس می‌نمایند. بعد از سفارت علیه آدم فرستاده؛ بیرون می‌آورند... هنوز دکان‌ها را باز نکسره بودند. و گویا اصل عرض و گفتگوشان بر این بوده که سفارت علیه چرا انحصار تنها کو را در خاک عثمانی تصدیق کرده است. و حالا استدعا داریم رفع این مسأله را بفرمایند». (اسناد ارکانی، گزارش معتمدالوزاره قنصل شام به وزارت امور خارجه، ۱۸ رمضان ۱۳۰۹). این سند را دکتر هما ناطق در دسترس من قرار داد.

از اعتصاب پرهیز «شرب دخان» تا.../۱۳۵

دولت که اعتبارش زخم خورده بود، در مقام تجدید اقتدارش برآمد. و گزندی که بدست تجار و ملایان بر او رسیده بود، چون خاری در دلش می‌خلید. شاه آزرده‌گی و حتی خشم خود را همیشه پنهان نمی‌داشت، گاه از جانب او تهدیدهای سخت می‌رفت. اما توان آنرا نداشت که بر هیچکدام از آن دو جماعت گزندی برساند، گرچه قدرت سیاسی‌اش را تا حد قابل ملاحظه‌ای بدست آورد.

واکنش شاه را نسبت به تجار از قلم خودش بهتر می‌توان شناخت، همان صنفی که در دستخط رسمی به عنوان «تجار محترم» یاد می‌کرد و کمال دلجویی را از آنها می‌نمود. حالا به ظل السلطان نوشت:

«درست می‌دانید در وقتی [که] رژی تنباکو در ایران برقرار بود، همین پدرسوخته‌ها تجار و تنباکوفروش‌ها و توتون‌فروش‌ها... بودند که آن اسباب‌های فسادانگیز را فراهم آوردند، و عمل رژی را بزهم زدند، آن‌همه خسارت و ضرر را به دولت ایران وارد آوردند». حالا که باز «فضولی‌ها و جسارت‌ها کرده‌اند برای منافع خودشان، هست و نیست‌شان را ضبط دولت و برباد خواهم داد. و همه را هم عبرت للناظرین سیاست خواهم کرد». گویی قضیه رژی عقده دل شاه‌گشته که به امین السلطان گفت: «تمام این کارها از حاجی محمدحسن [امین‌الضرب] و آقا محمد ملک‌التجار اصفهان است. حاجی محمدحسن را بخواهید و بگوئید: در آن مقدمه رژی آنطور جمع شدید و تجار را جمع کردید، و آن ضرر را به دولت زدید... خیلی به حاجی ضرب بزنید و بگوئید با این حرکت و اعمال سفیهانه شماها، حالا وقت است که دولت بکلی از شما صرف‌نظر نماید... همین دستخط را هم بدهید حاجی محمدحسن بخواند». خشم شاه درباره تجار به حد خود رسید که باز به امین السلطان نوشت: «باید پدر آنها را سوزاند... باید اقلاده‌نفر تاجر را بدست میر غضب داد که سر آنها را ببرد».<sup>۱</sup> اما نه آسیبی به تجار رساند، نه مالشان ضبط

۱. این قضیه راجع است به جلوگیری تجار از صدور تنباکوی ایران برای رژی عثمانی در ۱۳۱۱. آن چند قطعه از اسناد وزارت امور خارجه است که بدون ذکر مأخذ ضمیمه «تحریم تنباکو» (از ابراهیم تیموری، ص ۲۲۷ و ص ۲۳۰) به چاپ رسیده. فایده این رساله فقط در انتشار متن همان چند سند رسمی ضمیمه است، و بقیه مندرجات آن از رساله دخانیه شیخ حسن کربلایی برداشته شده و هیچ مطلب تازه‌ای ندارد. (برای توضیح بیشتر نگاه کنید به شرح منابع).

دیوان گشت.

اما راجع به وجهه نظر شاه نسبت به ملایان: سازش حکومت عرفی بادستگاه شرعی بیشتر به مصلحت روزگار بود، نه از روی اعتقاد صمیمی، مصلحت و ضرورتی که همواره در کار بود. شاه به ظاهر می گفت: «التفات ما را در حق همه این علما برسانید. البته وقتی که به مقام دولتخواهی و حفظ دولت شیعه بر آیند، همیشه التفات خواهند دید». <sup>۱</sup> به علاوه جمعی از علمای ابرار به دربار فرخواندند و مشمول «الطاف خسروانی» قرار داد. اما در باطن از آنان نیز دلخور بود. حد دلخوری او را از سخن تلخ و اهانت آمیزش، ضمن صحبت با وزیر مختار انگلیس باید شناخت. به او گفته بود: «باید گوش آخوندها را کشید و دماغشان را گرفت» - عبارتی که لاسلس در نامه اش «لفظ به لفظ» ترجمه کرده است. <sup>۲</sup> بار دیگر شاه به او خاطر نشان کرد: «نباید به ملاها اجازه داد که در امور سیاسی مداخله نمایند». <sup>۳</sup> اما گویا پی نبرده بود که دخل و تصرف حضرات در سیاست از عوارض بدی حکمرانی خودش بود. <sup>۴</sup>

در تحلیل نهایی مسأله باریک این بود که افزایش نفوذ ملایان تناسب مستقیم داشت با سرخوردگی مردم از حکومت، و حدنا رضامندی شان از عاملان دولت. دولت که در انجام مسئولیت خویش فروماند - لزوماً مرجعیت سیاسی و اعتبار

۱. اسناد نایب السلطنه، دستخط شاه به نایب السلطنه، [۲۵ جمادی الثانی] ۱۳۰۹.
۲. انگلیس، لاسلس به سالیسبوری، ۱۸ ژانویه ۱۸۹۲ (۱۷ جمادی الثانی ۱۳۰۹).
۳. انگلیس، لاسلس به ارد روزبری، ۲۸ سپتامبر ۱۸۹۲ (۶ ربیع الاول ۱۳۱۰).
۴. تماس گوردن دبیر امور سیاسی سفارت انگلیس در این زمان، مطلبی را در خاطراتش آورده که به نقل برزرد. می نویسد: گروه متعصبان که در پی مداخله در امور بودند، حالا فرصتی یافته بر آن شدند که رسم ریش تراشیدن را که در ایران باب شده بود براندازند. بدین منظورخواستند «دسته های ضربت» راه بیندازند که به دکان دلاکان هجوم ببرند. یعنی همینکه مرد دلاک خواست ریش کسی را بتراشد، دکانش را زیرورو کنند. یکی از مأموران سیاسی خارجی که حضور شاه باریافت، شاه به خصلت کنجکاو از اوضاع محله فرنگی- نشین پرسید. او قضیه منع ریش تراشی را که مایه دل مشغولی گشته بود، عنوان کرد. شاه دستش را به صورت پاک ریش تراشیده اش کشید، و بانیش خند گفت: «بین من ریشم را تراشیده ام. بگذار آنها حرف بزنند، کاری از آنها ساخته نیست». (T. Gordon, p. 30 - 31). شاه فهماند که به رجاله و بی سروپایان شهری مجال خودنمایی و تعرض به کسب و کار مردم را نخواهد داد. همیشه آماده بود که آنانرا در حبس «انباز» اعدام کند.



از اعتصاب پرهیز «شرب دخان» تا... / ۱۳۷

اجتماعی‌اش را از دست می‌داد، و به ضرورت با نافرمانی عام روبرو می‌گشت. و همین سبب روی آوردن مردم به سوی هر مرجع قدرت دیگری می‌شد. این حالت اختصاص به حکومت ناصری نداشت. هر نظامی که نتواند پایه سیاست سالمی را بنیان نهد، بلکه مدار کارش بر غارت و ستمکاری و ویرانگری قرار گیرد، منفور و محکوم اراده عام است و کارش زار. جنبش ضد رژی که با اعتراض طبقه متوسط بازاری و تاجر، با انگیزه مشخص نفع طبقاتی شروع شد و گسترش یافت - به سایر ناخرسندی‌های عمومی نیز مجال تجلی داد. در این باره به نکته جویی‌های ظریف صاحب نظران همزمان توجه می‌دهیم:

پیش از بکار افتادن دستگاه رژی در گزارش رسمی خواندیم که: طبقه فقیر و اکثر مردم خجیلی ناراضی هستند و «در نهان احساس ناخرسندی می‌گردد». بعد از وزیر دولت می‌شنویم: «نارضامندی مردم... از هر ناحیت خودنمایی می‌نمود» و کمپانی رژی به دست مردم وسیله داد که «شکایت‌های دیگر را از این نقطه اظهار کنند». <sup>۱</sup> روشنفکر معترض نیز در توجیه «آشوب و شورش» شهرها، معتقد بود که مسأله رژی «بهانه» است. <sup>۲</sup> در تشریح طغیان پایتخت باز وزیر محرم شاه گوید: «آنجایی که کلیتاً قلوب مردم از [حکومت] ایران مکدر است... و رعیت به واسطه گرانی و تعدیات پلیس و اجزای حکومت همه دل پری دارند، این حرکت میرزای آشتیانی هم مهیج شد». <sup>۳</sup> همان معنی را به صورتی دیگر وزیر مختار انگلیس به امین - السلطان خاطر نشان کرد: «اگر ملایان نتوانسته بودند که نارضامندی مردم را بکار گیرند، حالا به قدرت نرسیده بودند. از اینرو نخستین اقدامی که دولت باید بکند اینکه علت آن ناخرسندی‌ها از میان برداشته شود». <sup>۴</sup> لاسلس به شاه گوشزد نمود که: «اعلیحضرت مجبور خواهند بود که تدابیر لازم را برای تجدید اقتدار خود و

۱. «خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله»، ص ۱۵۲.

۲. مجموعه اسناد ملکم، میرزا آقاخان کرمانی به ملکم، ۱۹ شعبان ۱۳۰۸.

۳. اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۸۹۸.

۴. انگلیس، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۵ ژانویه ۱۸۹۲ (۴ جمادی الثانی

از بین بردن نارضامندی عمومی بکار بندند»<sup>۱</sup> وزیر مختار در گزارش به سالیسبوری هم آورده: «اگر چنان نارضامندی سرتاسر ایران را فرانگرفته بود، امکان نداشت که ملایان نفوذی بدست آورند. امید مردم این بود که پیروی شان از ملایان مختصر علاجی نسبت به شکایت‌هایشان باشد»<sup>۲</sup>. این نکته سنجی هم از مدیر کمپانی رژی است:

«رژی بهانه بدست داد در بیان نارضامندی نسبت به حکومت شاه، و رژی قربانی داد برای این که بهانه هیجان و طغیان عمومی از میان برداشته شود»<sup>۳</sup>. لاسلس در صحبت با بوتزوف روسی نیز از همان مقوله سخن راند. گفت: «به گمان او جنبش بر علیه رژی فقط بهانه‌ای بود در بیان نارضامندی عمومی، گمانی که اکنون به یقین مبدل شده است. آن بهانه از میان برداشته شد، اما نشانه‌های ناخرسندی باقی مانده‌اند، و مهم است که برای آن علاجی باید جست». او در این زمینه یاری همقطار روسی اش را طلبید، اما بوتزوف ابداً علقه‌ای نشان نداد. لاسلس می‌نویسد: بوتزوف «بدون اینکه تعهدی نماید» تذکر شد: «چاره جویی ناخرسندی مردم فکری بسیار نیکوست» اما دشواری‌هایی بر سر راه آن قرار دارند - «دشواری‌هایی که ناشی از این همه منافع شخصی برای حفظ این نظام نگون بخت می‌باشند»<sup>۴</sup>. بالاخره این هم نظر گاه دیگری است که مضمون آن به مأخذ صورت مذاکرات شورای دولتی روایت شده:

شاه در مجلس وزیران، به مناسبت حوادث این ایام «از مطاعیت و استیلای ... ملاها شکایت فرمود». در جواب او گفته شد:

«تدبیر و کفایت علما باعث تقدم و شدت نفوذ ایشان نشده است - چرا که ... آن همه ملاحظات فطیعه و احکام غیر مشروع که از دوایر آنها صادر، و حقوق خلق

۱. انگلیس، تلگراف لاسلس به سالیسبوری، ۹ ژانویه ۱۸۹۲ (۸ جمادی الثانی ۱۳۰۹).
۲. انگلیس، لاسلس به سالیسبوری، ۲۲ دسامبر ۱۸۹۱ (۲۰ جمادی الاول ۱۳۰۹).
۳. انگلیس، تلگراف ارنستین به گروونر رئیس هیئت مدیره کمپانی دخانیات، ضمیمه نامه گروونر به وزارت امور خارجه، ۱۵ مارس ۱۸۹۳ (۱۵ شعبان ۱۳۰۹).
۴. انگلیس، لاسلس به سالیسبوری، ۱۵ ژانویه ۱۸۹۲ (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۰۹).

از اعتصاب پرهیز «شرب دخان» تا.../۱۳۹

را ضایع می‌کنند، و خون‌ها که از ظاهر و باطن این قوم در دل مردم هست - بایستی مرجعیت مسلمین یکباره از ایشان منصرف شده باشد. بی‌اعتنایی و ناحسابی و شر و شلتاق دستگاه دولت و سیاق حکمرانی، مردم را نه از روی اعتقاد و اعتماد، و نه به دلخوشی و امید به آقایان ملتجی کرده است؛ از کام شیر به دهان اژدها می‌روند. هر روز که دولت یک محکمه منظم و دادخواهی معتدل موجود کند، و مردم ببینند که عرض و مال آنها به میزان حق و عدل محفوظ است، برای علمای اعلام جز مسائل حلال و حرام و فتاوی صلوت و صیام نخواهد ماند»<sup>۱</sup>.

بدین‌قرار باز نقشه اصلاح حکمرانی بمیان کشیده شد. به دستور شاه وزیران به کنگاش نشستند که در اصلاح عدالتخانه نقشه‌ای بریزند، و مجلس مشاوره منظم داشته باشند. وزیر مختار انگلیس به امین‌السلطان سفارش نمود که حاصل گفت و شنوده‌های آن مجلس منتشر گردد، شاید برای اینکه مردم آگاه شوند. ولی خود می‌نویسد: «به تأسف باید گفت که این مشاورات چندان ثمری برای اصلاح وضع امور نخواهد داشت»<sup>۲</sup>. بهر حال، به تصریح گوردون دبیر امور سیاسی سفارت انگلیس: دولت «با تدبیر و بکار گرفتن رقابت‌ها و تضاد منافع، قدرت کامل سیاسی خود را بازیافت»<sup>۳</sup>.

اما گفتیم که دامنه اعتراض و مخالفت با دولت از حد مسأله رژی می‌گذشت، و بودند کسانی که می‌خواستند نظام سیاسی وقت واژگون گردد. یکی از نمودهای این فکر را در اقدام ایرانیان مقیم اسلامبول می‌جوئیم. گروهی از ایرانیان آنجا با مشارکت تجار بر آن شدند که با تجربه الغای انحصارنامه دخانیات، از میرزای شیرازی بخواهند که: «به اصلاح حال ایران توجه کامل بفرمایند و امور را تا نقطه آخر اصلاح کنند»<sup>۴</sup>. اگر این فکر در اصل از میرزا آقاخان کرمانی نباشد، او در این نقشه سهم مؤثری داشت. قرار شد طرح نامه منظور به میرزای شیرازی را میرزا آقاخان تهیه کند. او مطلب را با ملکم‌خان (که حالا بر دولت یاغی شده بود) در

۱. «خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله»، ص ۱۶۶-۱۶۵.

۲. انگلیس، لاسلس به سالیسبوری، ۱۸ ژانویه ۱۸۹۲ (۱۷ جمادی الثانی ۱۳۰۹).

۳. T. Gordon, p.32.

۴. اسناد ملکم، میرزا آقاخان کرمانی به ملکم [۱۳۰۹].

میان نهاد. نامه‌ای به امضای گروهی از ایرانیان به میرزای شیرازی فرستادند. در آن گفتند:

وقتی که «غاصبان حقوق‌ملت در کامروایی خود مست‌غور بودند» و مظلومان ایران چنان که مدت‌ها بود «از ترجم علمای دین خود بکلی مأیوس» گشته - همت آن «حجت‌الاسلام» حیات تازه‌ای به ایران بخشید. البته «چشم‌داشت ایرانیان نباید در دایره جزئیات محدود بماند». قضیه امتیازنامه دخانیات «یکی از فروع آن مظالمی است» که بر ملت رواداشته بودند. خرابی ایران تنها در فساد ریاست نیست، بلکه از این عقیده باطل نشأت گرفته که «اطاعت از ظلم را تکلیف شرعی و... لازمه دینداری» قرار داده‌اند. در حیرت هستیم که «علمای دین مبین چگونه راضی شده‌اند که چنان اشتباه آشکار در ملک ما منشاء آن همه مصائب» شده باشد. در رفع این اشتباه کاری، توقع ما این است که پیشوایان دین «دستگاه ظلم، و معاونت ظلم، و اطاعت ظلم را جهراً و صراحتماً لعن و تکفیر نمایند». انهدام بنیان ظلم و «زنجیرهای اسارت و احیای دین و دولت اسلام، موقوف به یک فتوای ربانی است». مقدرات حکمت ازلی منتظر چنان ندای «حیات‌بخش» است. پس، در اعلام آن «چه تأمل دارید»؟<sup>۱</sup>

نویسندگان اصلی آن نامه نه به حکومت الهی اعتقاد داشتند، نه در پی احیای «دولت اسلام» بودند. بلکه به راه خویش می‌رفتند و خواستند نفوذ معنوی میرزای شیرازی را در استخدام سیاسی خود بگیرند.<sup>۲</sup> اما اگر به راستی می‌پنداشتند که او به

۱. متن نامه در روزنامه قانون، نمره ۲۰ منتشر شده. آنچه شیخ حسن کربلایی به عنوان متن آن در رساله دخانیه آورده، ناقص است و مطالب مهم آن را حذف کرده است. معلوم نیست چرا؟

۲. طرح قضیه بدان صورت، گذشته از این که مسخ واقعیت تاریخ است، نشانه‌ای است از ریاکاری سیاسی نویسنده «قانون». به تأسف باید گفت دامنه تزویر و ریا از فرهنگ کلاسیک ما به دوره‌های بعد، و حتی به نوشته‌های اجتماعی جدید نیز کشیده شده. درست حکایت کار نویسندگانی است که از یکسو در مبحث شناخت تضادها و مباحث نظیر آن، مبلغ فرهنگ گندزای استالینسم است، و از سوی دیگر عنوان «مسلمان مبارز» بر خود می‌نهند و «درس‌هایی از نهج البلاغه ویژه دانش‌آموزان» نشر می‌دهد. البته چه مانعی ←

تکفیر نظام ناصری برخواهد خاست، یا اگرچنین فتوایی می‌داد کار عمده‌ای از پیش می‌رفت، بسیارخام‌اندیش بودند. درگرم‌گرم مبارزه با رژی حکمی به‌عنوان جهاد و به‌نام آن مرجع‌منتشر شد، ولی مردم به آن روی‌نیاوردند. وانگهی میرزای شیرازی که شاه و امین‌السلطان را به دینداری ستوده بود، و تمکین دولت را «بر عموم علما و رعایا» لازم می‌شمرد، چگونه حاضر می‌گشت که درمقام طرد آن نظام برآید؟ پیام به آن مجتهد نامدار بی‌حاصل بود. اما این تجربه از مبارزه ضد رژی بر جای‌بماند که در جنبش سیاسی از نفوذ کلام مرجع مذهبی بار دیگر یاری‌بجویند. حرکت در جهت تغییر نظام سیاسی حاکم با نیروی انگیزش امتداد یافت. در گزارش وزیرمختار انگلیس آمده‌که: همه‌جا سخن از «نارضامندی شدید مردم» می‌رود. گر چه امین‌السلطان به وخامت اوضاع عمومی پی برده، خیال نمی‌کند که «خطر بر انداختن شاه» وجود داشته باشد. و شاید «نخستین بار است که صدر اعظمی امکان جنبشی را بر علیه پادشاه اعتراف کرده باشد». بهر صورت اوضاع عمومی «غیر عادی» است هر چند به حالت «بحرانی» نرسیده است. «در نارضایتی عامه مردم تردیدی نیست... یگانه چاره آن تغییر نظام حکومت است. بر علیه شاه آشکارا اعتراض می‌شود»<sup>۱</sup>. جای دیگر می‌نویسد: «انتقاد از شاه منحصر به طبقات بالای جامعه نیست، بلکه بدگویی از شاه را از همه طبقات مردم می‌شنویم. این ناسزاگویی از پرده برون‌افتاده، و به حدی رسیده که تاکنون در ایران سابقه نداشته

← دارد که کسانی با جهان‌بینی مارکسیسم بر جهان‌هستی بنگرند، همچنان که کسانی داعی -مشرّب نهج البلاغه باشند. اما نوشته‌هایی از این نوع که آمیزه‌ای است از بسی‌دانشی، بی‌اعتقادی، نیرنگ و سألوس - چه اعتباری در تعقل اجتماعی می‌توانند داشته باشند؟ کجای نهج البلاغه درس بی‌حقیقتی و بی‌شرافتی می‌دهد؛ آن که درس اخلاق مرد بزرگوار می‌دهد. چه فضیلتی است در هم پیمان شدن با حزبی ننگین و بدنام که کارنامه سی ساله‌اش تنها حکایت می‌کند بر خیانت‌پیشگی‌اش به مردم ایران، و سرسپردگی‌اش به دولتی که تبه‌کارترین و متقلب‌ترین رژیم‌های کره ارض است. گفتار و کردار این کسان تجسم سخن آن کاریکاتورسازی است که چیزی بدین مضمون گفت: ناکس، تو که دین نداری، این تسیح و سجاده و دلق چیست؟

۱. انگلیس، لاسلس به‌لرد روزبری، ۲۸ سپتامبر ۱۸۹۲ (۶ ربیع‌الاول ۱۳۱۰).

است»<sup>۱</sup>

تراکم اعتراض‌ها و ناخرسندی‌ها در ترورشاه (۱۳۱۳) به دست عنصر انقلابی جلوه یافت. حرکت سیاسی به راه نهضت مشروطیت رشد یافت - نهضتی که از فلسفه سیاست عقلی سرچشمه می‌گرفت؛ طردکننده نظام کهن استبدادی و هر نوع ریاست فائده‌فردی بود؛ حاوی برخی از والاترین حقوق اجتماعی آدمی بود که در قیاس تاریخی زمانه بزرگ‌ترین نهضت بود.

۱. انگلیس، لاسلس به لرد روزبری، ۹ نوامبر ۱۸۹۲ (۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۱۰).

## در سنجش اسناد و مأخذ

پایه این تحقیق بر اسناد و مدارك اصلی قرار گرفته؛ اسناد و مدارك معتبری که هر قسمت آن در شناخت جنبه‌ای از موضوع این رساله اهمیت دارد، و بر رویهم موادخام تحقیق ما را می‌سازند. (تألیف‌های درجه دوم به کار ما نمی‌خورند).

اسناد فارسی گرچه پراکنده‌اند، مجموع آنها يك منبع اصلی آگاهی تاریخی ماست. برخی گزارش‌های تجار از ولایات از مجموعه اسناد خصوصی حاج محمدحسن امین‌الضرب است، و چنانکه در مقدمه اشاره رفت آنها را دکتر هما ناطق در اختیار ما قرار داد. «رساله دخانیه» نوشته شیخ حسن کربلایی، مهمترین نامه‌ها و تلگراف‌های متبادله بین دولت و علماء، و میان خود علماء را در بردارد. علاوه بر نسخه چاپی، نسخه معتبر خطی آن نیز بدست ما رسیده؛ درباره این رساله همین‌جا باز صحبت خواهیم داشت. اسناد راجع به رژی که در «مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان» نوشته ناظم‌الاسلام کرمانی آمده، فقط بخشی از مدارك همان رساله دخانیه است، به علاوه متن دو نامه بسیار مهم که جای دیگر نیافتیم. مجموعه دستخط‌های ناصرالدین شاه به کامران میرزا نایب‌السلطنه، از نظر شناخت سیاست دولت دارای اعتبار خاصی است. دستخط مفصل شاه در جواب میرزای شیرازی، از همین مجموعه بدست آمد. «روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه»، نه تنها از جهت ثبت وقایع ارزنده است، متن برخی اسناد ماجرای رژی را در بردارد که در مأخذ دیگری سراغ نداریم. در مجموعه «اسناد سیاسی دوران قاجار»، چاپ ابراهیم صفائی، بعضی مدارك رسمی بسیار سودمند انتشار یافته، گرچه متن یکی دو نامه افتادگی دارد و توضیحی هم داده نشده است. چند تك سند دیگر نیز از اینجا و آنجا (از جمله از اسناد وزارت امور خارجه ایران و فرانسه) بدست ما رسیده که در هر مورد مأخذش ذکر گردیده است.

اسناد خارجی: مهمترین مدارك خارجی از آرشیو وزارت امور خارجه انگلیس بدست آمده. فقط بخشی از این اسناد به صورت مجموعه‌ای به عنوان «مکاتبات راجع به امتیاز-

نامهٔ دخانیات ایران» برای تقدیم به پارلمان انگلیس در ۱۸۹۲ منتشر شده است. این مجموعه حاوی یکصد و چهل و هشت سند، به علاوهٔ چهل و چهار سند ضمیمه با فهرست ارقام مختلف می‌باشد. باید دانسته شود که برخی مدارک این مجموعه چاپی، خلاصه‌ای از مدارک اصلی است. ضمن مقایسهٔ اسناد منتشره با متن اصلی آنها، به نکته‌های مهم حذف شده توجه داده‌ایم. سایر مدارک رسمی که در مجموعه چاپی نیامده، از همان آرشیو مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

این اسناد از نظر گاه شناخت سیاست رسمی دولت انگلیس، سیاست کمپانی رژی، و برخورد موضع‌گیری آنها معتبرترین منابع است، گزارش‌های مأموران انگلیس از تهران و ولایات نیز شرح وقایع را می‌دهند. اسناد فارسی از جهتی تکمیل‌کننده و گاه تصحیح‌کنندهٔ اطلاعات گزارش‌های مزبور می‌باشند. و در هر مورد باید مطابقت گردد. اسناد خود کمپانی رژی در لندن و در تصرف خصوصی است، و تاکنون در دسترس مطالعهٔ عمومی قرار نگرفته. از ناظران خارجی هم‌زمان سه نفر را باید نام ببریم: دکتر فوریه پزشک فرانسوی مخصوص ناصرالدین شاه که خاطراتش اطلاعات ارزشمندی بدست می‌دهد. او خود نسبت به حرکت ضد رژی همدلی داشته. در ضمن باید دانست که در ترجمهٔ فارسی خاطرات او ( «سه سال در دربار ایران»، ۱۳۳۶ ) مسامحه فراوان رفته، و تطبیق سنواتی آن (از میلادی به هجری) نیز پر از اشتباه است. مطالبی که از خاطرات روزانهٔ دکتر فوریه آورده‌ایم، به مأخذ متن اصلی است. شخص دیگر تماس گوردون، دبیر امور شرقی سفارت انگلیس است که سالها در ایران گذرانده، و خاطراتش خواندنی است. گرچه باید گفت او به مناسبت شغلی که داشته، آگاهی سیاسی‌اش بیش از آن بوده که کتابش منعکس می‌دارد. دیگر کلنل کاساکوفسکی روسی فرمانده بریگاد قزاق است. گرچه او بلافاصله پس از ماجرای رژی به ایران آمده، از آنجا که به اسناد رسمی دسترسی داشته خاطرات او حاوی اطلاعات تاریخی سودمندی است. دیگر اینکه او در زمرهٔ افسران روسی قزاق منش بی‌فرهنگ نبوده، بلکه نکته‌جویی‌های سیاسی او اغلب هوشمندانه است.

در میان نوشته‌های گوناگون راجع به امتیازنامهٔ رژی (اعم از نوشته‌های فارسی و فرنگی) تنها «رسالهٔ دخانیه و اجارهٔ کمپانی و تلگرافات» تدوین شیخ حسن کر بلائی را سراغ داریم که اصالت دارد، و از جهات معینی معتبر و درخور استناد است. او هم‌زمان وقایع رژی بوده، با پیشوایان مذهبی ارتباط مستقیم داشته، روایات را معمولاً به درستی آورده، و متن نامه‌ها و تلگراف‌هایی که به آنها دسترسی داشته به صحت ثبت کرده است. می‌نویسد: «صورت این مکاتیب و سؤال و جوابات را به وسایلی چند با زحمت بدست آورده و عیناً می‌نگارم». در گزارش مطالب نیز به راستی اعتراف دارد که: در ثبت وقایعی که: «دولت و اولیای دولت طرف‌اند، واقعهٔ نگاران عصر هر کس باشد، و هر چند در ضبط مطالب و خصوصیات



حریص باشد، البته به ملاحظاتی نمی‌تواند هر نکته و خصوصیت را پی‌برده شرح دهد. ناچار البته شرح پاره‌آمی نکات... را به عهده نظر دقت و غوررسی ملاحظه‌کنندگان موکول و محول خواهد داشت».

آنچه از رساله دخانیه مورد استفاده ما می‌باشد، همان متن اسناد و برخی روایت‌های تاریخی است. بقیه مطالب آن بکار ما نمی‌خورد؛ با پرحرفی‌هایش هم کاری نداریم؛ ارقامی هم که بدست داده در حد مبالغه‌نویسی وطنی است. به مثل گوید: کمپانی رژی در کوتاه مدتی «دولت نفر زن و مرد که عبارت از دویست هزار باشد از مردم فرنگستان» به ایران وارد کرد. به یقین می‌دانیم آن رقم به دویست تن هم نمی‌رسید.

نسخه معتبر خطی این رساله به کوشش آقای دکتر حمید غفارزاده فراهم آمد. رساله دخانیه با مقدمه خوب و سودمند آقای ابراهیم دهگان، تحت عنوان «تاریخ‌الدخانیه» انتشار یافته (اراک ۱۳۳۳ شمسی). نسخه‌ای که در اختیار ایشان بوده، هم غلط داشته و هم افتادگی. در آغاز رساله قریب سیزده ورق دستنویس یکجا افتاده است.

به تأسف باید گفت حق این نویسنده ملا، شیخ حسن کربلایی به درستی ادا نشده، و رساله‌اش مورد دستبردهای جور و اجور قرار گرفته: از همه بدتر کار ابراهیم تیموری است که تمام مطالب رساله دخانیه را در کتاب «تحریم تنباکو: اولین مقاومت منفی در ایران» (تهران، ۱۳۲۸) گنجانده، به نام خود منتشر ساخته. فقط در پایان کتاب، جزو منابع از «یادداشت‌های منسوب به مرحوم شیخ حسن کربلایی» اسمی برده است. و حال آنکه از همه گذشته، رساله شیخ کربلایی تدوین مضبوطی است، و صورت یادداشت‌وار ندارد. نخست آقای دهگان ماهیت این کار ناستوده را آشکار نمود، و در مقدمه رساله که به چاپ آن برآمد، نوشت: «کتاب اولین مقاومت منفی، به اکثریت تام مطالب خود را از کتاب شیخ حسن اقتباس نموده. بطوری که راقم سطور وقتی کتاب مقاومت منفی را گرفتم، خیال کردم که خود رساله الدخان شیخ حسن است».

در سالهای اخیر، یکی از کتابفروشان بازاری کار ناشایسته دیگری کرده. متن رساله دخانیه را تحت عنوان «تحریم تنباکو: اثر محققانه از محمد رضا زنجانی» با چاپ ماشینی کثیف چاپ زده، و بر بخشی از آن عنوان بی‌معنی «غرب‌زدگی» را هم افزوده است. محمد رضا زنجانی کیست؟ اینها فقط نمونه‌هایی هستند از مدارج امانت و شرافت علمی که در ملک ما جاری است. کتاب کلانی می‌خواهد که تنها به سرقت‌های این گونه مقاله‌نویسان و کتاب‌نویسان (اعم از مکلا و معمم) برسیم - چیز نویسانی که فقط «دزدی بی تیر و کمان» می‌کنند.

چند کلمه هم از مؤلفان فرنگی بگوییم: رشته‌ای که به عنوان مطالعات مربوط به خاور میانه شناخته شده (که هیچ تناسبی با تحقیقات گرانقدر برخی از مستشرقان اروپایی در سده هجدهم و نوزدهم میلادی ندارد) يك بساط شارلاتانی قلمی همراه هوچیگری و دغلکاری

سیاسی است که از روسیه «سوسیالیست» تا ینگی دنیای سرمایه‌دار را فرا گرفته. هر کدام به راه مقصد خویش و در خدمت دستگاه‌های سیاسی، رسالات بیرون می‌دهند. و این نوشته‌ها را به خورد مردمان نادان می‌دهند. حتی برخی از کسان کسه ادعای پیکار با مغرب زمین و فرهنگ غربی را دارند، به سبب حقارتی که در ضمیر ناهشیارشان هست، دهانشان باز می‌ماند که ببینند مؤلف فرنگی از همان قماش چه سخنی که باب طبع آنان باشد، ادا می‌کند که به آن بچسبند و استناد جویند. در این رده از چیز نویسان آمریکایی، «الیاس خدوری» را می‌شناسیم که با اغراض یهودیگری، مردان سیاسی مشرق چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و جمال عبدالناصر را در شمار «بیماران روانی» می‌آورد؛ یا «نیکی کدی» که با بورس دستگاه یهودی به تحقیق درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی می‌پردازد و رساله در جنبش تنبأ کومی نویسد؛ و یا «حامدالگار» جدیدالاسلام محصول کمپانی لنچ انگلیسی راجع به دین و دولت در ایران تحقیقات می‌نماید. از همه چیز گذشته، همه این مؤلفان در زمره همان بیدانشان و طراران قلمی هستند که با دستبرد به نوشته‌های دیگران، مطالبی را (که با نظر گاه سیاسی که می‌خواهند اشاعه دهند سازگار باشد) بر می‌دارند، با مسخ معانی آنها را سرهم می‌کنند، و نام تحقیق بر آن می‌نهند.<sup>۱</sup>

اینگونه نوشته‌های بنجل فرنگی درخور اعتنا و توجه ما نیست، همان‌طور که مقالات و جزوه‌های بی‌مغز و وطنی را کنار می‌نهیم. بنجل، بنجل است؛ خواه متاع فرنگی باشد خواه وطنی. اینک فهرست منابع:

## ۱- اسناد و مدارک اصلی

اسناد وزارت امور خارجه انگلیس: گزارش‌های رسمی از تهران و ولایات، و دستور-نامه‌های وزارت امور خارجه.

اسناد رؤی: مکاتبات راجع به امتیازنامه دخانیات ایران، لندن، ۱۸۹۲.

۱- مقالات حامدالگار تنها به درد ترجمه و نشر در روزنامه «میزان» می‌خورد که ارزش اغلب مقالاتش در بحث‌های تاریخی و تفکر اجتماعی در حد نوشته‌های همان معلم خرفت و بی‌فرهنگ و شارلاتان آمریکایی است. میزان چنین نوشته‌هایی بیمقدار و نامعتبر است. راجع به کتاب نیکی کدی درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی و سرقت‌های قلمی او جای دیگر اشاره کرده‌ام ( «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران» ص ۳۳).

2- *Correspondence Respecting The Persian Tobacco Concession*, London, 1892.

## فهرست منابع / ۱۴۷

- اسناد ملکم خان: مجموعه اسناد ومدارك متفرقة ميرزا ملکم خان، متعلق به کتابخانه ملی پاریس.
- اسناد نایب السلطنه: مجموعه دستخطهای ناصرالدین شاه به کامران میرزا نایب السلطنه: این مجموعه در تصرف مرحوم خانبا با صاحب جمع بود.
- اسناد سیاسی دوران قاجار، چاپ ابراهیم صفائی، تهران، ۱۳۴۶.
- نامه‌های تاریخی، چاپ ابراهیم صفائی، تهران، ۱۳۴۸.
- مجموعه اسناد خصوصی حاج محمد حسن امین‌الضرب، شامل برخی گزارش‌های متفرقة تجار از ولایات.

## ۲- دیگر نوشته‌ها

- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، با مقدمه ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۵.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان: خلسه مشهور به خوابنامه، با مقدمه و شرح محمود کتیرایی، تهران، ۱۳۴۸.
- امین‌الدوله: خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمائیان، تهران، ۱۳۴۰.
- حسن کربلایی، شیخ: رساله دخانیه واجاره کمپانی وتلگرافات، خطی.
- حسن کربلایی، شیخ: تاریخ‌الدخانیه یا تاریخ انحصار دخانیات، با مقدمه ابراهیم دهگان، اراک، ۱۳۳۳.
- حاج سیاح: خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، تهران، ۱۳۴۶.
- دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، تهران، ۱۳۳۶.
- روزنامه قانون، نوشته ملکم خان، لندن (چاپ عکسی، با مقدمه هما ناطق).
- کاساکوفسکی: خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ترجمه عباسقلی جلی، تهران.
- ملک‌آرا، عباس میرزا: شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، چاپ عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۲۵.
- ناطق، هما: تأثیرات اجتماعی واقتصادی بیماری وبا در دوره قاجار، مجله تاریخ، شماره ۲.
- ناظم‌الاسلام کرمانی: مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی اکبر سعیدی سیر-جانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶.

Feuquier, *Trois Ans A Cour de perse*, Paris, 1906.

Gordon, Thomas, *Persia Revisited*, London, 1896.



## نام کسان

۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۵	آشتیانی، میرزا احسن مجتهد ۷۴، ۷۵، ۷۸
امین حضور، میرزا علی خان ۴۰، ۴۱، ۴۳	۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱
امین الدوله، میرزا علی خان ۱۵	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
امین السلطان، میرزا علی اصغر خان (بیشتر صفحات)	۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
امین الضرب، حاج محمد حسن ۱۳، ۱۶، ۴۶	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴
۵۱، ۵۵، ۶۹، ۱۳۵	۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۷
اوانز ۳۲، ۶۰	آشتیانی، میرزا مصطفی ۱۰۶
بوتزوف ۴۸، ۴۹، ۷۹، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲	آقاخان کرمانی، میرزا ۱۰، ۳۳، ۴۲، ۱۳۹
۱۳۸	آقانجفی، شیخ محمد تقی ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵
بهبهانی، سید عبدالله ۷۷، ۱۰۳، ۱۰۴	۵۶، ۵۹، ۶۴، ۶۵
بینز ۱۹، ۴۰، ۲۲	ابراهیم قلی دلال ۲۵، ۲۶
پریس ۵۴	احمد بنکدار، حاج ۵۳، ۵۵
تالوت ۹، ۱۰۰، ۱۵	احمد کرمانی، میرزا ۸
تقی ابهری، میرزا ۱۱۵	ارنستین ۱۷، ۲۲، ۳۳، ۳۸، ۴۲، ۴۶، ۵۶
تیموری، ابراهیم ۱۴۵	۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۱۹، ۱۲۰
جواد، حاج میرزا (مجتهد) ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۰	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۲
۴۳، ۴۵	اسدآبادی، سید جمال الدین ۲۸، ۱۴۶
حبیب الله، سید ۶۰	اعتمادا السلطنه، محمد حسن خان ۱۹، ۴۰، ۴۰، ۱۰۴
	۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
	۱۲۶، ۱۲۸
	الگار، حامد ۱۴۶
	امیر کبیر، میرزا تقی خان ۴
	امیر نظام، حسنعلی خان گروسی ۳۴، ۳۵، ۳۶

۱۵۰ / شورش بر امتیاز نامہ رزی

- خلدوری، الیاس ۱۴۶
- دانیل ۶۰، ۶۴
- دولت آبادی، میرزا یحیی ۷۵، ۱۱۴
- دھگان، ابراہیم ۱۴۵
- فتحعلی شاہ ۳۰
- فضل اللہ نوری، شیخ ۱۰۷، ۱۱۴
- فورت، کنت دومونت ۹۷، ۹۹، ۱۳۰
- فوریہ، دکتر ۶، ۵۲، ۶۹، ۱۱۲
- قوام الدولہ، میرزا عباس خان ۷۹
- قوام الملک شیرازی ۲۱
- کاسا کوفسکی ۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۶
- کاظم اوف، محمد جعفر ۵۹
- کتابچی خان ۱۳، ۹۹
- کندی، نیکی ۱۴۴
- کربلائی، شیخ حسن ۱۱، ۱۹، ۲۶، ۳۱، ۵۳
- ۵۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۰۳، ۱۱۱
- ۱۱۲، ۱۳۳، ۱۴۵
- کرم بیک قفقازی ۱۰۸، ۱۱۰
- کندی، رابرت ۸، ۹، ۱۵، ۲۱، ۳۹، ۴۰
- ۴۲، ۴۷، ۵۰، ۶۹، ۷۰، ۷۱
- گوردون، تماس ۷، ۱۳۶، ۱۳۹
- لاسلس، سرفرنک ۵۶، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹
- ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۹
- ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۶
- ۱۳۷، ۱۳۸
- مارتیروس خان ۱۱۰
- مجدالدولہ، امیر اصلان خان ۱۱۱
- محمد باقر فشارکی، ملا ۵۴
- محمد تقی، حاج شیخ ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴
- رضا کرمانی، میرزا ۸، ۱۶
- رضوی، میرزا احمد مجتہد ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴
- ۶۵
- زین العابدین، شیخ ۶۳
- سالیسبوری، لرد ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۹۰
- ۹۱، ۱۳۸
- سبزواری، واعظ ۶۱
- شجاع الدولہ قوچانی ۶۲
- شفیع، میرزا ۲۰
- شنہ اور ۱۱۰
- شیشکین ۴۸، ۴۹
- صاحب دیوان، فتحعلی خان ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴
- ضیاء الدین توپسرکانی، آقا ۱۰۹
- طباطبائی، سید رضا ۱۰۷
- ظہیر الاسلام ۷۷، ۱۰۸
- ظل السلطان، مسعود میرزا ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴
- ۵۶، ۵۷، ۸۷، ۹۰، ۱۳۲، ۱۳۵
- عبدالرحمان مدرس، میرزا ۶۱، ۶۵
- عبداللہ حکیم قاننی، میرزا ۶، ۸
- عبداللہ خان والی ۱۰۵
- عضد الملک، علیرضا خان ۷، ۱۰۹، ۱۱۱
- ۱۱۵، ۱۱۶

نام کسان / ۱۵۱

مؤثر ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶	محمد رحیم اصفهانی، حاج ۱۶، ۳۳
مهندس الممالک، میرزا نظام ۱۱۹	محمد رحیم، شیخ ۶۵
میرزای شیرازی، حاج محمد حسن مجتهد ۲۶، ۷	محمد رضا زنجانی ۱۴۵
۸۱، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۳۰، ۲۸، ۲۷	محمد صادق اصفهانی، حاج ۵۱
۱۰۰، ۹۸، ۹۶، ۹۴، ۹۳، ۸۳، ۸۲	محمد علی، شیخ ۵۲، ۵۳، ۵۴
۰۱۲۴، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۴، ۱۰۳	محمد علی، میرزا ۲۵
۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۵	محمد کلانی، سید ۶۱، ۶۵
ناصرالدین شاه (بیشتر صفحات)	مشیرالدوله، میرزا حسین خان ۲۶، ۲۹
ناصرالدوله، عبدالحمید میرزا ۶۶	مشیرالدوله، یحیی خان ۱۵، ۴۸، ۷۸
ناطق، هما ۸، ۴۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۴، ۱۳۳	مشیرالوزاره، میرزا محمود خان ۲۸، ۳۱
ناظم الاسلام کرمانی ۱۰۱، ۱۰۷	معمدالدوله، اویس میرزا ۱۹، ۲۰، ۲۵
نایب السلطنه، کامران میرزا ۹، ۱۶، ۲۷، ۲۸	معمدالوزاره، میرزا حسین خان ۱۳۴
۱۰۶، ۱۰۵، ۹۰، ۸۷، ۸۲، ۷۸	معین التجار، سید عبدالرحیم ۶۶، ۱۲۹
۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷	معین نظام، آقا بالاجان ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸
۱۲۸، ۱۱۷	۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۹
نجم آبادی، شیخ هادی ۱۰۷	مکلین، ژنرال ۶۳
نورالدین، آقا ۵۹	ملك التجار اصفهانی، حاج آقا محمد ۲۴، ۵۳
ووینو ۴۸	۱۳۵، ۵۵
یوسف، حاج میرزا ۳۵	ملك التجار، حاج ابوالقاسم ۶۴، ۱۲۹
	ملك التجار، حاج کاظم ۱۴، ۷۵، ۱۱۳، ۱۲۴
	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸
	ملكم خان، میرزا ۱۳۹

Handwritten Persian text in a dense, cursive script, likely a historical document or letter. The text is written diagonally across the page, starting from the top right and moving towards the bottom left. The ink is dark, and the paper shows signs of age and wear. The script is highly stylized and difficult to read without specialized knowledge of the language and its historical context.

دستخط ناصرالدین شاه به کامران میرزا نایب السلطنه، در جواب تلگراف میرزا حسن شیرازی به نایب السلطنه













انتشارات پیام

۲۵۰ ریال